BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

( Dir. H. CORBIN )

publiée par

LE DEPARTEMENT D'IRANOLOGIE DE L'INSTITUT FRANCO-IRANIEN

et

L'INSTITUT D'ETUDES IRANIENNES DE L'UNIVERSITE DE PARIS

Vol. 13²

TEHERAN
IMPRIMERIE TABAN

Gilbert LAZARD
Professeur à l'Ecole Nationale
des Langues Orientales vivantes

# Les premiers poètes persans

( IXe-Xe siècles )

Fragments rassemblés, édités et traduits.

Tome II
Textes persans

TEHERAN
DEPARTEMENT D'IRANOLOGIE
DE L'INSTITUT FRANCO-IRANIEN
58, Avenue Shahpour Ali-Reza

PARIS
LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT
ADRIEN - MAISONNEUVE
11, rue Saint - Sulpice (VIe )

1964

DU MEME AUTEUR :

*Grammaire du persan contemporain.* Paris, C. Klincksieck, 1957.

*La langue des plus anciens monuments de la prose persane.* Paris C. Klincksieck, 1963.

t.2

## NOTE LIMINAIRE

Les poètes persans les plus anciens ne sont connus que par des citations éparses dans les anthologies, les dictionnaires et divers ouvrages historiques ou littéraires. Ces fragments, isolés et disparates, sont les vestiges d'une riche et brillante floraison, la première de la poésie persane classique. On a voulu en donner ici l'édition critique qui manquait encore.

Dans le présent volume, le second du livre, on trouvera le texte des vers avec les indications nécessaires sur les sources et les variantes. Le premier volume, entièrement en français, contient une traduction complète, et une introduction qui discute les problèmes posés par l'édition et où sont présentés les poètes dans des notices bio-bibliographiques.

Cette poésie couvre à peu près un siècle, de la seconde moitié du IX[e] siècle aux environs de 980 ap. J.-C., c'est-à-dire depuis les origines jusqu' à Daqîqî, le prédécesseur de Firdausî. On a laissé de côté l'œuvre de Rudakî, dont les fragments subsistants ont déjà été rassemblés par M. Saïd Naficy. En revanche, on offre ici pour la première fois des extraits d'un poème médical de 5000 distiques, composé au X[e] siècle et resté ignoré jusqu'à présent, qui constitue le plus ancien écrit étendu en vers persans qui soit parvenu jusqu'à nous.

زیر نظر هنری کربین

**از همین سلسلهٔ انتشارات قبلا منتشر شده :**

۱ ـ کشف المحجوب ، رساله در آئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری ، تصنیف **ابویعقوب سجستانی** با مقدمه بزبان فرانسوی بقلم هنری کربین . ـ ۱۹۴۹/۱۳۲۷

۲ـ مجموعهٔ دوم مصنفات شیخ اشراق **شهاب الدین یحیی سهروردی** مشتمل بر : ۱ـ حکمة الاشراق (متن عربی) . ـ ۲ـ رساله فی اعتقاد الحکماء (متن عربی) . ـ ۳ـ قصة الغربة الغربیة (متن عربی با ترجمه و شرح فارسی) با تصحیحات و مقدمه بزبان فرانسوی بقلم هنری کربین ـ ۱۹۵۲/۱۳۳۱

۳ ـ کتاب جامع الحکمتین ، تصنیف **ناصر خسرو** قبادیانی مروزی یمگانی ، مؤلف بسال ٤٦٢ هجری قمری ، بتصحیح ومقدمهٔ فارسی و فرانسوی هنری کربین ومحمد معین . ـ ۱۹۵۳/۱۳۳۲

۴ و۵ـ **ابن سینا** وتمثیل عرفانی ، بقلم هنری کربین

٦ ـ شرح قصیدهٔ فارسی **خواجه ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی** منسوب به محمد بن سرخ نیشابوری ( قرن چهارم وپنجم هجری ) بتصحیح ومقدمهٔ فارسی وفرانسوی هنری کربین ومحمد معین . ـ ۱۹۵۵/۱۳۳٤

۷ـ مجموعه در ترجمهٔ احوال **شاه نعمت‌الله ولی کرمانی** مشتمل بر : ۱ ـ رسالهٔ عبد الرزاق کرمانی . ـ ۲ـ فصلی از جامع مفیدی . ـ ۳ـ رسالهٔ عبد العزیز واعظی ، بتصحیح ومقدمهٔ ژان اوبن . ـ ۱۹۵٦/۱۳۳۵

۸ ـ کتاب عبهرالعاشقین ، تصنیف **شیخ روزبهان بقلی شیرازی** (۵۲۲/٦۰٦ هـ.) بحث در تصوف بفارسی ، بتصحیح ومقدمهٔ فارسی وفرانسوی و ترجمهٔ فصل اول بزبان فرانسوی هنری کربین ومحمد معین . ـ ۱۹۵۸/۱۳۳۷

۹ـ ایران ویمن یعنی سه رسالهٔ اسماعیلی مشتمل بر : ۱ـ کتاب الینابیع از ابویعقوب سجستانی . ـ ۲ ـ رسالهٔ المبداء والمعاد از سیدنا الحسین بن علی . ـ ۳ـ بعضی از تأویلات گلشن راز . بتصحیح وترجمه وشرح فرانسوی هنری کربین . ـ۱۹٦۱/۱۳٤۰

۱۱ـ مجموعهٔ رسائل مشهور به کتاب الانسان الکامل ، تصنیف عزیز الدین نسفی بتصحیح ومقدمهٔ ماریان موله . ـ ۱۹٦۲-۱۳٤۱

**زیر چاپ :**

۱۰ـ کتاب المشاعر صدر الدین الشیرازی ( ملا صدرا ) ، متن عربی با ترجمهٔ فارسی بدیع الملك میرزا عماد الدوله وترجمه ومقدمهٔ فرانسوی هانری کربین

۱۲ ـ شرح شطحیات شیخ روزبهان بقلی شیرازی ، متن فارسی بتصحیح ومقدمهٔ فارسی وفرانسوی محمد معین وهنری کربین



قسمت ایرانشناسی
انستیتو ایران وفرانسه

انستیتو ایرانشناسی
دانشگاه پاریس

گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی

۱۳
۲

# اشعار پراکندهٔ

## قدیمترین شعرای فارسی زبان

از حنظلهٔ بادغیسی تا دقیقی

(بغیر رودکی)

با تصحیح ومقابله

وترجمه ومقدمه بزبان فرانسوی

بکوشش

**ژیلبر لازار**

استاد مدرسهٔ زبانهای شرقی پاریس

جلد دوّم

متن اشعار

تهران
قسمت ایرانشناسی
انستیتو ایران وفرانسه
خیابان شاهپور علیرضا ، ۵۸

۱۹٦۲/۱۳٤۱

# پیش گفتار

این کتاب حاوی بخش دوّم تألیف ما در بارهٔ کهنه ترین متون شعرفارسی میباشد. بخش نخست تماماً بزبان فرانسه نگاشته شده، وشامل مقدمه‌ای مفصل وترجمهٔ متون این جلد است.

روش جمع‌آوری وترتیب اشعار واطلاعات راجع بمآخذ وترجمهٔ احوال شعراء وملاحظات در بارهٔ زبان وسبك آنان کلّیةً در مقدمه بزبان فرانسه شرح داده شده است. در اینجا بذکر نکاتی چند که بنظر ما بایسته است، می پردازیم.

۱) منظور ما در این کتاب فراهم آوردن ومنتشر ساختن مقطّعات وبیتهای پراکندهٔ نخستین شعراء فارسی زبان بوده است. باستثناءِ آثار رودکی که آقای سعید نفیسی در کتاب خود «احوال واشعار رودکی» گرد آوری نموده است. تاکنون اشعار شعراءِ دیگر قرن نهم ودهم هجری در کتابی جداگانه بطور کامل وبتصحیح ومقابله فراهم وچاپ نگردیده است. در اینجا کوشیده ایم بنقل کلّیهٔ اشعار پیش‌روان وهم‌عصران وپیروان رودکی تا زمان فردوسی (یعنی تا حدود سال ۳۷۰) از روی همهٔ مآخذی که بآنها دسترسی داشته‌ایم، بپردازیم، اشعار رودکی را چون قبلاً استاد نفیسی انتشار داده است، لازم ندانستیم درج کنیم. همچنین از شعرائی که بعد از سال ۳۷۰ هجری شعر سروده اند، چشم پوشی نموده ایم، واز ذکر عدّه‌ای که در «لباب الالباب» ویا مآخذ های دیگر بدورهٔ سامانی منسوب شده اند، ولی زمان زندگی آنان بطور دقیق معلوم نیست، خودداری کرده‌ایم، واشعار غیر عروضی قدیم نیز در این کتاب مورد بحث قرار نگرفته است.

۲) از دقیقی فقط اشعار پراکنده‌ای که در تذکره‌ها وفرهنگها وجز آنها پیدا میشود ، درج شده است . آن قسمت از شاهنامهٔ فردوسی‌را که تألیف دقیقی ودر حدود هزار بیت میباشد ، در اینجا ذکر نکردیم ، زیرا پس از چاپهای متعدد قبلی بنظر ما چاپ مجدد آن روا نبود .

۳) در سالهای ۳٦۷–۳۷۰ هجری قمری پزشکی بنام میسری منظومه ای مثنوی درطبّ بعنوان «دانش نامه» تألیف کرده است ، که نسخهٔ منحصر بفرد آن در کتابخانهٔ ملّی پاریس محفوظ است ، وتا حالا هیچ محقّقی بآن توجه نداشته است. این مثنوی که پیش‌از شاهنامهٔ فردوسی بنظم درآمده ، وتقریباً شامل پنج هزار بیت است ، قدیمترین مثنوی فارسی است ، که تمام‌آن بدون نقصان بزمان ما رسیده است ، وبدین جهت برای همهٔ کسانی که بتاریخ فرهنگ ایران علاقه دارند بسیار جالب است ، والبته شایان آن است که انتشار یابد . چون درج متن کامل آن در این کتاب ممکن نبود ، منتخباتی از آن چاپ کردیم ، تا آنرا بخوانندگان محترم بشناسانیم .

٤) بسیاری از بیتهای پراکندهٔ شعراء قدیم در مآخذهای گوناگون بسرایندگان مختلف نسبت داده شده است . در جلو این بیتها ونیز در جلو بیتهائی که درصحت نسبت‌آنها بدان گویندگان شکّی موجود بود، علامت ستاره بشکل (☆) گذاشتیم ، تا تشخیص آنها آسان گردد . بیتهائی که نسبت آنها بیکی از این شاعران باحتمال قوی یا بیقین نا درست بود ، در ضمن بیتهای اصیل آن شاعر چاپ نشد ، وآنها را در ضمیمهٔ ابیات هر شاعر قرار دادیم .

٥) پاورقیهارا دو بخش کردیم . دربخش اوّل بنقل مآخذ اشعار، ودربخش دوّم بذکر نسخه بدلها پرداختیم .

درپایان از آقای هنری کربین که این کتاب‌را درجزو «گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی» انتشار داده اند ، واز آقای حسن ره‌آورد که‌تصحیح نمونه‌های چاپی‌را بعهده گرفته ودراین‌کار کسل کننده بسیار کوشیده اند ، سپاسگزاری میکنم .

ژ . ل .

# نشانه‌های اختصاری

| | |
|---|---|
| آتشکده | تذکرهٔ آتشکده ، از روی «اته» |
| اته | H.Ethé, Rûdagî's Vorlaüfer und Zeitgenossen, *Morgenl. Forschungen*, Leipzig 1875 |
| اته رودکی | H.Ethé, Beiträge... Rûdagî der Sâmâniden-dichter, *Goetting. Nachrichten* 1873 |
| اصل | درمورد کتابی که‌ازروی‌یك نسخهٔ خطّی منحصربفردچاپ شده‌است ، همان نسخهٔ خطی بقول مصحح نسخهٔ چاپی؛ در مورد دانش‌نامهٔ میسری ، نسخهٔ خطی منحصربفردپاریس . |
| برهان قاطع | برهان قاطع ، چاپ‌معین، ٤ جلد ، تهران ۱۳۳۰ – ۱۳۳۵ |
| تبقف | تاریخ بیهقی ، چاپ‌دکترغنی ودکترفیّاض ، تهران۱۳۲٤ |
| تبقن | « چاپ س . نفیسی ، ۳جلد ، تهران ۱۳۱۹ – ۱۳۳۲ |
| تبق | تاریخ بیهقی، هردو چاپ |
| تاه | تاریخ‌نامهٔ هرات ، چاپ صدیقی ،کلکته ۱۹٤۳ میلادی |
| ترج | ترجمان‌البلاغه ، تألیف رادویانی، چاپ ا . آتش،استامبول ۱۹٤۹ میلادی |

| | |
|---|---|
| تحفط | تحفة‌الملوك ، نسخهٔ خطی‌تهران ، ازروی مقالهٔ نفیسی در مجلهٔ مهر، سال اول ، شمارهٔ ۷ |
| تحفل | تحفة الملوك ، نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیائی در لندن |
| تس | تاریخ سیستان، چاپ ملك‌الشعراء بهار ، تهران ۱۳۱٤ |
| تسا | « نسخهٔ خطی‌تهران ، از روی چاپ بهار |
| تسپ | « نسخهٔ خطی پاریس |
| جامی | بهارستان جامی ، از روی «اته» |
| چمق | چهارمقاله ، تألیف نظامی عروضی، چاپ معین با تعلیقات ، کتابفروشی زوّار ، تهران |
| حدائق | حدائق‌السحر، تألیف رشید وطواط ، چاپ ع . اقبال، تهران |
| حدیقه | تذکرهٔ حدیقة‌الصفاء ، از روی «اته» |
| خلاصه | تذکرهٔ خلاصة‌الافکار ، ازروی «اته» |
| دهخدا | لغتنامه ، تألیف دهخدا ، تهران ازسال ۱۳۲۵ ببعد |
| ر.ك. | رجوع کنید |
| سفینه | سفینهٔ خوشگو ، ازروی «اته» |
| شاهنامه | شاهنامهٔ فردوسی ، چاپ کتابفروشی بروخیم ، ۱۰ جلد ، تهران ۱۳۱۳ ـ ۱۳۱۵ |
| شرح‌قصیدهٔ‌ابوالهیثم | شرح قصیدهٔ فارسی خواجه ابوالهیثم ... جرجانی ، چاپ کربین ومعین ، تهران ۱۳۳٤ |
| صفا تاریخ | ذ . صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد ۱ ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۵ |
| ظ | ظاهراً |



| | |
|---|---|
| عر | عرفات ، تذکرهٔ تقی اوحدی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ India Office در لندن |
| فج | فرهنگ جهانگیری |
| فاقد | یعنی : این نسخه فاقد بیت مورد نظراست |
| فحپ | فرهنگ حلیمی ، نسخهٔ لنینگراد (پترسبورگ)، ازروی «لفج» |
| فحم | فرهنگ حلیمی ، نسخهٔ مونیخ ، از روی «لفج» |
| فحمپ | « هردو نسخه، ازروی «لفج» ($H^{mp}$ در «لفج») |
| فح یا فحل | « « « ( H در «لفج») |
| فحن | « نسخهٔ پاریس |
| فر | فرهنگ رشیدی ، چاپ کلکته ۱۸۷۲ ـ ۱۸۷۵ میلادی |
| فش | فرهنگ شعوری ، چاپ استامبول ۱۱۵۵ هجری قمری |
| فق | فرهنگ شاهنامه ، تألیف عبدالقادر بغدادی (چاپ زالمان، پترسبورگ ۱۸۹۵ میلادی) ، از روی «لفج» |
| فم | مجمع‌الفرس یا فرهنگ سروری |
| قق | متن قصیدهٔ ابوالهیثم درباب دوّم کتاب جامع‌الحکمتین، تألیف ناصرخسرو ، چاپ کربین ومعین ، تهران ۱۳۳۲ |
| قفا | متن قصیدهٔ ابوالهیثم درباب دوّم جامع الحکمتین ، نسخهٔ خطی، بقول کربین و معین |
| قج | متن قصیدهٔ ابوالهیثم در بابهای دیگر جامع الحکمتین ، نسخهٔ چاپی |

| | |
|---|---|
| قجا | متن قصیدهٔ ابوالهیثم در بابهای دیگر جامع الحکمتین، نسخهٔ خطی بقول کربین ومعین |
| قش | متن قصیدهٔ ابوالهیثم در کتاب «شرح‌قصیده ...»، چاپ کربین‌ومعین |
| قشا | متن‌قصیدهٔ ابوالهیثم در کتاب «شرح قصیده ...»، نسخهٔ خطی بقول کربین ومعین |
| لا | لباب‌الالباب، تألیف محمد عوفی، چاپ براون، جلد ۲، لندن ولیدن ۱۹۰۳ میلادی |
| لاس | لباب‌الالباب، نسخهٔ‌برلین، ازروی‌چاپ‌براون‌یاازروی«اته» |
| لاع | « نسخهٔ الیات ( Elliott )، ازروی چاپ براون |
| لبّ لباب | تذکرهٔ لبّ‌لباب، ازروی «اته» |
| لفت | لغت‌فرس، تألیف‌اسدی‌طوسی، چاپ ع. اقبال، تهران۱۳۱۹ |
| لفت‌س | لغت‌فرس، نسخهٔ‌نفیسی، ازروی‌چاپ اقبال |
| لفت‌ع | « نسخهٔ‌اقبال، « |
| لفت‌ن | « نسخهٔ نخجوانی، « |
| لفت نخ | « حاشیهٔ‌نسخهٔ نخجوانی، ازروی‌چاپ اقبال |
| لفج | « چاپ پ. هرن، برلین ۱۸۹۸ میلادی |
| لفی | « نسخهٔ کتابخانهٔ India Office در لندن |
| مخزن | تذکرهٔ مخزن‌الغرایب، از روی«اته» |
| مع | المعجم فی‌معائیر اشعار العجم، تألیف شمس‌قیس، چاپ قزوینی ومدرّس رضوی، تهران |
| مف | مجمع الفصحاء، تألیف رضاقلی‌خان هدایت، چاپ سنگی تهران ۱۲۹۵هجری‌قمری |



| | |
|---|---|
| موم یا مؤنس‌م | مؤنس‌الاحرار، تألیف محمدبن‌بدرجاجرمی، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی‌ملك در تهران |
| موی یا مؤنس‌ی | مؤنس‌الاحرار، نسخهٔ کتابخانهٔ India Office درلندن |
| مو یا مؤنس | مؤنس‌الاحرار، هردونسخه |
| مهر | متن تحفة‌الملوك درمقالهٔ نفیسی در مجلّهٔ مهر، سال اوّل، شمارهٔ ۷ |
| ندرت | تذکرهٔ ندرت، ازروی «اته» |
| نسخه | نسخه بدل |
| نفیسی | س. نفیسی، احوال‌واشعار ... رودکی، ۳ جلد، تهران ۱۳۰۹ – ۱۳۱۹ |
| واله | ریاض‌الشعراء، تألیف‌واله، از روی «اته» |
| هفت‌اقلیم | هفت‌اقلیم، تألیف امین‌احمد رازی، ازروی «اته» |

## حنظلهٔ بادغیسی

یارم سپند اگرچه بر آتش همی‌فکند　　از بهر چشم تا نرسد مر ورا گزند
اورا سپند و آتش نایذ همی بکار　　با روی همچو آتش و باخال چون سپند

۳ مهتری گر بکام شیر در است　　شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگیّ وعزّ ونعمت وجاه　　یا چو مردانت مرگ رویاروی

---

۱–۲ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس ، خلاصه ، هفت‌اقلیم ، واله)ـ مضارع || ۳–٤ : چمق ص۴۲ ؛ عر ، مف ، اته (هفت‌اقلیم) ـ خفیف

۱ اگر : گر . اته || ۲ آتش‌نایذ : مجمرنایذ . مف || خال : خاك . لاس || ٤ عز : ناز . عر ، مف ، اته || یاچو مردانت : یاکه مردست . چمق نسخه || رویاروی : رو یا روی . عر ، مف

## محمّد بن وصیف

ای امیری که امیران جهان خاصّه وعام
بنده وچاکر ومولات وسگبند وغلام
ازلی خطّی ور لوح که ملکی بدهیذ
به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام
بلتام آمذ زنبیل ولتی خورد پلنگ
لتره شذ لشکر زنبیل وهبا گشت کنام ۳
لمن الملك بخواندی تو امیرا بیقین
با قلیل الفئه کت داذ ور آن لشکر کام
عمر عمّار ترا خواست وزاو گشت بری
تیغ تو کرد میانجی بمیان دذ و دام

---

۱–٦ : تس ۲۱۰–۲۱۱ ، تسپ ورق ۹۶آ (درمدح یعقوب بن‌لیث صفاری کمی بعداز سال ۲۵۱ هجری) ـ رمل

۱ مولات . تصحیح بهار : مولای . تس ، تسپ || سگبند . تصحیح بهار : سك‌بند . تس ـ سك و بند . تسپ ـ توهستند. تسپ حاشیه || ۲ ازلی : اولین . تسپ || خطی : حظی . تس || بدهیذ: بدهند. تسپ || به ابی : بی‌ابی . تس ـ بابی. تسب || ۳ بلتام : بکنام . تسپ || خوردپلنگ : خور بلنك . تس ـ خوویلنك . تسپ ـ خورد و برفت . تسپ حاشیه || گشت : کست . تس ٤ بیقین : بقین . تس || با قلیل‌الفئه کت داذ ورآن : با قلیل الفیه کد زاد وران . تس ، تسپ || میانجی: میانحی . تس || بمیان : میان . تسپ

عمر او نزد تو آمذ که تو چون نوح بزی
در آکار تن او سر او باب طعام

ای دل مکرین از طبران که    بیروزه نمای از صدف مرجان
ورافع اکران که شدش خسعه    از فعل ابـی حفص شه جیشان

کوشش‌بنده‌سبب‌ازبخشش‌است    کار قضا بوذ وترا عیب نیست
بوذ وببوذ از صفت ایزذ است    بندهٔ درماندهٔ بیچاره کیست ؟
اوّل مخلوق چـه باشذ ؟ زوال    کار جهان اوّل وآخر یکیـست
قول خداوند بخوان : فاستقم    معتقدی شو وبرآن بر بایست

مملکتی بوذ شـذه بی قیاس    عمرو برآن‌ملك شذه‌بوذ راس
ازحد هند تا بحد چین وترك    ازحد زنگ تابحدروم وگاس
راس ذنب گشت وبشذ مملکت    زر زده شذ ز نحوست نحاس
دولت یعقـوب دریغا بـرفت    ماند عقوبت بعقب بر حواس

٧–٨ : تس٢٥٣ ، تسپ‌ورق ١١٦ آ (بعد ازمرگ رافع‌بن هرثمه بسال ٢٨٣ هجـری سروده شده) ـ هزج ؟ متن‌این دوبیت‌خراب است وماآن‌را عیناً مثل‌تس نوشتیم || ٩–١٢ : تس٢٦٠، تسپ ورق١١٩ ب (بعدازگرفتار شدن عمروبن‌لیث بسال ٢٨٧ هجری سروده شده) ـ سریع || ١٣–٢٣ : تس٢٨٦–٢٨٧ ، تسپ‌ورق ١٣٢ب (درزمان امیرسیستان لیث‌بن‌علی بعدازسال٢٩٦ هجری سروده‌شده) ـ سریع

٧بیروزه: بیرون . تسپ || ٨خسعه: خنثعه . تسپ ـ شاید«خسته» || شه : شبه . تسپ || ٩کوشش کوسش . تس || از بخشش است : ارنخشش است . تس ـ ازبخش راست . تسپ || ١٠ ببوذ : بهود . تس ـ ببود . تسپ || ١٤ گاس . کذا درتس : کاس . تسپ || ١٥ راس : راس‌و . تسپ|| بشذ : بسد . تس



عمر عمرو رفت وزاو ماند باز    مذهب روباه بنسل ونواس
ای غمّا کامذ وشاذی گـذشت    بوذ دلم دایم از این پر هراس
هر چه بکردیم بخواهیم دیذ    سوذ نـدارذ ز قضا احتراس
ناس شذند نسناس آنگـه همه    واز همه نسناس گشتند ناس
دور فلك گردان چون آسیا    لاجرم این اسّ همه کرد آس
ملك ابا هزل نکرد انتساب    نور ز ظلمت نکند اقتباس
جهد و جد یعقوب بایذ همی    تا که ز جدّه بدر آیذ ایاس

---

١٧ عمرعمرو: عمر وعمر تس ، تسپ || باز: بار . تس ـ باف . تسپ || ١٨پر: بر. تسپ || ١٩ بکردیم : بکردیم و . تسپ || ٢١ گردان . ZDMG 101 · 231 (تصحیح قیاسی‌آقای رمپیس) : کردن · تس ، تسپ

# بسّام کورد

هر کـه نبوذ اوی بدل‌متّهم　　بر اثر دعوت توکـرد نعم
عمر ز عمّار بذان شذ بری　　کاوی خلاف آورد تا لاجرم
دیذبلابرتن وبرجان خویش　　گشت بعالم تن او در الـم
مکّه حرم کردعرب‌راخذای　　عهد ترا کرد حرم در عجم
هر که‌در آمذهمه باقی‌شذند　　باز فناشذ که ندیذاین‌حرم

---

۱ـ۵ : تس ۲۱۱ ـ ۲۱۲ ، تسپ‌ورق ۹۶ب (درمدح یعقوب‌بن لیث‌صفاری کمی بعد ازسال۲۵۱ هجری) ـ سریع

۱ اوی : او . تس ، تسپ || ۵ ندیذ : بدید . تس ـ ندید . تسپ

# محمّد بن مخلّد

جز تو نزاذ حوّا وآدم نکشت　　شیر نهاذی بدل و بر منشت
معجز پیغمبر مکّی توئی　　بکنش وبمنش وبگوشت
فخر کند عمّار روز بزرگ　　کوهذآنم‌من که یعقوب کشت

---

۱ـ۳ : تس ۲۱۲ ، تسپ ورق ۹۶ ب (درمدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری ) ـ سریع

۲ روز بزرگ : روزی بزرگ : تس ، تسپ || ۳ کوهذ آنم من که : کوهدام ، تس(دراصل نسخهٔخطی «من» نبوده وبعدها با مرکبی قدیم‌آنرا افزوده‌اند) ـ کوید آنم که . تسپ

# محمود ورّاق

نگارینا بنقد جانتْ ندهم     گرانی در بها ارزانتْ ندهم
گرفتستم بجان دامان وصلت     دهمجان از کف ودامانتْ ندهم

---

۱–۲ : مف – هزج

---

۲ دهم : نهم . مف

# فیروز مشرقی

مرغیست خدنگ ای عجب دیدی     مرغی که همه شکار او جانا ؟
دانه پر خویش کرکسش هدیه     تا بچّه اش را برد بمهمانا

نوحه‌گر کرده زبان چنگ حزین از غم گل
موی بگشاده و بر روی زنان ناخونا ٣
که قنینه بسجود اوفتد از بهر دعا
که ز غم بر فگنند یك دهن از دل خونا

☆ بخطّ و آن لب ودندانش بنگر     که همواره مرا دارند در تاب
☆ یکی‌همچون‌پرن‌براوج‌خورشید     یکی‌چون شایورداز گرد مهتاب ٦

---

۱–۲ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس ، مخزن) ـ هزج || ۳–٤ : مع ص ۲۲٤ ـ رمل || ٥–٦ : /شایورد / لفج ، لفی (منسوب به«مشتری») ، لفت ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق ؛ مف(منسوب‌به عسجدی) ـ هزج

---

۱ ای :او . مف || دیذی : دیده . لاع ـ دیری ، عر || مرغی : تامرغی . لاس || جانا : جانها (وبعدا به «جانا» اصلاح‌شده‌است) • لاس ـ حبانا . مف || ۲ تابچه‌اش را . نانه بچه‌اش . لاس مخزن(اته) ـ تابچه‌اش • عر || بمهمانا : بهم مانا • لاس || ۳ زبان : زمان • مع‌چاپ قزوینی (ظاهراً غلط‌چاپ) || موی : روی • مع‌نسخه || ٥ بخط : بخد ، مف || همواره : پیوسته • فم || ٦ پرن : پری : فحم ، فش ـ بروی • مف || براوج : دراوج • لفج ، لفت‌ع‌س ، فم ـ در لوح • لفی ـ اوج • مف || شایورد : شانورد • فر || ازگرد : ازدور • فم ، فر ـ دور ، فق || شایورد از گرد مهتاب : درشهواری بعناب ـ مف

سرو سیمین ترا در مشک تر　　زلف مشکین تو سر تا پا گرفت

هست پروین چو دستهٔ نرگس　　همچو بنّات نعش رنگینان

✿ مگر غیب وعیبست کایزد نداذت　　دگر هرچه بایست دانی و داری

۷ : مف ـ رمل || ۸ : /رنگینان/ لفت (فقط درتح ؛ منسوب به«مشرقی») ـ خفیف || ۹: ترج ۲۴۵ ب (منسوب به «پیروزی») ـ متقارب

# ابو سلیك گرگانی

در جنب علوّ همّتت چرخ　　مانندهٔ وشم پیش چرغ است

بمژه دل زمن بدزدیدی　　ای بلب قاضی و بمژگان دزد
مزد خواهی که دل ز من ببری　　این شگفتی که دید دزد بمزد ؟ ۳

خون خود را گر بریزی برزمین　　به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست　　پندگیر وکار بند وگوش دار

دراین‌زمانه بتی‌نیست‌از تونیکوتر　　نه بر تو برشمنی ازرهیت‌مشفق‌تر ۶

از فرط عطای او زند آز　　پیوسته ز امتلا زراغن

ای میر بوحمد که همه محمدت همی
از کنیت تو خیزد وز خاندان تو

۱ : /وشم/ فج ، فم ، قر ، فش ـ هزج || ۲ـ۳ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس) ـ خفیف || ۴ـ۵ : لا ، عر، اته (لاس ، مخزن ) ـ رمل || ۶ : مع ص ۲۱۴ («بوسلیك») ـ مجتث || ۷:/ زراغن / فج ، فم (بی‌نام شاعر) ، قر ، فش ـ هزج || ۸ : مع ص ۲۳۰ («بوسلیك») ـ مضارع

۱ مانندم : مانند . فج || پیش : بپیش ٠ فج || ۳ ببری : بردی . مف || این شگفتی : ای شکفتکی . عرـ ای‌شگفتا . مف || دید: دیده . لاس ، مف ـ دیدو (وبعداً «و» حذف‌شده‌است). لاع || دزد بمزد : دزدی ومزد . مف || ٤ درکنار : برکنار . عر|| ٦مشفق‌تر : خستوتر. دهخدا (تصحیح قیاسی ؟)|| ۷ عطای : عطاهای . فش || آز : آن . فش

## ضمیمه

✿ خوشا نبیذ غارجی با دوستان یك دله
۹ گیتی بآرام اندرون مجلس ببانگ وولوله

. . .

✿ مجلس پراشیذه همه میوه خراشیذه همه
زرها بپاشیذه همه نقل گران کرده یله

۹: منسوب به شاکر بخاری (لفت‌س بلغت «غارج») ، «عرتاسی» (کذا ؛ لفج) ، ابوسلیك (فج ، فر ، فش) ، رودکی (نفیسی ۱۰۶۸) ؛ بی‌نام‌شاعر (فم) || ۱۰ : منسوب به شاکر بخاری (لفت س بلغت «پراشیده» ، فم ، فر ، فش) ، «ابو شاکر» (لفتن) ؛ نفیسی ۱۱٤۰ نوشته که اگر بیت‌قبل از اشعار ابوسلیك باشد این‌بیت نیزاز همان شاعر خواهد بود...

# شهید بلخی

### قصائد ، غزلیات ، قطعات

یری محنتی ثمّ یخفض البصرا    فدته نفسی تراه قد سفرا
داند کز وی بمن همی چه رسذ    دیگر باره ز عشق بی خبرا
۳ أما تری وجنتی من غمزه    و سایلا کالجمان مبتدرا
چو سدّ یأجوج بایذی دل من    که باشذی غمز گانش را سپرا
فضلّ حلمی و خاننی جلدی    و من یطیق القضاء والقدرا
۶ وگر بدانستمی که دل بشوذ    نکردمی بر ره بلا گذرا

اورمزدیّ اند سگّان سماء    سخرهٔ فرمان دو آهرمنا

۱-٦ : ترج ۲۷۷ب- منسرح || ۷ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص۳۱ - رمل

۱ محنتی‌ثم : کذا دراصل (خلاف‌وزن) || یخفض : یحفض . اصل || ۳غمزه (؟): عصرة . اصل|| کالجمان :کالحمان . اصل || ٤ بایذی ؛ بایذ . اصل || غمز گانش : غمزه‌کانش . اصل || ٥فضل: فصلی. اصل || خاننی : حامی. اصل || القضاء : القضا . اصل || ۷سگان. چاپ : سعاد . اصل || آهرمنا : اهرمنا. اصل

يك تازيانه خوردی برجان ازآن دوچمش
کز درد او بماندی مانند زرد سیب
۹ کی دل بجای داری پیش دو چمش او
کو چمش‌را بغمزه بگرداند از وریب
یا رب بیافریذی روئی بذین مثال
خوذ رحم کن بر امّت واز راهشان مکیب

دانشا چون دریغم آئی از آنك بی بهائی و لیکن از تو بهاست
۱۲ بی تو از خواسته میانم گنج همچنین زاروار با تو رواست
با ادب‌را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست

۸–۱۰: /کیب/لفج (ففط۹–۱۰) ، لفی(ایضا) ؛ /مکیب/لفت (هرسه بیت فقط در س ؛ ع و ن فقط بیت ۱۰دارند)، فحم ، فش– مضارع/|| ۱۱–۱۳:لا ، مف ، اته (هرسه بیت درلاس؛۱۲–۱۳ درهفت اقلیم ؛ ۱۳ در مخزن ، آتشکده ، واله ، خلاصه) ؛ ۱۳ : تحفل ٥٥ ب (بی نام شاعر) – خفیف

۸ خوردی : خوردهٔ . فحم ، فش || چمش . فحم : چشمش . لفت – چشم . فش || (مصراع دوم) : کز زخم‌آن بماندهٔ برسان زردسیب ، فحم –کز درد آن بماندهٔ برسانه دردسیب. فش || ۹ داری : دارد . لفت || پیش دو : در پیش . لفت || چمش‌او ، فحم : چشم او . لفج ، لفی ، فش – چشمش‌او ، لفت || چمش را ، فحم : چشمرا . لفج ، فش – چشمش را . لفی ، لفت || از وریب : آز وزیب . لفج || ۱۰ بیافریذی : چو آفریدی . لفتن – توآفریدهٔ . فش || امت و از : ایشان وز . لفتن || ۱۱ دریغم آئی : دریتیم ای . اته || ۱۲ گنج : هیچ . هفت اقلیم (اته) || (مصراع اول) : کراز توخواسته نیابم وکنج . مف || ۱۳ کس : تن . تحفل



بسخن مانذ شعر شعرا روذکی‌را سخنش تلو نباست
۱٥ شاعران‌را خه واحسنت مدیح روذکی‌را خه واحسنت هجاست

بر گزیذم بخانه تنهائی از همه کس درم ببستم چست

قی اوفتذ آنرا که سر وریش تو بینذ
زان خلم وزان بفچ چکان بر سر ورویت

۱۸ همی نسازذ با داغ عاشقی صبرم چنان کجا بنسازذ بنانج باز بنانج

پی مهد اطفال جاهت سزذ که عقد ثریا شوذ بازپیچ

۱٤–۱٥ : لاجلد ۱ ص٦ ، اته رودکی س ٦٧٥ (لاس ، هفت اقلیم ، سفینه) – رمل || ۱٦ : /چست / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) – خفیف|| ۱۷ : / بفچ/ لفج ، لفی ، لفت (س فاقد)، فحب؛ / یفچ / فحم ،فش– هزج || ۱۸ : /بنانج/ لفج ، لفت – مجتث ||۱۹: /بازپیچ/ فم ، فر («شهیدی») – متقارب

۱٤ تلونباست . تذکرهٔ بزم‌آرا نسخهٔ موزهٔ بریتانیائی Or. 3389 ورق ۱۰۷ آ :تلوبناست . لا – تلوبنهاست . « در بعضی نسخه‌ها » ( نفیسی ۷۹۳ ) – تلو نبیست . نفیسی ۷۹۳ || ۱٥ خه (درمصراع اول) : جه . لاس || هجاست : هجیست . نفیسی۷۹۳|| ۱۷ اوفتذ : افتد . لفت || ریش‌تو . لفت : روی‌تو . لفج – ری‌تو . لفی|| خلم : حلم . لفج‌اصل ، لفی || سرورویت . لفت: سررویت . فحب – برورویت . فحم ، فش – برو بر روی . لفج ، لفی || ۱۸ بنسازذ . نبسازد . لفج || باز : با . لفت ن || ۱۹ که عقد : عقد. فر || شوذ . نشود . فر

جهان گواست مراورا که درجهان ملکست
بزرگوار وسزاوار نصرت وتأیید
٢١ بداذ نعمت و بس شاکرست در نعمت
بر این دو باشذ سلطان و تخترا تأیید

گر فراموش کرد خواجه مرا — خویشتن‌را برقعه دادم یاذ
کوذك شیرخواره تا نگریست — ماذر اورا بمهر شیر نداذ

٢٤ عطات باذ چو باران دل موافق خوید
نهیبت آتش وجان مخالفان پذه باذ

بتیر از چشم نابینا سپیذی نقطه بر دارذ
که نه دیده بیازارذ نه نابینا خبر دارذ

دهان دارذ چویك پسته لبان دارذ بمی‌شسته
جهان برمن چویك پسته بذان بسته دهان دارذ

٢٠-٢١: لا («درمدح ... امیر سعید ابوالحسن‌نصربن اسماعیل [کذا] بن نصرالسامانی») ، مف اته (لاس) ـ مجتث || ٢٢-٢٣ : لا («بنزدیك ابوعبدالله محمدبن احمد جهانی[کذاباصهانی‌در لاع] نویسد») ، اته (لاس ، مخزن) ـرمل || ٢٤ : /پده/ لفت (فقط درنح) مجتث || ٢٥.ترج ٢٦٠ ب ، مع ٢٣٨ بی‌نام‌شاعر)ـ هزج || ٢٦: /پسته/ لفچ ، لفی ، لفت (عون فاقد) ـ هزج

٢٠ بزرگوار و . بزرگوار لاس || ٢١ براین . بدین . مف || سلطان وتخت . دهخدا :سلطان تخت. لا . مف || تأیید . دهخدا : تأیید . لا ع س (قافیهٔبد) پائید . مف ، لاچاپ (غلط چونکه پائیذ با «ذ» نمیتواند باتأیید که «د» داردقافیه بشود) ||٢٤ پذه : پده . لفت || ٢٥سپیذی نقطه : سپیذه باك ـ مع .||٢٦ چویك‌بسته : بذان‌بسته: چو یك‌بسته بدان‌بسته . لفی، لفت ـ چنین بسته بدان پسته . دهخدا



٢٧ زمانه از این هردوان بگذرذ — تو بگوال چیزی کز او بگذرذ

صفّ دشمن ترا ناستذ پیش — ور همه آهنین ترا باشذ

هرکه باشذ تشنه وچشمه نیابذ هیچ جای
بیگمان راضی بیابذ گر بیابذ آبکند

٣٠ آن کسی‌را که دل بوذ نالان — او علاج خلاشمه بکنذ

ابر همی گریذ چون عاشقان — باغ همی خنذذ معشوق‌وار
رعد همی نالذ مانند من — چونکه بنالم بسحرگاه زار

٢٧ : / گوال / لفچ ـ متقارب || ٢٨ : / ترا / لفچ ، لفی ، لفت ( ع فاقد ؛ ن بی‌نام شاعر) ، فم ـ خفیف || ٢٩ : / آبکند / لفچ ، لفی ، لفت (ع ون فاقد) ، فحم ؛ این بیت با بیتی منسوب به بهرامی که در فش در ذیل لفت «آبگیر» آمده است شباهتی تام‌دارد ـ رمل|| ٣٠ : / خلاشمه / لفچ ، لفی ، فحم ،.فم ، فر ، فش ـ خفیف || ٣١ ـ ٣٢ : لا ، مف ، اته (لاس) ـ سریع

٢٧ تو بگوال : می گوال . لفچ اصل || نگذرذ : بگذرذ . لفچ || ٢٨ ناستذ : نبیند . لفت ن || ور : گر . فم || ٢٩ تشنه وچشمه . دشیشه : تشنه [و] چشمه . لفت ـ تشنه چشمهٔ . لفچ ـ بشهٔ چشمه . لفی || بیابذ : سایذ . لفچ اصل ـ بیاشد . فحم ـ نماید . دشیشه || بیابذ : ساید . لفچ اصل ـ بیابد . فحم ||.٣٠ بکنذ : تکنذ . لفچ ـ داند . فم ، فر

ای کار تو زکار زمانه نمونه تر    او باشگونه و توازاو باشگونه تر ۳۳

در کوی تو ابیشه همی گردم ای نگار
دزدیذه تـا مگرت ببینم بیام بـر

ای‌من رهی‌آن روی چون قمر    وان زلف شبه رنگ پر ز ماز

مار یغتنج اگرت دی بگزیذ    نوبت مار افعی است امروز ۳۶

✿ از چه توبه نکنذ خواجه که هرجا که بوذ
قدحی می بخورذ راست کنذ زوذ هراش

۳۳ : / باشگونه / لفج ، لفی ـ مضارع || ۳٤ : / ابیشه ، انیشه ، ایشه ، آیشه / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحل ، فم ، فش ـ مضارع || ۳۵ : / ماز / لفت (ع فاقد) ـ قریب || ۳٦ : / یغتنج ، یغنج ، یفتنج، یغنج / لفج ، لفی، لفت ، فحم ، فج ، فم ، فر، فش ـ خفیف|| ۳۷ : / هراش / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ؛ در ن منسوب به رودکی ) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ؛ بقول نفیسی ۱۰٦۰ این بیت بابو شکورنیز منسوب شده‌است (مأخذ ؟) ـ رمل

۳٤ همی : می . لفج اصل ، لفی || نگار : نگارا . لفج || ببینم : بینم . لفت || بر : در . فم || ۳٦ یغتنج : یغنج . لفج اصل ، لفی ، لفت ـ یفتنج . فحم ، فم ـ یغنج . لفت ن ـ یغنج . فر || اگرت دی : دی گرت . لفت س || بگزیذ : نگزید . لفت ن || ۳۷ بوذ : رود . فج ، فر، فش || که هرجا که بوذ : چو هرجای رود . فم || قدحی : فرخی . لفج ، لفی ـ قدح . فم || بخورذ : نخورذ . لفج اصل ـ نخورد . لفی || بخورذ راست کنذ : بیخورده کندی . فم ـ نخورده کندی . فج ، فر ، فش || راست کنذ زوذ هراش : زود کند راست خراش . لفی



بر دل هر شکسته زن غم تو    چون طبق بند از صنیعت فش

چند بردارذ این هریوه خروش    نشوذ باذه بر سروذش نوش ۳۹
راست گوئی که در گلوش کسی    پوشکی‌را همی بمالذ گوش

من رهی آن نرگسك خردبرگ    برده بکنبوره دل ازجای خویش

✿ ای خواجه گر بزرگی واشغال نی ترا
برگیر جاخشوك وبرو می درو حشیش ۴۲

ببوی نرم هم بصبر ودرم    چون بزین ولگام تند ستاغ

۳۸ : / فش / لفت ( فقط در نح ) ـ خفیف || ۳۹ : / خروش / لفج ، لفی ، لفت ( فقط در نح) ـ خفیف || ۳۹ـ٤۰ : / پوشك / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ؛ / هریوه / فج ، فم ، فر، فش || ٤۱ : / کنبوره / لفت ( فقط در نح ) ـ سریع || ٤۲ : / جاخشوك ، جاخسوك / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ منسوب به‌دقیقی) ، فحم ، فج ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش ـ مضارع || ٤۳ : / ستاغ / لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح) ـ خفیف

۳۹ هریوه : بغیض . لفت ن ( بلغت پوشك ) || نشوذ : نشنوذ . لفج ( بلغت خروش ) ، لفی (ایضا) || سروذش : سماعش . لفج ( بلغت پوشك ) || ٤۲ گر : با . لفج ، لفی || بزرگی و : بزرگی . لفج ، لفی || برگیر : بردار . فر || جاخشوك : جاخسوك . فحم ، فج ، فر ، فش || برو : بدو . فحم ، فش || ٤۳ ببوی : ببوی . لفج اصل ـ سوی . لفی ـ بشوی . لفج ، لفت || نرم هم بصبر : برم قصیر . لفج ـ بدم عصر . لفی || چون : چو . لفج ، لفی || تند : بند . لفج ، لفی

✡ دریغ فرّ جوانی وعزّ وای دریغ

عزیز بوذ از این پیش همچنان سپریغ

بناز باز همی پرورذ ورا دهقان

۴۵ چو شذ رسیده نیابذ زتیغ تیز دریغ

ای از رخ تو تافته زیبائی واورنگ

افروخته از طلعت تو مسند واورنگ

بر ُکه وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندرهوا

بر تریوه راه چون چه؟ همچو برصحرا شمال

۴۸ عیب باشذ بکار نیك درنگ گر شتاب آمذ ای رفیق ملام

عاقبت‌را هم از نخستین بین تا بغفلت گلو نگیرذ دام

بتا نگارا از چشم بذ بترس ومکن چرا نداری باخوذ همیشه چشم‌پنام؟

---

۴۴ : / سپریغ / لفچ ، لفی ، لغت ( ع وس فاقد ) ، فر ( منسوب به مولوی ) ، فش ( بی نام شاعر) ؛ ۴۵ : لغت (فقط در نح) ـ مجتث || ۴۶ : / اورنگ / لفچ ، لغت (ع فاقد) ، فم ـ هزج || ۴۷ : / تریوه / لفچ ، لفی ، لغت (ع وس فاقد) ، فج ، فر ، فش ـ رمل || ۴۸-۴۹ : مف ـ خفیف || ۵۰ : / پنام ، بنام ، چشم بنام / لفچ ، لفی ، لغت (ع وس فاقد) ، فم ، فش ـ مجتث

---

۴۴ : دریغ روز جوانی هزار بار دریغ که شادمانی من راست بود چون سپریغ . فر ، فش || وای : اوی . دهخدا || ۴۵ دریغ : گریغ . دهخدا || ۴۶ تافته : بافته . لفچ || زیبائی و : زیبائی . لفچ ؛ لفی || اورنگ : افرنگ . فم || ۴۷ که و بالا : که والا . لفچ ، لفی || همچون : همچو . لفچ اصل ، لفی || بر که و بالا چو چه همچون : بر گریوه راه چون چه چون . فر || تریوه : گریوه . لفچ ، لفی || شمال : تریوه . لفچ ، لفی ـ تریوه . لفچ اصل || ۵۰ بتا . لفچ ، لفی ، لغت ن ، فم ، فش : بیا . لغت (تصحیح قیاسی ؟) || ومکن : مکن . لفچ ـ همی . فم ، فش || نداری با خوذ همیشه : نخواهی با خویشتن تو . فم ، فش || پنام : بنام . لفی ، لغت



دعوی کنی که شاعر دهرم ولیك نیست

۵۱ در شعر تو نه حکمت ونه لذت ونه چم

عشق او عنکبوت‌را ماند بتنیذست تفنه گرد دلم

. . .

دانش وخواسته است نرگس وگل که بیك جای نشکفند بهم

۵۴ هرکرا دانش است خواسته نیست وآنکه‌را خواسته است دانش کم

✡ دوجوی روان در دهانش ز خلم

دو خرمن زده بر دو چشمش ز خیم

از بنا گوش لعل گون گوئی بر نهاذست آلغونه بسیم

۵۷ ✡ اگر بگروی توبروز حساب مفرمای درویش‌را شایگان

---

۵۱ : / چم / لفچ ، لفی ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ـ مضارع || ۵۲ : / تفنه / لفچ ، لفی ، فحم ، فج ، فر ، فش ـ خفیف || ۵۳-۵۴ : لا ، مف ، انه (لاس ، هفت اقلیم ، فش از روی فرهنگ فولرس ؛ فقط بیت ۵۴ در سفینه ) ؛ / خواهش / فج ، فش || ۵۵ : / خیم / لفچ ، لفی، لغت (ع وس فاقد) ، فج (منسوب به‌منجیك) ، فم (ایضا) ، فر (ایضا) ، فش(ایضا)، فق (ایضا) ؛ بقول نفیسی ۱۱۰۰ این بیت به رودکی نیزمنسوب شده است (مأخذ ؟) ـ متقارب || ۵۶ : / آلغونه / لغت (فقط در نح) ـ خفیف || ۵۷ : / شایگان / لفچ ، لفی ، فحم، فج ، فم ، فر ( فقط مصراع دوم ) ، فق ( منسوب به شاهنامه ؛ دست خورده ) ؛ مع ص ۱۷۶ ( فقط مصراع دوم ) ـ متقارب

---

۵۱ حکمت ونه لذت : لذت ونه حکمت . فج ، فر || ۵۳ خواسته است : خواهشند . فج ، فش || ۵۴ هر کرا . هر کجا . فش || خواسته نیست : خواهش نیست . فج ـ وخواهش نیست . فش || وآنکه را : هرکرا . مف ، فج ـ هرکجا . فش || خواسته‌است : خواهش‌است . فج ـ خواهش است و . فش || ۵۶ لعل‌گون : گزصفا . نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟) || آلغونه : والغونه . نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟)

شوذ بذخواه چون روباه بذ دل    چو شیرآسا تو بخرامی بمیدان

مر مرا آگاهی از راه بزرگ    نهلذ رفتن همی با کاروان

٦٠ کفلش با سلاح بشکفتم    گرچه برتابذ آن میان وسرون

چو زر ساوه چکان ایژك ازاو لیکن چو بنشستی
شذی زر ساوه چون سیمین پشیز و غیبهٔ جوشن

هرگز تو بهیچ کس نشائی    برسرت دو شوله خاك وسرگین

٦٣ تا کی دوم از گرد در تو    کاندر تو نمی بینم چربو
ایمن بزی اکنون که بشستم    دست از تو باشنان وکنستو

٥٨ : / آسا / لفت ( فقط در س و ن ؛ ن بی نام شاعر ) ، فم ، فش ـ هزج ‖ ٥٩ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص ٤٣ ـ رمل ‖ ٦٠ : / سرون / لفت (ع فاقد) ـ خفیف ‖ ٦١ : / ایژك / لفچ ، لفی ، فحل ؛ / بلك / لفت ( فقط در نخ) ـ هزج ‖ ٦٢ : / شوله / لفت (فقط درن) ـ هزج ‖ ٦٣-٦٤ : / کنستو ، کنشتو / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فج ، فش ـ هزج

٥٨ شوذ بذخواه چون : عدوی او شود . فم ، فش ‖ تو بخرامی : خرامد او . فم ـ او خرامد . فش ‖ بشکفتم : کذا درلفت ‖ ٦١ بنشستی : بنشینی . لفی ‖ پشیز و : پشیزه . لفچ، لفی ‖ غیبهٔ : عیبهٔ . لفچ اصل ، لفی ـ غیبه و. لفچ ، فحل ‖ ( تمام بیت ) : چو زر ساو چکان بلك ازو چو بنشستی    شدی پشیزهٔ سیمین عیبهٔ جوشن . لفت (مجتث) ‖ ٦٤ دوم : روم . لفچ ‖ باشنان و : بصابون و . فج ، فش ‖ کنستو : کنشتو . لفت ـ خبستو . لفی (درذیل لغت «کنستو»)



۞ خنك این آفتاب وزهره وماه    که نباشند جاودانه تباه
٦٦ ۞ همه بریك نهاذ خویش دوند    که نگردند هرگز ازیك راه
۞ راست گوئی ستارگان ملکند    چشمهٔ آفتاب شاهنشاه
۞ نه بخوانید نائحه مشغول    یا بتدبیر کین وحرب وسپاه
٦٩ ۞ دوستانند پیش رویا روی    یك بدیگر همی کنند نگاه

...

بر فلك بردو شخص پیشه‌ورند    این یکی درزی وآن دگر جولاه
این ندوزذ مگر کلاه ملوك    وآن نبافذ مگر پلاس سیاه

...

٧٢ عذر با همّت تو بتوان خواست    پیش تو خامش وزبان کوتاه
همّت شیر از آن بلندترست    که دل آزار باشذ از روباه

نه بیحد دلم جون رسحه سنم    کشاید بر غم سج زنده

٦٥-٦٩ : رسائل اخوان الصفاء چاپ مصر ١٣٤٧ جلد ١ص ٩٣-٩٤ ، چاپ بیروت ١٣٧٦ جلد ١ ص ١٣٩ ( بی نام شاعر ؛ ر . ك . نفیسی ١٢٣٢ ) ـ خفیف ‖ ٧٠ ـ ٧١ : مف ، اته (آتشکده ، ندرت ، هفت اقلیم ، سفینه) ‖ ٧٢-٧٣ : ترج ٢٦٨ ب ‖ ٧٤ : / زنده / لفی ـ بحر ؟

٦٨ (مصراع اول) : کذا در اخوان الصفاء هر دو چاپ ـ شاید « نه بخوابند یا به ... مشغول» صحیح باشد ‖ بتدبیر . نفیسی ١٢٣٢ : بتدبین . اخوان الصفا هر دو چاپ ‖ کین : دین . نفیسی ١٢٣٢ ‖ سیاه : سیاه . اخوان الصفا هردوچاپ ‖ پیش . نفیسی ١٢٣٢ : بیش . اخوان الصفا هر دو چاپ ‖ ٧٠ بر فلك : بفلك . ندرت ، سفینه (اته) ‖ بردو : هر دو . ندرت (اته) ‖ این : آن . ندرت (اته) ‖ وآن : آن . مف ‖ ٧١ این : آن . ندرت (اته) ‖ وآن : آن . هفت اقلیم (اته) ـ وین . ندرت (اته) ‖ پلاس :گلیم . ندرت (اته) ‖ ٧٤ :کذا در اصل

جهانیان‌را دیدم بسی ز هر مذهب
بسی بدیدم از گونه گونه جذ‌کاره ۷۵

✿ همه دیانت ودین ورز ونیك‌رائی کن
که سوی خلد برین باشذت گذرنامه

اگر غم‌را چو آتش دوذ بوذی جهان تاریك بوذی جاوذانه
۷۸ در این گیتی سراسر گر بگردی خرذمندی نیابی شاذمانه

موی سپیذ وروی سیاه وزنخ بچین
بوزینهٔ خرف شذه وگشته کاینه

۷۵ : / جد‌کاره / فج ، فر، فش ـ مجتث ‖ ۷٦ : / گذرنامه / لفج ، لفی ، لفت ( در س منسوب به «شهرهٔ آفاق») ، فم ، فر(فقط مصراع دوم) ، فش ـ مجتث ‖ ۷۷-۷۸ : لا ، مف ، اته (لاس ، مخزن ، تدرت ، هفت اقلیم ، واله ؛ در آتشکده وسفینه فقط بیت ۷۷) ـ هزج ‖ ۷۹ : / کاینه / لفج ، لفی ، فحم ، فش ـ مضارع

۷٦ ورز : جوی . لفت س تح ، فم ، فش ‖ ۷۷ تاریك بوذی : تاریك بود . لاس ( اته ) ـ تاریك ماندی . سفینه (اته) ‖ ۷۸ در این : برین . لاس ، اته ـ بدین . هفت اقلیم (اته) ‖ ۷۹ زنخ . لفی : رخ . لفج ، فش ‖ بوزینهٔ . دهخدا : برزینت . کذا درنسخه‌ها ‖ خرف . دهخدا : صدف . لفج ، لفی ـ طرف . فش



مرا بجان تو سوگند وصعب سوگندی
که هرگز از تونگردم نه بشنوم پندی
دهند پندم ومن هیچ پند نپذیرم
که پند سوذ ندارذ بجای سوگندی ۸۱
شنیذه‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت
که آرزو برساند بآرزومندی
هزار کبك ندارذ دل یکی شاهین
هزار بنده ندارذ دل خذاوندی
ترا اگر ملك چینیان بدیذی روی
نماز بردی و دینار بر پراکندی ۸٤
وگر ترا ملك هندوان بدیذی موی
سجود کردی وبتخانه‌هاش برکندی
بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
بآتش حسراتم فکند خواهندی
ترا سلامت باذ ای گل بهار بهشت
که سوی قبلهٔ رویت نماز خوانندی ۸۷

۸۰-۸۷ : مؤنس ـ مجتث

۸۱ که پند : گویند . مؤنس ی ‖ ۸۷ باز ای‌گل : باد ایکل . مؤنس م ‖ قبلهٔ رویت نماز خواندی . نفیسی ۱۲۲٦ (مأخذ ؟) : قبله برند روی من بخواهندی . کذا در مؤنس ی م

چون چلیپای روم از آن شذ باغ
کابر بر بست باغ را عسلی
ابر چون چشم هندبنت عتبه است
برق مانند ذوالفقار علی

۹۰ ✿ همی فزونی جویذ اواره بر افلاک
که تو بطالع میمون بذو نهاذی روی

زنی پلشت وتلاتوف واهرمن کردار
نگر نگردی از گرد او که گرم آئی

---

۸۸–۸۹ : لا، مف ـ خفیف ‖ ۹۰ : / اواره / لغت (فقط در نح) ، فم، فر(منسوب به «عمید لومکی») ـ مجتث ‖ ۹۱ : / تلاتوف / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نح) ـ مجتث

۸۸ کابر بر بست : کآبریزیست . لا چاپ (از روی س ؟) ، مف ‖ باغ‌را : باغ زار . لاس ‖ عسلی .لاع حاشیه : علی . لاع س ـ زحلی . مف ‖ بنت : بن .لا، مف ‖ عتبه است : عتبه . لاع س ‖ ۹۱ نگر : مکن. لفی ‖ از گرد او : کرد . لفی ‖ که گرم آئی : که کرم آمی . لفی ـ کهٔ گرمابی . لفج



**( رباعیات )**

پیش وزرا رخنهٔ اشعار مرا بیقدر مکن بگفت گفتار مرا

✿ ای قامت تو بصورت کاونجك هستی تو بچشم هر کسی بلکنجك ۹۳

---

۹۲ : / رخنه / لغت (فقط درنح) ‖ ۹۳ : / بلکنجك / لفج ، لفی (منسوب به منجیك)، لغت (ع ون فاقد ؛ در س «شاعر منجیك‌را گوید پیش سلطان محمود» ، ودر حاشیهٔ ع « شهید که شاعر محمود غزنوی بوده در هجو منجیك ترمذی گفته » : این حتماً غلط است چونکه شهید معاصر منجیك ومحمود غزنوی نبوده است) ، فم ، فر ، فش

۹۳ قامت تو بصورت : صورت تو چو صورت . فم ، فر ، فش ‖ هستی : بینی . لفی ‖ هر کسی : مردمان . لغت

## (مثنوی بیحر خفیف)

چون تن خوذ ببرم پاك بشست　　از مسامش تمام لؤلؤ رست
نرم نرمك از برم بیرون شذ　　مهرش از آنچه بوذ افزون شذ

٩٦ کرد از بهرماست تیریه خواست　　زآنکه درویش‌بوذ عاریه خواست

تنش از تازکی ز بار نظر　　کسوت خون کشد چو لاله ببر

چون‌برون کرد زوهماره وهنگ　　در زمان در کشیذ محکم تنگ

---

٩٤-٩٥ : / برم / فج ، فم ، فر( فقط بیت ٩٤ ) ، فش ‖ ٩٦ : / تیریه / لفت (فقط در نح) ‖ ٩٧ : اته ( هفت اقلیم ، سفینه ) ‖ ٩٨ : / وهنگ / لفت ( فقط در نح ) ، فم (بی نام شاعر) ، فر (ایضاً) ، فش (ایضا)

٩٨ زو هماره . کذا در لفت : ازو بزور . فم ، فر ، فش



## (ضمیمه)

٩٩ ✿ دردا که در این زمانهٔ غم پرورد　　حیفا که در این بادیهٔ عمر نورد
✿ هر روز فراق دوستی باید دیذ　　هر لحظه وداع همدمی باید کرد

✿ دوشم گذر افتاد بویرانهٔ طوس　　دیدم جغدی نشسته جای طاووس
١٠٢ ✿ گفتم چه خبرداری‌ازاین ویرانه　　گفتا خبر این‌است که افسوس افسوس

✿ چواسکندر بخواری درزمین‌خفت　　حکیمی بر سر خاکش چنین گفت
✿ که شاها تو سفر بسیار کردی　　ولی نه چنین کاین بار کردی (کذا)

١٠٥ ✿ چو آلیزنده شذ در مرغزاری　　نباشذ بر دلش از بار باری

✿ اگر بازی اندر چغو کم نگر　　وگر باشه‌ای سوی بطّان مپر

---

٩٩-١٠٠ : منسو به ابوسعید ابوالخیر (سخنان منظوم ابوسعید ، چاپ نفیسی، تهران ١٣٣٤ ش ، ص ٢٧ ش ١٨٢) ، شهید ( « در برخی سفینه ها » بقول نفیسی ١٢٢٥) ‖ ١٠١-١٠٢: منسوب به شهید در بعضی تذکره‌ها ( مف ، اته ) ؛ این رباعی با یکی از رباعیات منسوب به خیام ( چاپ فروغی وغنی ش١١٤ ) شباهت دارد ؛ چون در زمان شهید شهرطوس ویران نبوده لست بعید مینماید که‌این رباعی‌را شهید گفته باشد ‖ ١٠٣-١٠٤: منسوب به شهید در کشکول؛ از اشعار عطار است (نفیسی١٢٢٥) ‖ ١٠٥: ر. ك . ابوشکور بیت ٧٧ ؛ بقول نفیسی ١٢٣١ (مأخذ؟) این بیت به شهید نیز منسوب شده است ‖ ١٠٦ : ر. ك . ابوشکور بیت ١٥٦؛ بقول نفیسی ١٢٣٢ ( مأخذ ؟ ) این بیت به شهید نیز منسوب شده است .

# فرالاوی

## ( قصائد ، غزلیات ، قطعات )

دلا کشیذن بایذ عتاب وناز بتان　　رطب نباشذ بی خار و کنز پر بارا

☆ لاذرا بر بنای محکم نه　　که نگه‌دار لاذ بنلاذ است

٣ من رهی پیر وسست پای شذم　　نتوان راه کرد بی بالاذ

☆ صحرای سنگ روی و که سنگلاخ‌را
از سمّ آهوان و گوزنان شیار کرد

١: / کنز/ لفج ، لفی، فحم۔ مجتث || ٢ : / بنلاذ / لفج ، لفی، لفت (ع فاقد)، فحل ؛ / لاد / فج ( منسوب به شمس فخری ) ، فر ( ایضاً ) ، فش (ایضاً) ؛ بقول نفیسی ١٠٥١ درفرهنگ سروری و در فرهنگ دیگری که مآخذ آن سروری بوده است این بیت به رودکی نیزمنسوب شده است ؛ ولی در نسخه های پاریس فرهنگ سروری به فرالاوی منسوب است ـ خفیف || ٣: / بالاذ ، پالاد / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن و س) ، فحل ، فش ـ خفیف || ٤ : / شیار / لفت ( ع فاقد ؛ در نح منسوب به فرخی)ـ مضارع

١ خار و : خار . لفج اصل ، لفی || کنز پر : کنز بر . لفی || ٤ که : گل . لفت س ||



هوشم ز ذوق لطف سخنهای جانفزاش
از حجرهٔ دلم سوی تابوك گوش شذ

٦ چون نباشذ بنای خانه درست　　بی گمانم که زیر رشت آیذ

نه همچون رخ خوبت گل بهار　　نه چون تو بنکوئی بت بهار

زچشم‌مست تو عالم‌خراب است　　ببند زلف تو دلها گرفتار

☆ آن کن که بذین وقت همی کردی هرسال
٩ خز پوش وبکاشانه شو از صفّه وفروار

☆ من عاملم و تو معاملی　　وین کار مرا با تو بوذ رخش

٥ : / تابوك / فج ، فم ، فر ؛ / تابوك / فش ؛ مف ـ مضارع || ٦ : / رشت / لفج ، لفت (ع فاقد) ، فج ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ٧ : / بهار / لفت ( فقط در ع و س ) ـ قریب || ٨ : مف ـ هزج || ٩ : / فروار / لفت (در س منسوب به فرخی) ، فم (منسوب به رودکی)، فر (ایضاً) ـ هزج || ١٠ : / دخش / لفج ، لفی، فحم (منسوب به‌عنصری) ، فش (ایضاً) ـ مضارع

٥ لطف : نطق . فش || تابوك : تابوك . فش || گوش : هوش . فش || ٦ آیذ : آئی . فج ، فر ، فش || ٧ بنکوئی : بنیکوی : لفت ـ بخوبی . لفت س || ٩ صفه و : صفه . فم || ١٠ عاملم : عاقلم . فحم || تو معاملی : معاملی هم . فش (هزج) || (مصراع دوم) : وز خلق مرا با توست دخش ( کذا ) . فحم ـ وز خلق مراست با تو دختم . فش ( هزج )

تا بکی بوسه بر چك جلبی — بشمری همچو تنگه‌را صرّاف
۱۲ یا بغربیله همچو برزیگر — دانه از که بچك بسازد صاف
بر کس چون کمان ندّافی — می‌زنی چوك‌چون‌چك ندّاف

تو عاشقم واز همه خوبان زمانه
دخشم بتواست ارچه کدام‌خوب بوذحال

هم آهو فغند است وهم تیز تك
۱۵ هم آزاده خوی است وهم تیزگام

چه شغل باشذ واجب‌تر از زیارت آنك
اگر چه نیك بکوشم بواجبش نرسم
همی شفیع نیابم از او بعذر گناه
کریم طبعی او نزد او شفیع بسم

---

۱۱-۱۲ : / چك / فج ، فش ؛ ۱۳ : / چوك ، چوکه / فج ، فم ، فش ؛ ۱۱-۱۳: /چك/ قر – خفیف || ۱۴: / دخش / لفت ( فقط در س ) – هزج || ۱۵ : / فغند / لفت (ع‌فاقد)، فم ( بی‌نام شاعر ) ، فر ( ایضاً ؛ فقط مصراع اول ) – متقارب || ۱۶-۱۷ : لا ، مف ، اته ( لاس ؛ در واله فقط بیت ۱۷ ) – مجتث

---

۱۲ یا . تصحیح قیاسی : تا . فج ، فم ،فر، فش || ۱۳ کس : کسی . فم || می زنی : بزنی . فج ، فم ، فش || ۱۵ آزاده : آهسته . فم || خوی است : خو مطوع ( مطبوع؟ ) . لفت ن || ۱۶ چه شغل : چو شغل . لاس || آنك : آن . اته || بواجبش : بخدمتش . مف || ۱۷ همی : اگر . مف || نیابم : بیارم . واله ( اته ) || او نزد : از نزد . لاس



چون مورد بوذ سبز گهی موی من همه
۱۸ دردا که بر نشست بر آن موی سبز بشم

فزون زآنکه بخشی بزاير تو زر
نه ساوه نه رسته بر آیذ زکان

میغ چون ترکی آشفته که تیر اندازذ
برق تیراست مراورا مگر ورخش کمان

۲۱ ماذه گاوان پاذه‌اش هریك — شاه پرور بوذ چو برمایون

---

۱۸ : / بشم / لفج ، لفی ، فحمپ ، فر ، فش ؛ مف – مضارع || ۱۹ : / زر ساوه / لفت (فقط در ن) – متقارب || ۲۰ : / رخش / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فحم ، فج ، فم ، فر، فش ، فق ؛ عر ، مف – رمل || ۲۱ : / پاده / فج ، فم ، فش ؛ مف – خفیف

---

۱۸ گهی : کهن . فم ، فر ، فش || بوذ سبز گهی : سبز بود بسر . مف || بر آن موی : بر آن موم . لفج – بر آن مورد . فر ، مف || سبز : تیز . فج ، فش || بشم : پشم . فج ، فر – شم . لفی || سبز بشم : شبنمم . مف || ۲۰ ترکی آشفته : ترکش و او . فج ، فش || که تیراندازذ : که تیر اندازست . مف – تیر اندازست . فج ، فم ، فش – تیراندازیست . فر ، فق || ( مصراع دوم ) : برق تیرش بود و رخش کمانش باشد . فم ، فر ، فق – برق تیرست ( بزهست . فج ) ورا رخش کمانست . فج ، فش – برق تیر است مگر اورا وین وخس کمان . عر – برق تیراست مگر اورا سرویسه کمان . مف || ۲۱ پاذه اش : گله ات . مف

زناگه بار پیری بر من افتاذ　　چو برخفته فتذ ناگه کرنجو

جودیّ چنان رفیع ارکان　　عمّان چنان شگرف مایه
٢٤ از گریه و آه آتشینم　　کاهی پره است وکوه پایه

آب کلفهشنگ گشته از فسردن ای شگفت
همچنان چون شیشهٔ سیمین نگون آویخته

☆ روا نبوذ که با این فضل وداش　　بوذ شربم همی دائم زمنده

٢٧ توشب آئی نهان بوی همه روز　　همچنانی یقین که شب‌یازه

اگر با من دگر کاوی خوری ناگه
بسر بر تیغ و بر پهلوی شنگینه

من ز آغالشت نترسم هیچ　　ور بمن شیررا بر آغالی

٢٢ : / کرنجو / لفج ، لفی ، لغت ( فقط در نح ) ، فم ، فر ، فش – هزج || ٢٣–٢٤ : مف– هزج || ٢٥ : / کلفهشنگ ، کلفهشنگ ، کلفهشیك / لفج ، لفی ، لغت (نام شاعر فقط در ن)، فحم ، فج ، فم ، فر، فش ؛ / کلفخشنگ / فش – رمل || ٢٦ : / منده / فج ، فم (فخری)، فر (ایضاً ) – هزج || ٢٧ : / شب یازه / لغت ( فقط در ن ) – خفیف || ٢٨ : / شنگینه / لغت (فقط در ن ) – هزج || ٢٩ : / آغال / لفج ، لفی ، لغت ( ع و س فاقد ؛ ن فاقد ؟ )– خفیف

٢٢ بار پیری : زسری . لفج اصل – باز تیری . لفی – باز پیری . فم || ٢٤ کوه پایه (؟) : کاه پایه . مف || ٢٥ آب کلفهشنگ . کلفهسنگ . لفج اصل ، لفی || شگفت : سکفت . لفی – عجب . فج ، فر || ٢٩ آغالشت : اغالت . لفی



**( رباعیات )**

ای من رهی آن دست وخطّ وکلکت
٣٠ از پوست رهی سلم کنی که شایذ

☆ ای بر همه قحبگان گیتی سرچیك
کون تو فراختر زسیصد خرچیك

**( مثنوی ببحر خفیف )**

کفشگر دیذ مرد داور تفت　　لیف در کون او نهاذ وبرفت

**( مثنوی ببحر متقارب؟ )**

٣٣ بتن بر یکی ژنده‌ای از پتو　　شب وروز بوذی بموی وبرو

٣٠ : / سلم / لفج || ٣١ : / خرچیك ، خرچیگك / فحل ، فش ؛ / سرچیك / فحل ؛ ر . ك . لفج مقدمه بزبان آلمانی ص ٢٦ || ٣٢ : / لیف / لغت ( فقط در نح ) || ٣٣ : / پتو / فج ، فر ( فقط مصراع اول ) ، فش

٣٠ خط : آن خط . لفج || کنی : کن . لفج || که : کی . لفج || ٣٣ بموی وبرو : کذا در فج ، فش

## (ضمیمه)

٣٤ ☆ ایستاذه بخشم بر در او — این بنفرین‌سیاه رووخ چکاذ

٣٤ : منسوب به حکاك ( لفچ بلغت « روخ چکان » ، لفت ) ، « مرغزی » ( لفت ن ) ، فرالاوی (لفی ؛ نام فرالاوی که در ذیل لغت « بالاد » آمده است بغلط در ذیل لغت «روخ چکاد» نیز که در این نسخه بلا فاصله بعد از لغت «بالاد» میآید نقل شده است )

# مسعودی مروزی

## (مثنوی ببحر هزج)

نخستین کیّومرث آمذ بشاهی — بگیتی در گرفتش پیش گاهی
چو سی سالی بگیتی پاذشا بوذ — که فرمانش بهر جائی روا بوذ

سپرّی شذ نشان خسروانا — چوکام خویش راندند در جهانا ۳

۱-۲ : کتاب بدء والتاریخ تألیف مطهر بن طاهر مقدسی ، چاپ هوارت ، پاریس ۱۹۰۱ - ۱۹۰۳ میلادی جلد ۳ ص ۱۳۸ ( « وقد قال المسعودی فی قصیدته المحبرة بالفارسیة...» )|| ۳ : ایضاً ص ۱۷۳ ( « ویقول المسعودی فی آخر قصیدته ...» )

۱ کیّومرث : کیومرث . اصل || ( مصراع دوم ) تصحیح قیاسی قزوینی ( بیست مقاله ج ۲ ص ۸ ح ۱ ) : کرفتش بکیتی درون پیش کاهی . اصل ( ببحر متقارب سالم ) || که : کی . اصل || سپرّی : سپری . اصل

# مصعبی

## ( قصائد ، غزلیات ، قطعات )

کاشکی اینجای غوطه خوردمی … جای دیگر دست گیری تا گدار

✿ جهانا همانا فسوسی و بازی … که بر کس نپائی و با کس نسازی
چوماه‌ازنمودن‌چوخور ازشنودن … بگاه ربودن چو شاهین و بازی
چو زهر از چشیذن چو چنگ از شنیذن
چو باذ از بزیذن چو الماس گازی
چوعود قماری وچون مشك تبّت … چو عنبر سرشتهٔ یمان وحجازی
بظاهر یکی بیت پر نقش آزر … بباطن چو خوك پلیذ و گرازی
✿ یکی‌را نعیمی یکی‌را جحیمی … یکی‌را نشیبی یکی‌را فرازی
یکی بوستانی پراکنده نعمت … بذین‌سخت بسته بر آن مهربازی
همه آزمایش همه پر نمایش … همه پردرایش‌چو گرگ طرازی

---

۱ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص ۴۳ ـ رمل || ۲ـ۱۵ : تبقف ص ۳۷۷ـ۳۷۸ ، تبقن ص ۴۵۶ـ۴۵۷ ؛ ۲ ، ۷ ، ۱۱ـ۱۴ : مف جلد ۱ ص ۲۱۷ ( منسوب به دقیقی ) ؛ ۱۲ـ۱۳ : / غرچه / فج ، فش ـ متقارب

۱ اینجای : اینذر . اصل || خوردمی : خوری . اصل || ۲ و با کس : و با کسی . تبقن ـ باکس . مف || ٤ بزیذن : وزیدن . تبقن || ٦ آزر : آذر . تبقف || پلیذ و: پلید . تبقن‌اصل|| ۸ یکی : جهان . تبقف نسخه || مهر : نیك . تبقن ـ مهره . تبقن نسخه



هم از تست شه مات شطرنج بازان … توئی مهره داده بشطرنج بازی
✿ چرا زیر کانند بس تنگ روزی ؟ … چرا ابلهان راست بس بی‌نیازی ؟
✿ چرا عمر طاووس ودرّاج کوتاه ؟ … چرا مار و کرکس‌زیذ دردرازی؟
✿ صذ واند ساله یکی مرد غرچه … چراشصت‌وسه‌زیست‌این‌مرد غازی؟
✿ اگر نه همه کار تو باژگونه … چرا آنکه ناکس‌تر اورا نوازی؟
جهانا همانا از این بی‌نیازی … گنه‌کار مائیم وتو جای آزی

## ( رباعی )

شگر شکن است یا سخن گوی من است ؟
عنبر ذقن است یا سمن بوی من است ؟

---

۱۶ : ترج ۲۳۷ آ

۱۰ توئی (؟) : ترا . تبق || داده (؟) : زاده‌راست . تبق || ۱۱ ابلهان بس : ابلهانند بس . تبقف ـ ابلهانند با . مف || ۱۲ زیذ : زیند . تبقن نسخه || ۱۳ شصت : شست . تبقن || این مرد :آن مرد . تبقف نسخه ، مف ـ آن شاه . فج || غازی : تازی . تبقف نسخه ، مف، فج || ۱٤ باژگونه : باز گونه . تبقن || اورا : آن‌را . تبقن نسخه || ۱۵ گنه‌کار مائیم : که ما جای آزیم . تبقن نسخه || آزی : تازی تبقن

## مرادی

آن سرخ عمامه بر سر او　　　　چون آژخ زشت بر سر کیر

از حشم و گنج چه فریاذ وسوذ
که مرگ کنذ بر سر تو تاختن

---

۱ : / آژخ / لفج ، فح ، فش ـ هزج || ۲ : معیارالاشعار منسوب به نصیرالدین طوسی چاپ سنگی تهران ۱۳۲۵ ص ۱۵۳ ـ سریع

۱ سرخ : زشت . فح ، فش

## ابوالحسین خارجی

فالی بکنم ریش ترا یا رسول　　　　ریشت بکنذ ماکان یاك ازاصول

---

۱ : تس ص ۳۱۵ـ هزج

# ابوالهیثم گرگانی

**( قصیده بحر مجتث )**

یکیست صورت هر نوع ونیست زینت گذار
چرا که هیئت هر صورتی بوذ بسیار ؟
ز بهر چیست که جوهر یکی ونه عرض است
بده نشذ نه بر هشت برش بوذ قرار ؟
چرا که آبا هفت و دوازده است بنام
و امّهات بگفتار واتّفاق چهار ؟
چرا که بخش موالید از سه بر نگذشت ؟
چه چیز کآن یك مایه است وبیشمار نگار ؟
چرا چو تن ز غذا پر شوذ نگنجذ نیز
الم رسذش گر افزون کنی تو از مقدار ؟
و گوهری دگر اینجا که پر نگردن هیچ
نه از نُبی ونه از پیشه ونه از اشعار ؟

۱ : فق ۱۹ ، قش ۲ || ۲ : فق ۱۹ ، قش ۷ || ۳ : فق ۱۹ ، قش ۱۰ || ٤ : فق۱۹ ، قش ۱۲ || ٥ : فق ۱۹ ، قش ۱٤ || ٦ : فق ۱۹ ، قش ۱٥

۱ و نیست زینت : را و نیست . قش || ۲ (مصراع دوم) : بده نشد نه بهشتش بر بنود قرار. قفا ــ بده نرفت و نه بر هشت کرد نیز قرار . قش ــ نه ده شد و نه بهشتش بیود نیز قرار . فق || ۳ (مصراع اول ) : چرا هفت و دوازده است امام بنام . قفا || ٤ که : کز . قفا || سه : سر . قشا || کآن : کز . قشا || یك : یکی . قفا || و بیشمار : بیشمار . قشا || ٥ نگنجذ : گنجد . قفا || رسذش : رسیدش . قفا || گر : چو . قش || تو از : بر این . قش || ٦ گوهری دگر اینجا که : گوهری کر نیجا له . قفا || اینجا : آنجا . قش || پیشه : بیشه . قشا ــ بیشه . قفا



چه چیز آن وچه چیز این واز پی چه چنین ؟
چه چیز آن که بذین هر دو بر بوذ سالار ؟
نشانش آنکه بغایب برذ ز شاهد چیز
دلیل گیرذ ودارذ بعاقبت دیذار
وهفت نور بتابذ چنان که هر یك را
از او پذیرذ باندازهٔ لطافت نار
نخست دهر چه چیز است وباز حقّ وسرور
وباز برهان آنکه حیات روز گذار
کمال وغیبت وین از همه شریف‌تر است
که چاره یابذ آنجا کجا نباشذ چار ؟
اگر طبیعت کلّی باوّلیت حال
بمن نمائی دانم که هستی از ابرار
مثالش وصفتش باز گوی هر دو مرا
که دوستر سوی من صذ ره این ز موسیقار

۷ : فق ۲۰ ، قش ۱٦ || ۸ : فق ۲۰ ، قش ۱۷ || ۹ : فق ۲۰ ، قج ۱۰۷ ، قش ۱۹ || ۱۰–۱۱ : فق ۲۰ ، قج ۱۱۲ ، قش ۱۹ || ۱۲–۱۳ : فق ۲۰ ، قج ۱۲۲ ، قش ۲۲

۷ آن و : آن . قفا || و از : وز . قش || بذین : برین . قش || بر بوذ : بریدذ . قفا ــ چیز بر . قش || ۸ بغایب . قشا حاشیه : بغایت . فق ــ ز غائب . قشا || برذ : بروز . قفا || شاهد . قفا ، قشا حاشیه : حاضر . قشا || دلیل : دلیل و . قفا || دارذ : هستش . قش || ۹ و هفت . قفا ، قجا ، قشا حاشیه : ز . قشا || نور بتابذ : تو تبابد . قفا || یك‌را : یکی‌را . قفا || ۱۰ وباز : دهر . قفا ، قجا || ۱۱ کمال : کمان : قفا || وین : کین . قش || شریف تر : لطیف تر . قش || ( مصراع دوم ) : کجاره باشد انجا که جا نباید جار . قفا ــ کجاره باشد انجا کجا نیاید حار . قجا ــ که جاره ماند جایی کجا نباشد چار . قشا || ۱۲ بمن نمائی : بمن تماء . قجا ــ مرا بگوئی . فق || ۱۳ باز گوی هر دو مرا : هردو باز گوی مرا . فق ــ باز گوی زود بمن . قش || دوستر : دوستر . قفا || سوی من صذ ره : صد بر من . قجا || ز موسیقار : ز موسی قار . قجا ــ ر موسی قار . قفا

فرشته وپـری وديورا بدانستم
که هست ونیز بیایذ بهست بر تکرار
ز ما وکیف بگوی وبرسم برهان گوی
١٥ گر آمذست برون این سخنت از استار
یکی کذام که بسیاری اندر او موجود ؟
یکی بمحض چرا گفت خالق جبّار ؟
یکی که نه تضعیفش روا ونه تنصیف
فزون نگیرذ ونقصائی ز روی شمار ؟
باضطرار وبتقریب یك نه بر تحقیق
١٨ چگونه بایذ دانستن اینچنین گفتار ؟
کذام جنس نه نوع وکذام نوع نه جنس
کذام جنس یکی بار ونوع دیگر بار ؟
چه بوذ عالم وقتی همه سعادت بوذ
وهر دو نحس فرو نیستاذه بوذ از کار ؟

١٤-١٥ : قق ٢١ ، قج ١٣٥ ، قش ٢٨ ، رساله ای که در ذیل دیوان ناصرخسرو ( تهران ١٣٠٧ ش ) چاپ شده است ص ٥٧١ || ١٦ : قق ٢١ ، قج ١٤٥ ، قش ٣٦ || ١٧-١٨ : قق٢١ ، قج ١٤٥ ، قش ٣٨ || ١٩ : قق٢١ ، قج١٥١ ، قش ٣٩ || ٢٠-٢٣ : قق٢١-٢٢، قج ١٠٦ ، قش ٤١

١٤ بدانستم : بدانستیم . قش || بر : بس . رساله || ١٥ بگوی و : بگوی . رساله || برسم : برسم . قجا || گر آمذست : که ابدست . ققا ـ ار آمدست . قجا ـ گرآمدت . رساله || ١٦ بسیاری : بسیار . ققا || یکی بمحض : یکی محض . قش || ١٧ که نه : کنه . ققا || نگیرذ : نگردد . قش || نقصائی : نقصانی . قفا ، قجا ـ نقصانش نی . قش || روی : روز . قفا ، قجا || ١٨ باضطرار . قش : باضطراب . قفا ، فجا ، قشا || ١٩ نوع نه : نوع و نه . قجا || یکی بار : یکی یار . قفا || نوع دیگر : نوع ودیگر . قفا ، قجا || ٢٠ چه : چو . قجا || نحس : نحس و. قفا || نیستاذه بوذ از کار : نیستاده از کار . قجا ـ ایستاده بود از کار . قفا ـ ایستاده از رفتار . قش



کنون جهان همه نحس‌است وهر دو سعد بجای
همان طلوع وغروب وهمان مسیر ومدار ٢١
وباز فردا چون دی بوذ چنین خبر است
از انبیا وحکیمان وذمّیان هموار
چه چیز دی وچه امروز وباز فردا چیست
از این چنین زچه روی واز آن چنان زچه کار؟
شکستن سرب الماس وسنگك آهن کش
چه علّت است مر این هر دورا چنین کردار ؟ ٢٤
ودفع کردن یاقوت مر وبارا چیست ؟
زمرّد از چه همی بر کنذ دو دیذهٔ مار ؟
پلنگك اگر بگزد مردرا زبهر چه موش
بحیله‌ها بر میزذ ز بام واز دیوار ؟
بشهر اهواز از تب کسی جذا نبوذ
بتبّت اندر غمگین ندیذ کس دیّار ٢٧
بطبع نیست چه خاصیّت است گویند این
چه اصل گفت بخاصیّت اندرون هشیار ؟
میان نطق ومیان کلام وقول چه فرق
که پارسی یکی ومعنی اندر او بسیار ؟

٢٤-٢٥ : فق ٢٢ ، قج ١٦٦ ، قش ٤٩ || ٢٦-٢٨ : فق ٢٢ ، قج ١٦٦ ، فش ٥٠ || ٢٩ : فق ٢٣ ، فج ١٨٤ ، قش ٦٠

٢١ نحس است : نحست . فجا || مسیر : سیر . قفا ـ منیر . قجا || ٢٢ و باز : و بارو. قجا || بوذ : شود . قش || ٢٣ چیز : بود . قجا || و چه امروز و : وچه امروز . قق ـ امروز و. قجا || این چنین : آنچنین . قق ، قج || روی واز آن چنان : روی وزین چنین . قفا ـ رو و ازین چنین . قجا || ٢٤ وبارا : ورا بازا از . فجا || از چه : ار چه . قجا || ٢٦ بحیله‌ها بر : بحیله بر وی ، قش || بام : پام . قشا || بتبت : بتب . قفا || ندیذ : نوید . قفا || ٢٨ بطبع : ز طبع . قش || چه : چو . فجا || میان نطق ومیان کلام وقول : میان ونطق ومیان وکلام و.قول . قفا ـ میان نطق ومیان کلام قول . قجا ـ میان نطق وکلام ومیان قول . قش || بسیار : انبار . قش

۳۰ ازل همیشه ودیمومت وخلود وابد . ...
میان هر یك چون فرق کرد زیرکسار ؟
سخن چرا که چهار است : امر وباز ندا
سدیگرم خبر است وچهارم استخبار ؟
ز حال وهیئت وز خاصّه وز رسم وز حدّ
خبر چه داری وچه شنیذه‌ای ؟ بگوی وبیار
همه جهان خودرا با «منی» مضاف کنند
۳۳ ابر چه اوفتذ این «من» ؟ بگوی وریش مخار
تن است یاجان یا عقل یا روان که «من» است
و یا چو خلط شذه اسب بوذ ومرد سوار ؟
غلط شمرد کسی کو چنین گمانی برد
بسا سوار که بستن نداند او شلوار
بسا کسا که همی «من» شمارذ او خودرا
۳۶ بذرّه‌ای نگرایذ که بر کشی بعیار

۳۰ : قق ۲۳ ، قج ۱۸۷ ، قش ۶۳ || ۳۱ : قق ۲۳ ، قج ۷۳ ، قش ٦٤ || ۳۲ : قق ۲۳ ، قج ۸۱ ، قش ٦٦ || ۳۳-۳٦ : قق ۲۳-۲٤ ، قج ۹۷ ، قش ۷۰

۳۰ دیمومت : دیومت . قفا ـ دیموت . قجا || هر یك : هر یکی . قفا || ۳۱ امر وباز ندا : وامروز باز نداند . قفا ـ وامر با نزدا . قجا || سدیگرم : سه دیگرم . قجا ـ سدیگرس . قفا ـ سدیگرش . فق || ۳۲ حال و : حال . قق ، قج ، قش || چه شنیذه‌ای : جه بشنوذ مای . قجا ( شاید « جه شنوده ای » ) || بگوی : بگو . قفا || ۳۳ همه جهان خوذ را با منی : جهانیان همه خودرا بمن . قش || اوفتذ این من : افتد زمین‌را لمن . قجا || ۳٤ تن است : نیست . قجا || جان : دل . قش || خلط شذه اسب بوذ ومرد سوار . فق ( اصلاح ) : خاطر شده اسب بود مرد سوار . قفا ـ خاطر شد هر دوا بود مرد سوار . قجا ـ حاضر گشت اسب مرد گشت سوار . قش || ۳٥ غط : غلط . قجا || بستن نداند : نشستن ندانند . قفا || ۳٦ شمارذ : شناسد . قش || که بر : چو بر . قش || کشی : کشتی . قجا



کسوف شمس بجرم قمر بوذ بیقین
قمر چو علوی ونورانی از چه گشت چو قار ؟
چرا که نور فرو نگذرذ ز شمس بماه
چو آبگینه که بیرون گذاشت نور از نار ؟
هر آینه که مه از آبگینه صافی‌تر
۳۹ چرا که غوص شعاعش همی بوذ دشوار؟
قوی تر است بهر حال مردم از حیوان
بحیله بیش وبهر دانشی مشعبدوار
چرا تعهّد بایذش ودایه وتدبیر
بخوابنذش وبدارذش بر بر وبکنار ؟
سباع ومرغ ودذه زو بسی ضعیف ترند
۴۲ بکسب خویش بکوشذ بخورد وبخفتار
درخت باز فروتر بقوّه از حیوان
چرا برآیذ رِمی ده ستون بر آن یك دار ؟

۳۷-۳۹ : قق ۲٤ ، قج ۱۹۱ ، قش ۷۳ || ٤۰-٤۲ : قق ۲٤ ، قج ۲۰۳، قش ۷٥ || ٤۳ : قش ۷٥

۳۷ کسوف : خسوف . قفا || بجرم : ز جرم . قجا || قمرچو : قمر که . قش || ۳۸ که نور: کنوز. قفا || نگذرذ ز : نگذازد او ر . قفا || گذاشت : گذشت . قش || مه : نه . قفا || غوص : غوض. قفا ـ عرض . قجا || همی : درو . قش || ٤۰ بهر حال : وبهر حال . قفا || مشعبد وار : شعبده وار . قفا ، قجا || ٤۱ تعهد : بقهر . قجا ـ تعاهد . قش || ( مصراع دوم ) : بگاه خفتن وبرداشتن وبدوش وکنار . قش || ٤۲ مرغ و : مرع و . قجا ـ مرغ . قشا || ضعیف ترند : ضعیف بزند . قفا ـ ضعیف ترست . قش || بخورد و بخفتار . فق (اصلاح) : بخوزد وباختیار . قفا ـ بخورد وبختیار . قجا ـ بخفتن وخفتار . قش || ٤۳ فروتر : فزوتر . قشا

روا بوذ که یکی مرد آفریذ خذای
وهم ز تنش یکی جفت کرد اندهخواه
پس از میانشان نسل آفریذ وفرزندان
۴۵ نبیرگان فراوان وبیشمار تبار
اگر تو منکرشی سورةالنساست دلیل
که آفریذ یکی واز او هزار هزار
وگر مقرّ شوی شخص پیش واز پس نوع
چگونه شایذ بوذن ؟ خرذ بذین بگمار
نخست جنس پس آنگاه نوع وز پس شخص
۴۸ طریق حکمت این بی جدال وبی پیکار
چرا پسر که بزایذ زبرش باشذ روی
ودختران‌را باشذ قفا بسوی زهار ؟
تفاوت از چه در اشخاص بُذ سیاه وسپیذ
بلندوکوته وفربی وسخت وخشك ونزار ؟
ز مایه دانی وز اختلاف هر اثری
۵۱ چو طعم شکّر ورنگ عقیق وبوی بخار ؟

۴۴–۴۸ : قق ۲۵ ، قج ۲۳۳ ، قش ۷۸ || ۴۹ : قق ۲۸ ، قج ۲۹۵ ، قش ۸۳ || ۵۰–۵۵: قش۸۴

۴۴ یکی مرد : مرد . قفا ــ یکی‌مردم . قش || خذای : ایزد . قق || ز تنش : ز نیش . قفا || انده خوار : انده رار . قفا || ۴۵ آفریذ و : آفرید . قفا || ۴۶ تو منکرشی : تو منکرش . قجا ــ مقر نشوی . قش || آفریذ : آفریدم . قش || و از او : وزو . قجا ، قش || ۴۷ مقر: مقر . قجا || شوی : شوی پس . قشا || از پس نوع : نوع ز پس . قش || بذین : برین . قش || ۴۸ جنس : جنس و . قش || وز : و از . قفا || این : آن . قق || ۴۹ زبرش باشذ . قق (اصلاح) : زفرش باشد . قفا ــ زیرش باشد . قجا ــ بزیر دارد . قش || قفا : زنخ . قش || ۵۱ ز مایه : زمانه . قش



خلاف نفس چو نیك وبذ ووضیع وشریف
وعلم وجهل وخذاوند کستی وزنّار
چراست آنکه خلاف اندر آن که مایهٔ اوست ؟
اگر بگوئی کندی تو قاعده از بن وبار
وگر تفاوتش از روی شخص دانی نیست
خمار چون سر باشذ نه سر چنان چو خمار ۵۴
نکرد راست کسی دست‌را بر آلتها
چو دست سازذ هر کس همیشه دست‌افزار
اگر بخواهم از تو دلیل بر ابداع
چه آوری که عیانم کنی بذو اخبار ؟
چه چیز بوذ نه از چیز چون نمائی چیز ؟
چگونه دانی کرد آشکاره این اسرار ؟ ۵۷
یکی سؤال که قایم شذست چون شطرنج
ز بس که هر کس جست اندر این سخن بازار
که عقل برتریا علم فضل از این دو کراست ؟
بذین دو رو بشنوذم فضول صذ خروار
چگونه داند علم آن کسی که نا مُختست
درونگر نکنذ کار جز بدست‌افزار ۶۰

۵۶–۵۷ : قق ۲۵ ، قج ۲۱۰ ، قش ۸۹ || ۵۸–۶۰ : قق ۲۶ ، قج ۲۴۵ ، قش ۹۱

۵۲ بذو : بد . قش || ۵۳ (مصراع اول) . کذا || ۵۴ خمار : حمار . قشا ( هر دو جا ) || ۵۶ بخواهم : نخواهم . قفا || کنی بذو : بدو کنی . قق ــ کسی برو . قجا ــ کنی بدین . قش || ۵۷ نه از : تو از . قجا || ۵۸ جست : جیست . قفا ــ جست است . قجا || ۵۹ عقل : علم . قش || برتر : بر تو . قفا || علم : عقل . قش || دو رو . قق ( اصلاح ) : دو روز . قفا ، قجا ــ درون . قش || ۶۰ نا مختست : نا مخلست . قفا ــ نامحاست . قجا ــ ناموختست . قشا || جز بدست افزار : جربدست افزار . قفا || (مصراع دوم) : ز کر مادر زادی سخن امید مدار . قش ( ظ . تصحیح کاتب تا لغت « دست افزار » دو دفعه قافیه نباشد ، ر . ك . بیت ۵۵)

کسی که ذلّ نه بر داشتست از تعلیم
بعزّ علم نباشذ بسیش دست گذار
چو حدّ عقل ندانند وحدّ علم که چیست
سخن گزافه بگویند شرم نیّ و نه عار
ز علم باری بر علم خوذ قیاس آرند
شذند لاجرم از راه راستی بیزار ۶۳
میان مدرك وادراك فرق بایذ کرد
اکر شذستی از خواب غافلی بیذار
روا بوذ که نخست آسمان پدیذ آمذ
که اوقویتر و آنکه زمین و کوه وبحار؟
ویا نخست زمین بوذ کوست مرکز دور
ودایره نبوذ جز بنقطهٔ پرکار ؟ ۶۶
پس ار چنین شمری چون بایستاذ زمی
وگرد گردش خالی ز دایرهٔ دوّار ؟

۶۱–۶۳ : فق ۲۶ ، فج ۲۴۵، فش ۹۳ || ۶۴ : فق ۲۶، فج۲۵۰، فش ۹۳ || ۶۵–۶۷ : فق ۲۷ ، فج ۲۵۵، فش ۹۴–۹۵

۶۱ ذل نه برداشتست . فق (اصلاح) : دل نبر داشتست . فقا ـ دل نبرواستست . فجا ـ رنج نه برداشتست . فش || دست گذار : دست گزار . فجا ـ دست کراز . فقا || ۶۲ عقل : علم . فش || حد علم : حل وعلم . فجا ـ حد عقل . فش || شرم نی : شرم نه . فجا ـ سرم نی . فقا || ۶۳ آرند : کنند . فش || شذند : شوند . فجا || ۶۴ میان : میان و . فجا || شذستی شد بیتی نو . فجا ـ شدست کس . فق || ۶۵ بحار : قفار . فش || ۶۷ ار : از. فقا ، فجا ، فشا || بایستاذ : باستاد . فجا ـ باسناد . فقا || زمی . فقا : زمین . فق ، فج ، فش



ز دایره که تواند نمود پیش وزپس ؟
ز مرغ وخایه نیایذ سخن مگر که نزار
وجود کلّ روا هست وجزو او معدوم ؟
اگر رواست ابا حجتی بمن بسیار ۶۹
وگر روا نی پس جنس بایذ آنکه نوع
وشخص از پس هر دو بکرده راست چوتار
چرا کواکب را اوّل از زحل گفتند ؟
بطبع آتش از بهر چیست تخم بهار ؟
چرا که خانهٔ خورشیذ شیر وخانهٔ ماه
ز برج سرطان کردند استوار حصار ؟ ۷۲
چرا که خانهٔ این هردوان یگان بس بوذ
و دیگران‌را خانه دو از یمین و یسار ؟
. ازاین کواکب دونحس محض‌چون‌ودوسعد
سه مانده آنکه از نحس وسعدشان آثار ؟

۶۸ : فق ۲۷، فج ۲۶۴، فش ۹۷ || ۶۹–۷۰ : فق ۲۷ ، فج ۲۶۸ ، فش ۹۸ || ۷۱ : فق ۲۷ ، فج ۲۷۱ ، فش ۱۰۱ || ۷۲ : فق ۲۷ ، فج ۲۷۴ ، فش ۱۰۲ || ۷۳ : فق ۲۸ ، فج ۲۷۴ ، فش ۱۰۳ || ۷۴ : فق ۲۸ ، فج ۲۹۲ ، فش ۱۰۶

۶۸ : تواند : توان ده . فجا || وزپس : ز پس . فشا || سخن مگر که نزار . فق (اصلاح) : سخن مکر له نزار. فقا ـ سخن مکر که ترا . فجا ـ همی سخن ستوار . فش (ظ . تصحیح کاتب تا لغت «نزار» دو دفعه قافیه نباشد ، ر. ك . بیت ۵۰) || ۶۹ وجود : وجود و. فقا || جزواو: جزوا . فجا ـ جزاو . فشا || معدوم : معدود . فجا || ۷۰ وگر روا نی : اکرواست . فقا ـ وکرروا نیست نه . فجا || چو تار : جرنار . فقا || ۷۱ زحل : حمل . فش || تخم : برج . فشا ( ولی «تخم» ص ۱۰۲ س ۷ ) || ۷۲ خورشیذ : خرشید . فقا ، فجا ، فشا || ز برج : ببرج . فش || ۷۳ دوان یگان : دو از یکان . فقا ـ دو کان . فجا || ۷۴ دو : او . فقا || چون ودو: چون دو . فجا ـ چودود . فقا || مانده‌آنکه : ماندآنجا . فش || نحس وسعدشان : سعدونحسشان . فش

چرا که ترّی بر آب بر پدیذتر است
٧٥ بذو کنند همه چیز خشک‌را فرغار ؟
هوا ز روی حقیقت از آب ترّتر است
ز روی طبع بترّی هوا شذست مشار
سخن دراز شذ این جایگه فرو هشتم
گران شذ وشکهانم من از گرانی بار
سؤال کردم قصدم ازین تعنّت نیست
٧٨ ز بهر فایده آوردم این بزرگ نثار
جواب خواهم کردن بنظم اگر نبوذ
چنین که هست گرفته مکان خرما خار
وگر بنظم نگویم بنثر وبشجیر
چنان که بخرذ میوه چنذ از آن اشجار
سخن بحجت گویم پس آنگه از برهان
٨١ رداش سازم یکّیّ واز دلیل ازار
بجوی وبنویس آنکه بخوان وباز بپرس
پسش بیاموز آنکه بدان وبر دل کار
شکار شیر گوزن است و آن یوز آهو
ومرد بخرذرا علم وحکمت است شکار

٧٥-٧٦ : قق ٢٨ ، قج ٢٩٩ ، فش ١٠٨ || ٧٧-٨١ : قق ٢٨-٢٩ ، قج ٣٠٦ || ٨٢-٨٩ : قق ٢٩-٣٠ ، قج ٣١١-٣١٢

٧٥ آب : لب . قجا || فرغار : آغار . قجا || ٧٦ ز روی : بروی . قجا || آب : آن . قجا || بترّی : بخشکی . قشا || ٧٨ تعنّت : تعب . قفا || نثار : شاید « آثار » (قق) || ٧٩ مکان خرما : کان خرا . قفا || ٨٠ چنان که بخرذ . قق ( اصلاح ) : عنان که نخرد . قفا ، قجا || ٨١ واز : وز . قجا ـ وارد . قفا || ازار : ابراز . قجا || ٨٢ بجوی : بجو . قفاـ بحوی . قجا || باز بپرس : بازو بپرس . قفا ـ بارش‌جوی . قجا || بدان : بدار . قجا || ٨٣ مرد بخرذرا : مردم بخردرا . قفا ـ مرد دانا . قجا



که مرد علم بگور اندرون نه مرده بوذ
٨٤ ومرد جهل ابر تخت بر بوذ مردار
وگر جوابش گویند شان باشم سخت
کسی که باشذ برهان نمای ودعوی دار
نگویذ آنکه نیاموختست واصلش نیست
سخن نیارذ سخته بوزن وبمعیار
ایا مقدّر تقدیر ومبدع الاشیاء
٨٧ بحق حرمت وآزرم احمد مختار
که مرمرا ومر آن‌را که علم دین طلبذ
ز چنگ محنت برهانمان ایا غفّار
وهر که بذ کنذ او با کسی که بذ نکنذ
بلعنتش کن یا ربّ وزو بر آر دمار

٨٤ علم . قق (اصلاح) : عالم . قفا ، قجا || جهل . قق(اصلاح) : جاهل . قفا ، قجا || ابر: بر ، قفا || ٨٦ نگویذ آنکه : نکو بر آن که . قفا || نیارذ : بیارد . قفا || ٨٧ حرمت و: حرمت . قفا || ٨٨ برهانمان : برهانم . قفا || ٨٩ که بذ نکنذ : کو نکند . قفا || وزو : ازو . قفا

# ابوالعبّاس ربنجنی

**( قصائد ، غزلیات ، قطعات )**

مهترا بار خذایا ملك بغداذا　　　سذهٔ سی ویکم بر تو مبارك باذا

سبوح ومزکت بهمان کرفت ودیزه فلان
وما چون کاوان کرد آمذه بغوشاذا

٣ جان ترنجیذ از غم هجران مرا　　　از نسیم وصل کن درمان مرا

ماه کانون است ژاژك نتوانی بستن
هم از این کومك برخشك وهمی‌بند آن‌را

روزم از دردش چون نیمشب است　　　شبم از یاذش چون شاوغرا

٦ ✿ نرم نرمك چو عروسی که غرند آمذه بوذ
باز آن سوی بریذش که از این سو باز آ

١ : ثعالبی ثمار القلوب چاپ قاهره ١٣٢٦ ص١٤٧ («أنشد ابوالعباس الارسجی (کذا) الامیر نصر بن احمد لیلة السذق الحادی والثلاثین من الاسذاق التی أقام رسومها قصیدة اولها ....») ـ رمل || ٢ : / غوشاد / لفت ( فقط در س ) ـ مجتث || ٣ : / ترنجید / فم ، فش ـ رمل || ٤ : / کوم / لفت (فقط در س) ـ رمل || ٥ : / شاوغر / لفت (فقط در س) ـ رمل || ٦ : / غرند ، غرید / لفت (فقط در س) ، فج ، فر ، (منسوب به سوزنی) ، فش ـ رمل

١ بار: یار. اصل || سذهٔ : سبد . اصل || ٢ غوشاذا : غوشادا . لفت || ٦ غرند : غرید . فر ـ غرود . فج ، فش || بریذش : برندش . فج ، فر ، فش || باز آ : باز آی . فج ، فر ـ بازی . فش || (تمام بیت) : نرمك چون عروسی غرند آمده بود بازآن شوی بدیدش شده زآن بنازا . لفت س



✿ که تنگ وآذرم دارذ ومرد بذ سلب است
پسرش باز فضول است ومرد وسواسا

منجّمـان آمذند خلّخیان　　　ابا سطرلابها چو برجاسا

٩ بگُزین مُلکا بَگزین مَلِکا　　　پاك طبع تو بسان مَلَکا

وز فروغش بشب تاری سذ نقش نگین
ز سر کنگره برخوانذ مرد کلکا

نامه که وصل ما خبرش نبوذ　　　بآب تر کن وبطاق بربشلا

ریش چون بوکانا سبلت چون سوهانا
١٢ سر بینیش چو بورانی باتنگانا

٧ : / آذرم / لفج (منسوب به عنصری ) ، لفی ( ایضاً ) ، لفت (ع فاقد ) ـ مجتث || ٨ : / برجاس / لفج ، لفی ، لفت ( ع و ن فاقد ) ـ منسرح || ٩ : ترج ٢٤٥ آ ( « بوالعباس عباس این قصیده‌را بفرغانه فرستاذ سوی بکزین ملك » ) ـ رمل || ١٠ : / کلك / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فم ، فر ، فش ، فق ـ رمل || ١١ : نفیسی ١١٦٤ ( « در فرهنگها» در ذیل لغت « نشل » ؛ این بیت در هیچ یك از فرهنگهائی که ما بآنها رجوع کرده‌ایم پیدا نشده است ) ـ بحر ؟ || ١٢ : / بوکان / لفت ( فقط در س ) ـ رمل

٧ تنگ : نیك . لفج ، لفی ـ زینش . لفت س || دارذ : و سیم . لفت س || سلب است : سلب . لفج اصل || وسواسا : نشناسا . لفت س || ١٠ وز : از . لفت ـ ز . فم ، فر ، فش ، فق || بشب تاری سذ ( یعنی صذ ) : بشب تاری شذ . لفج ، لفت ـ ست تازی سد . لفی ـ بشب تار شده . فم ، فر ، فش ، فق || ز سر کنگره : بشب تاری . لفج || مرد کلکا : مرا کلکا . لفی ـ مرد رنکا . فم ـ مردی رنکا . فر ـ مرا در رنکا . فش ـ مر اورا رنکا . فق || ١١ بشلا : نشلا . نفیسی ١١٦٤

...

وکنون باز ترا برگ همی خشك شوذ
بیم آن است مرا بشك بخواهذ زذنا

...

من یکی رافه بذم خشك وبفرغانه شذم
مورد گشتم تر وشذ قامت چون نارونا

گیرم که ترا اکنون سه خانه کماس است
١٥ بنویس یکی نامه که چندت همه کاس است

کی خدمت‌را شایم تا پیش تو آیم
با این سر وریش چون پاغندهٔ حلاّج

...

آن روز نخستین که ملك جامه اش پوشیذ
بر کنگرهٔ کوشك بذم من چو غلیواج

١٣ : / بشك / لفج ، لفی || ١٤ : /زافه / فم ـ رمل || ١٥ : / کماس / لفت (فقط در س) ، فج ، فر ، فش ـ هزج || ١٦ : / پاغنده / لفت ( فقط در س و نخ ) ـ هزج | ١٧ : /غلیواج / لفج ، لفی . لفت( فقط در س و نخ )

١٣ باز : نار . لفی || ١٤ رافه : زافه . فم || ١٥ چندت : چندین . فج || ١٦ خدمت : خلعت . لفت نخ || چون : چو . لفت || ١٧ جامه اش پوشیذ : جامه بپوشید . لفت || من چو : همچو . لفت



پاذشاهی گذشت خوب نژاد — پاذشاهی نشست فرّخ زاذ ١٨
زآن گذشته زمانیان غمگین — زین نشسته جهانیان دل شاذ
بنگر اکنون بچشم عقل وبگو — هر چه بر ما ز ایزذ آمذ داذ
گر چراغی زپیش ما برداشت — باز شمعی بجای او بنهاذ ٢١
ور زحل نحس‌خویش پیذا کرد — مشتری نیز داذ خویش بداذ

کار من خوب کرد بی صلتی — هر که او طمع مالکانه کنذ

...

ساذه دل کوذکا مترس اکنون — بیك آسیب خر فگانه کنذ ٢٤

٭ دم سلامت گرفته خاموش — پیچیذه بر عافیت چو فژغنذ

١٨ گذشت : برفت . تبق || خوب نژاد . لا ، مف ، تبقن نسخه : پاك نژاد . دیوان فرخی ـ خوب سرشت . تبقف ، تبقن || فرخ زاد : حور نژاد ، تبق ||١٨ـ٢٢ : لا ( « در مرثیت نصر بن احمد و تهنیت نوح بن منصور » [کذا] ) ، اته ( لاس ،آتشکده)؛ ١٨ـ٢١: عر ، مف ؛ ٢١،١٩،١٨ : تبقف ص ٣٧٨ وتبقن ص ٤٥٨ ( بی نام شاعر ) ، دیوان فرخی چاپ عبد الرسولی ص ٤٢ ( تضمین بی‌نام شاعر ) ـ خفیف || ٢٣ : / مالکانه / لفج ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ٢٤ : / فگانه / لفت (فقط در س) || ٢٥ : / فرغند / لفت ( فقط در س ) ؛ منسوب به رودکی در دانش نامهٔ قدر خان ( ر . ك . « رودکی وزمان او » ، استالین آباد ١٩٥٨ ، ص ٢١٤ ) ـ قریب ؟

١٩ زآن گذشته : برگذشته . دیوان فرخی ـ از برفته . تبق || زمانیان : جهانیان . آتشکده ( اته ) ـ همه جهان ـ تبق ، دیوان فرخی || زین : وز . دیوان فرخی || جهانیان : زمانیان . آتشکده ( اته ) ـ همه جهان . تبق ، دیوان فرخی || ٢٠ وبگو : بگو . لاس ـ نکو . مف، آتشکده ( اته ) || ( مصراع دوم ) : هر چه از ما گرفت ایزد داد . آتشکده ( اته ) ـ کانچه از ما گرفت ایزد داد . مف || ٢١ ز پیش ما برداشت : ز پیش ما بردست . لاس ـ ز ما گرفت جهان . دیوان فرخی || بجای او : بجای آن . عر ، مف ـ بپیش ما . دیوان فرخی || ٢٢ ور : وز . لاع || ٢٣ صلتی . کذا در لفج ، فم ـ حیلتی . فر ـ وصلتی . فش || ( مصراع دوم ) : آنکه بی‌طمع مالکانه دهد . فم ، فر ، فش || ٢٥ فژغنده : فرغند . لفت

بار سیم ٌغلبه چو حرم نماند    غلبه پریذ ونشست بر سر فلفند

۲۷ ✿ نه در وی آدمی‌را راه رفتن    نه در وی آبهارا جوی وفرکند

وکرت خنده نیایذ یکی کنند بیار
ویك دو بیتك از این شعر من بکن بکنند

با فراخی است ولیکن بستم تنگ زیذ
آن چنان شذ که چنو هیچ ختنبر نبوذ

کفتا که یکی مشکیست نی مشك تبتی
۳۰ کاین مشك حشو نقبی است از خمّ ژواغار

تو که سردی کنی ای خواجه بکون پسرت
آن که بالای رسن دارذ وپهنای نوار

هیچ ندانم بچه شغل اندری    ترف همی غنچه کنی یا شکر

۲۶ : / فلفند / لفت ( فقط در س ) ـ منسرح || ۲۷ : / فرکند / لفت ( فقط در ع و ن ؛ ع : ابو العبیر عنبر ؛ ن : عباس ؛ ظ ٠ : ابو العباس عباس ) ، فم ( بی نام شاعر ) ، فر ( ایضاً ) ، فش ( ایضاً ) ـ هزج || ۲۸ : / کنند / لفج ـ مجتث || ۲۹ : / ختنبر / لفت ( فقط در س ) ، فم ، فر ـ رمل || ۳۰ : / ژواغار / لفت ( فقط در س ) ـ بحر ؟ || ۳۱ : / نوار / لفت ( فقط در س بنام « عباسی » ) ـ رمل || ۳۲ : / غنچه / لفج ، لفی ـ سریع

۲۶ ( مصراع اول ) . کذا در لفت س || ۲۷ آدمی‌را : راهرا در . فش || آبهارا جوی و : جویهارا جای . فم ، فر ، فش || ۳۰ . کذا در لفت س || ۳۱ : بچه شغل : بچه شغال . لفج اصل || با : یا . لفی



چون خواجه ابوالعباس آمذ    کارت همه نیك شذ سراسر ۳۳

...

✿ اکنون که همینت باز دارذ    خاتوله کنی وچند گون شر

کر دنکل آمذست پسر تا کی    بر بندیش بآخر هر مهتر ؟

زیغ بافان‌را با وشی بافان ننهند    طبل زن‌را ننشانند بر روذ نواز ۳۶

✿ ژاژ می خایم وژاژم شذه خشك    خار دارذ همه چون نوك پغاز

چو عقب بخشذی کزیت ببخش    هم بده شعر بنده‌را فغیاز

✿ همی بر آیم با آن که بر نیایذ خلق
وبر نیایم با روزگار خرده کریز ۳۹

۳۳ : مع ص ۲۲۹ ( ربنجنی ) ـ هزج || ۳٤ : / خاتوله / فم ، فر (منسوب به سوزنی)، فش || ۳۵ : / دنکل / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فحم ـ مضارع || ۳٦ : / زیغ / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ؛ ن بی نام شاعر ) ، فحم ، فش ـ رمل || ۳۷ : / بغاز ، پغاز / لفت ( ع فاقد ) ، فج ( بی نام شاعر ) ، فر ( ایضاً ) ، فش ( ایضاً ) ؛ بقول نفیسی ۱۱٦۳ ( مأخذ ؟ ) این بیت به عماره هم منسوب شده است ـ رمل || ۳۸ : / فغیاز ، بغیاز / لفت ( ع فاقد ) ـ خفیف || ۳۹ : / کریز / لفت ( ع فاقد ؛ در س منسوب به رودکی ) ـ مجتث

۳٤ همینت : همیست . فش || دارذ : باید داد . فم ، فش || گون : گونه . فم ، فش || شر : شرو . فش || ۳۵ آمذست پسر : آمذست بس . لفج اصل ـ آمدست پس . لفی ـ آمد این پسر . لفت ن ـ آمد این پسرت . لفت س || ۳٦ زیغ بافان‌را : زیغ بافان . لفی || ننهند : بنهند . لفج ـ مهند . لفی || ننشانند : بنشانند . لفج || ۳۷ ژاژم شذه خشك : چون ژاژم خشك . فج ، فر ، فش || خار دارذ همه : خارها دارد . لفت س ـ خارها دارم . فج ، فر ، فش || پغاز : بغاز . لفت || ۳۸ چو : چون . لفت س || بخشذی : ببخشیدی . لفت س || هم : تو . لفت س || بنده : نوت . لفت س || فغیاز : بغیاز . لفت س || ۳۹ خرده : خورده . لفت

☆ نهاذه روی بحضرت چنانکه روبه پیر
بتیم واتکران آیذ از در تیماس

تکڗ نیست گوئی در انگور او همه شیره دیذیم یکسر رزش

پشك بز ملوکان کشك است وزعفران
بپساو مشکشان ومده زعفران خویش ٤٢

بجای مشك نبویند هیچ کس سرگین
بجای باز ندارند هیچ کس ورکاك

من بخانه اندر وآن عیسی عطّار شما
هر دو یك جای نشینیم چو دو مرغ کرك

ز خان ومان وقرابت بغربت افتاذم
بماندم اینجا بی ساز وبرگ وانکشتال ٤٥

---

٤٠ : / واتکر / لفت ( در متن : ابو العباس عنبر ؛ در نح : ابو العباس : در س : رودکی) ، فم ، فش ؛ / تیماس / فج ، فر ، فش ـ مجتث || ٤١ : / تکڗ / لفت ( فقط در س ) ـ متقارب || ٤٢ : / پشك / لفت ( فقط در س ) ـ مضارع || ٤٣ : / ورکاك / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد ) ، فحم ، فم ، فش ـ مجتث || ٤٤ : / کرك ، کرگك / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ) ـ رمل || ٤٥ :/ انکشتال / لفج ، لفی ، فحمپ ، فج ، فم ، فر (فقط مصراع دوم). فش ـ مجتث

---

٤٠ نهاذه : نهاد . فج ، فم ، فر ، فش || بحضرت : بخدمت . فج ، فش || ٤١ شیره : دانه . فم ـ شیر . فش || ٤٢ بپساو : بپساو . لفت || ٤٣ هیچ کس ورکاك : هیچ ورکاك . لفج اصل ـ هیچ ورکاکا . لفی ـ هیچکه ورکاك . فم || ٤٤ اندر : در . لفت || ٤٥ مان : مال . فج || وقرابت : قرابت . فحم ـ ومراتب . فج ، فم ، فش || بماندم : بمانده . فحمپ || اینجا : آنجا . لفی || ساز وبرگ و : ساز وبرگ . فحمپ ـ برگ وساز . فم ، فر || انکشتال : انکشتان . فج



. . .
ودوش نامه رسیذم یکی ز خواجه نصیر
میان نامه همه ترف وغوره وغنجال

بس پند پذیرفتم واین شعر بگفتم ازمن بدل خرما بس باشذ کنجال

☆ ای میر شاعرانت همه ژاژ اند من ژاژ نی ولیکن فرغستم ٤٨

نتوانم این دلیری من کردن زیرا که خم بگیرذ بالارم ٤٨آ

ای میر ترا گندم دشتیست بسنده بنغنغکی چند ترا من انبازم

بنجشك چگونه لرزد از باران چون یاذ کنم ترا چنان لرزم

ترسم که روز بگذرذ وژاژ بررسذ وز خانه‌آب رافه نیارذ مرا حکیم ٥١

---

٤٦ : / غنجاژ / لفج ، لفی || ٤٧ : / کنجال / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فم ( بی نام شاعر) ، فش ـ هزج || ٤٨ : / فرغست ، برغست / لفج ( لمعانی عباسی ؛ ظ . : بلعباس‌عباسی)، لفی ( لمعانی ) ـ مضارع || ٤٨ آ : / بالار / لفت ( فقط در س ) ـ مضارع || ٤٩ : / نغنغ/ لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فحم ، فش ـ هزج || ٥٠ : / بنجشك / لفت ( فقط در س ) ـ هزج || ٥١ : / رافه ، زافه / لفج ، لفی ، فحم ، فش ـ مضارع

---

٤٧ بس پند پذیرفتم : بس پند بپذیرفتم . لفج ـ بس پند نپذرفتم . لفی ـ زان پس بپذیرفتم . فم ، فش || از من بدل خرما : ای ساقی مرا فرما . فش || بس باشذ : پس باشد . فم || ٤٨ شاعرانت . اصلاح لفت : شاعرست . لفج ـ شاعریست . لفی || اند . اصلاح لفت : آنك . لفج ، لفی || من ژاژ : ژاژ . لفج ، لفی || ولیکن : ولیك . لفی || ٤٩ بسنده : بسنذ ده . لفج ـ بصد ده . لفی ـ بصد ره . فحم ـ بصد مار . فش || بنغنغکی : با نغنکی . لفت ( ظ . غلط چاپ بجای « با نغنغکی») || ترا من انبازم : ترا انبازم . لفج ، لفی ـ ترامن شدم انباز . فحم، فش || ٥١ رافه : زافه ، فحم ، فش

از هر سوی فراغ بجان تو　　بسته یخ است بیش چون سندان

بشك آمذ بر شاخ وبر درخت　　گسترد رداهای طیلسان

۵۴ این سلب من در ماه دی　　دیذه چون تشلیخ درکیشان

دی چو بآکنده شذم یافتم　　آخر چون پاتلهٔ سفلگان

☆ هیزم خواهم همی دو امنه زجودت
چون دوجریب ودو خمّ سیکی چون خون

بوالحسن مردکهٔ زشتست وتو بگذار وبنه
۵۷ آن نگیری که مر اورا دوکسانند بکدن

---

۵۲ : / فراغ / لغت (فقط در س) ـ مضارع || ۵۳ : / بشك / لغت (فقط در ن) ـ قریب || ۵٤ : / تشلیخ / لغت (فقط در س) ـ بحر ؟ || ۵۵ : / پاتله / فم ، فش ؛ / آکنده / فم ، فش ـ سریع || ۵٦ / امنه / لفج ، لفی ، لغت ( فقط در نخ بنام ابو المؤید ) ـ منسرح || ۵۷ : / کدن / لغت (فقط در س) ـ رمل

---

۵۲ بجان تو . کذا در لغت || بیش چون سندان . کذا در لغت : شاید « بیش چو سنداتا » (اصلاح دهخدا ، ر . ك . برهان قاطع بلغت «فراغ» حاشیه) || ۵۳ درخت : درختان . لغت || ۵٤ (مصراع دوم) . کذا در لغت : شاید تقریباً «دریذه چون تشلیخ درویشان » ، ولی بحر معلوم نیست || ۵۵ دی چو : روز . فم (بلغت «آکنده») ، فش (ایضاً) || چون پاتله . فم، فش ـ پاتله چون . روایت اول فرهنگ سروری ( نسخهٔ نگارنده ) از روی تحفة الاحباب || ۵٦ خواهم همی : خواهم . لفی || زجودت : از جودت . لفی || چون دو جریب : چو دو جریب . لفج اصل ـ زجو دو جریب . لفی || چون خون : چو خون . لفی || ۵۷ مردکهٔ : مردکه . لغت



دو دستم بسستی چو پوذه پیاز　　دو پایم معطّل دو دیذه غرن

که من از جور یکی سفله براذر که مراست
از بخارا برمیذم چو خران از نیشو

☆ معذور کن ای شیخ که گستاخی کردم
۶۰ زیرا که غریبم من ومجروحم وخسته

او می خورن بشاذی وکام دل　　دشمن بزار کشته وفرخسته

...

مرا سز ساعرك سر ملکت　　تازه شذه چو باغ نواجسته

۶۳ ☆ یك ذرّه ترا نکرده هموار　　نجّار زمان زمشت رنده

---

۵۸ : / غرن / لفج ، لفی ـ متقارب || ۵۹ : / نیشو / لغت (فقط در س) ـ رمل || ٦۰ : مف ( بنام ابوالعباس مروزی که ظاهراً با ابوالعباس ربنجنی اشتباه شده است ) ، نفیسی ۱۱۵۸ («در فرهنگها» بلغت «گستاخ» ؛ ولی این بیت در هیچ یك از فرهنگهائی که ما بآنها رجوع کردهایم پیدا نشده است) ـ هزج || ٦۱ : / فرخسته / لفج ، لغت ( ع و س فاقد ) ، فم ، فش ـ مضارع || ٦۲ : / نواجسته / لفج || ٦۳ : / مشت رنده / فم ( ابوالعباس ) ، فر («ابوالعباس سوزنی») ؛ در فرهنگ نظام این بیت بنام «ابوالعباس زوزنی» آمده است (ر. ك . برهان قاطع در ذیل لغت «مشت رنده» حاشیه) ـ هزج

---

۵۸ بسستی : بستی . لفج اصل ـ بیستی . لفی || پوذه : توده . لفی || ٦۱ کام دل : خوشحالی . فش || بزار کشته . لغت ن : نزار کشته . لفج || ٦۲ (مصراع اول) . کذا در لفج || شذه : شذ . لفج

رفتم بماه روزه بازار مرسمنده تا گوسپند آرم فربه کنم برنده

ای خواجهٔ معبّر خور سیرت مفسّر
خواجه دوشش ستانذ دو یك دهذ بخردی
بلحرب یار تو بوذ از مرو تا نشابور
٦٦ سوگند خور که در ره بلکفد او نخوردی

هر دوان عاشقان بی مژه اند غاب گشته چو سه شبه خوردی

☆ ای کیر من ای کیر تو انجیره گذاری
سرگین خوری وقی کنی وباك نداری
☆ ریچاله‌گری پیشه گرفتی تو همانا
٦٩ بخیره در شیر بری کامه بر آری

---

٦٤ : / رنده / فج ، فر ، فش ـ مضارع || ٦٥-٦٦ : / بلکفد / لفج ، لفی ؛ ٦٦ : /بلکفد / لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش ـ مضارع || ٦٧ : / غاب / لفت ( فقط در س ) ـ خفیف || ٦٨-٦٩ : / انجیره ، انجیر / لفت (ع فاقد ؛ بیت ٦٩ فقط در س ؛ منسوب به ابوالعلاء ششتری ؛ در نخ : «ابوالعباس گوید و گویند ابوالعلاء ششتری» ) ، فج (فقط بیت ٦٨ ، ابوالعلاء ششتری) ، فش (ایضاً) ـ هزج

---

٦٥ بخردی : بخودی . لفی ـ بخوذی . لفج ( قافیهٔ بد ) || ٦٦ بلحرب : بوالحرب . لفی ، فم ، فش || در ره : در بود . لفت ن ـ صد ره . فش ـ صد بار . فج ، فر || بلکفد : بوالکفد . لفی ، فم || او : ازو . فم ، فر ، فش || ٦٨ انجیره گذاری : انجیر که داری . فش || باك : پاك . فش || ٦٩ بخیره . کذا در لفت



یکی از جای بر جستم چنان شیر بیابانی
وغیوی بر زدم چون شیر بر روباه درغانی

...

ندانستی تو ای خر غمر کبج لاك پالانی
که با خرسنگ بر نآیذ سروزن بوز ترخانی

بجنگ دعوی داری وسخت نقشه زنی
درشت گوئی وپرخوار وخستوانه تنی ۷۲

...

بپنج مرد یکی شخش پوستین برتان
بپنج کوذك نیمی گلیم پوشذنی

...

ویا قدیتك امروز تو بدولت میر
توانگریّ وبزرگیّ ومرس ربنجنی

---

۷۰ : / درغان / لفت (فقط در س) ، فم ، فش ـ هزج || ۷۱ : / کبج/ لفت (فقط در س) ؛ این بیت با بیتی که در لفت در ذیل لغت «کبجه» آمده وبغضائری منسوب است شباهت دارد ، ر . ك . حاشیه در قسمت ترجمهٔ فرانسه || ۷۲ : / نقشه / فم ـ مجتث || ۷۳ : / شخش/ لفت·(فقط در س) ، فم || ۷٤ : / مرس / لفت (فقط در س)

---

۷۰ وغیوی بر: وعیدی بر . لفت ـ برو عوی . فم ـ برو دعوی . فش || چون شیر بر : مانندهٔ . فم ، فش || ۷۱ غمر . اصلاح دهخدا (لغتنامه) : عمر . لفت || بوز : پور . لفت || ۷۳ برتان : بدتان . فم || پوشذنی : پوشدنی . لفت ـ پوشیده ، فم || ۷٤ ربنجنی (؟) : راجینی . لفت

## (مثنوی بحر خفیف)

٧٥ زآرزوی جماع چون بالیذ — شیر نر از نهیب آن کالیذ

تخم محنت بپاش در گلشان — خنجر کین سپوز در دلشان

آب چو برد سوی آب خوره — چون گسست آب برنماند خره

## (مثنوی بحر متقارب)

٧٨ یکی مرد ویرا بباید نخست — که گویذ نیوشیذه‌هارا درست

٧٥ : / کالیذ / فم || ٧٦ : / سپوز / فم ، فش || ٧٧ : / خره / لغت (فقط در نح) ||
٧٨ : / ویرا / فم ، فش

٧٦ در دلشان : درویشان ، فم || ٧٨ نیوشیذه‌ها : نیوشندها . فم ـ نیوشیدها . فش



## (ضمیمه)

طبایع گر ستون تو ستون‌را هم بپوسذ بن
نپوسذ آن ستون هرگز کش از طاعت زنی کازه

٧٩ : در لفج ، لفت ، فحن ، فش در زیر لغت «فانه» بیت ذیل بنام کسائی آمده است «طبایع گر ستون تن ستون را هم بپوسد بن نگردد آن ستون فانی کش از طاعت زنی فانه» ؛ بیتی که در بالا نقل شده است بقول نفیسی ١١٦٥ در فرهنگها بلغت « کازه » به ابوالعباس منسوب شده است (مأخذ ؟ گویا لغت فرس نسخهٔ س چونکه آن نسخه بقول لغت «کازه» بجای « فانه » دارد) ؛ ظاهراً این بیت از بیت کسائی تصحیف شده است

# ابوشکور

## ( قصائد ، غزلیات ، قطعات )

الا تا ماه نو خیذه کمان است     سپر گردذ مه داه وچهارا

یك فلانه همی نخواهم گفت     خوذ سخن بر فلانه بوذ مرا

۳ از بیخ بکند او ومرا خوار بینداخت
مانندهٔ خار خسك وخار خوانا

از دور بدیذار تو اندر نگریستم     مجروح شذ آن چهرهٔ پرحسن وملاحت
وز غمزهٔ تو خستهٔ شذ آزرده دل من     وین حکم قضائیست جراحت بجراحت

۶ بار بسته شذ فرمان ده نون     تا میان خدمت‌را بندم چست

---

۱ : / خیده / لغت (بی‌نام شاعر) ، فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فش ؛ / داه / فش ــ هزج || ۲ : / فلاذه / لفج ، لفی ، فحم ، فم ، فر ، فش ــ خفیف || ۳ : / خوان / لغت ( فقط در س ) ، فم ، فر ، فش ــ هزج || ٤ـ٥ : لا ( فقط در ع ) ، عر ــ هزج || ٦ : / چست / لفج ــ رمل

---

۱ چهارا : چهاررا . فش (بلغت «داه») || (مصراع دوم) : الا تا چون سپر باشد مه بدر ، فم ــ الا تا چون سپر باشد مه نو ــ فش (بلغت «خیده») || ۲ نخواهم : بخواهم . لفی || بر: بی . فحم ، فم ، فر ، فش || ۳ بکند او و : جو برکند . فم ، فر ، فش || خسك : وخسك . فر ، فش || خار خوانا : خوار جو خوانا . فم ــ زار چو خوانا . فر ، فش || ٥ قضائیست . لاچاپ : قضا چیست ( یا « قضا هست » ) . لاع ــ قضا چیست . عر || ٦ بار . اصلاح لغت : باز . لفج || شذ : شوذ . لفج اصل



یکی رهیست امیر مرا گنه کار است     گناه اورا با عفو میر پیکار است
گناه چیره‌تر از عفو میر زشت بوذ     که عفو میر فزون از گناه بسیار است
۹ مر آدمی‌را ز آدم گناه میراث است     عجب مدار که فرزند با پذر یار است
نه من رسول گنه کارم ونه نیز شفیع     نه مر مرا بچنین جای جای گفتاراست
ولیکن آن که بجای امیر زلّت کرد     بجای بندهٔ میرش هزار کردار است

۱۲ گهی ببازی بازوش‌را فراشته داشت     گهی برنج جهان اندرون سپرد آرنج
. . .
چنانکه مرغ هوا پرّ وبال بر هنجذ     تو بر خلایق بر پرّ مردمی بر هنج

سکنجیذه همی دارذم بدرد     ترنجیذه همی دارذم برنج

ستذ وداذ مکن هرگز جز دستادست
۱۵ کز پسادست خلاف آیذ وصحبت ببرذ

آن کس که برامیر درمرگ باز کرد     بر خویشتن نگر نتواند فراز کرد

---

۷ــ۱۱ : ترج ۲۸٦ ب ــ مجتث || ۱۲ : / آرنج / لفج ، لفی ، لغت ( ع فاقد ) ، فحم ــ مجتث || ۱۳ : / آهنج ، هنج / لفج ، لفی || ۱٤ : / سنکنج / لفج ، لفی ــ قریب || ۱۵ : / پسادست ، بسادست / لفج ، فم ، فر ، فش ؛ / دستادست / فم ، فش ــ رمل || ۱٦ : / باز / لغت ( فقط در س ) ــ مضارع

---

۸ فزون : (دراصل حرف سه نقطه دارد) || میراث : مبراث . اصل || ۱۲ سپرد : بود . لغت س ن || ۱٤ سکنجیذه : لفج ولفی معنی این لغت‌را نمیدهند (ر . ك . لغت ص ٦۹ حاشیه ٤ ) ؛ شاید «شکنجیذه» از فعل « شکنجیذن » بمعنی « شکنجه دادن » که اینجا مناسب‌تر بنظر میآید صحیح باشد || ترنجیذه . اصلاح لغت : برنجیذه . لفج ، لفی || ۱۵ کز پسادست : که بسادست . فر ، فش || آیذ : آرد . فر ، فش || صحبت : الفت . فم ، فش (بلغت «پسادست»)

. . .

☆ چون بچّهٔ کبوتر منقار سخت کرد    هموار کرد موی وبیوکند موی زرد
۱۸☆ کابوك را نشایذ شاخ آرزو کنذ    وز شاخ سوی بام شوذ باز گرد گرد

بگه رفتن کآن ترك من اندر زین شذ
دل من ز آن زین آتشکدهٔ برزین شذ

ساقیا مر مرا از آن می ده    که غم من بذو گساره شذ
۲۱ از قنینه برفت چون مه نو    در پیاله مه چهارده شذ

زغم بحال حریفان مستمند مکن    چنانکه گر بخوری غم زغم نباشذ سوذ

☆ ای ز همه مردمی تهی و تهك    مردم نزدیك تو چرا بایذ

---

۱۷-۱۸ : / کابوك ، کاپوك / لفج ، لفی ، لفت (در س منسوب به زینبی) ، فم ( فقط بیت ۱۷) ، فش ؛ این دو بیت در فرهنگنامهٔ حسین وفائی به رودکی منسوب است (ر . ك . آثار ابوعبدالله رودکی ، چاپ استالین‌آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۵۲ ) || ۱۹ : / برزین / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ رمل || ۲۰-۲۱ : لا ( فقط در ع ) ، ع، مف ـ خفیف || ۲۲ : / زغم / فج ، فش ـ مجتث || ۲۳ : / تهك / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فحم ( دو مصراع پیش وپس شده ؛ منسوب به شمس فخری) ، فش (ایضاً) ـ منسرح

---

۱۷ وبیوکند موی : وبپر کند موی . لفی ـ وشدش مویکان . لفت ن ـ شد آن مویکانش . فحم ، فش ـ نبد مویکانش . لفت س || ۱۸ کابوك : کاپوك . لفی || نشایذ : نشاید و . لفت ـ نخواهد . لفت ن || بام : باغ . فش || ۱۹ زآن زین : زان زتن . لفی || ۲۱ از قنینه : در قنینه . مف || ۲۲ نباشذ سوذ : نمی باشد . فش || ۲۳ همه : هر . لفت ( خفیف ) || مردم نزدیك . لفج ، لفت س : مرد نزدیك . لفی ـ مردمان نزد . لفت ( خفیف )



. . .

هرزه و مفلاك بی نیاز از تو    با تو برابر که راز بگشایذ ؟

بلند کیوان با اورمزد وبا بهرام    زماه برتر خورشیذ وتیر با ناهیذ

دو صد منده سبو آب کش بروز    شبانگاه لهو کن بمنده بر

روز اورمزد است شاها شاذ زی    بر کت شاهی نشین وباذه خور ۲۷

چون رسن گر زپس آمذ همه رفتار مرا
بسغر مانم کز باز پس اندازم تیر

. . .

برد چخماخ من از جامهٔ من جامه نبرد
جامه از مشرعه بردند هم از اول تیر
چهل وپنج در او سوزن وانگشترئی
قلم وکارد ببردست یکی شوم حقیر ۳۰

---

۲٤ : / مفلاك / لفج ، لفی || ۲۵ : / کیوان / لفج ، لفی ـ مجتث || ۲٦ : / منده / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ فریب || ۲۷ : / کت / لفت (ع وس فاقد) ـ رمل || ۲۸ : / سغر / لفت ، فم ، فش ؛ عر ـ رمل || ۲۹-۳۰ : / چخماخ / لفج ، لفی ، لفت ( ع و ن فاقد ؛مصراع دوم فقط در چ )

---

۲٤ بی نیاز : بیزار . لفی || ۲۵ با اورمزد وبا : با اورمزد با . لفی || برتر : برترو . لفج || تیر با : تیر و با . لفج || ۲٦ صد : سه . لفج ، لفی || ۲۸ آمذ : آید . فم ، فش || کز : کو . فم ، فش || اندازم : اندازد . فم ، فش ، عر || ۲۹ نبرد : نورد . لفی || بردند : بود . لفی

ز امتلا چو قناعت همی زند آروغ
ز خوان جود وی از بس که خورده معدهٔ آز

اگر از من تو بذ نداری باز — نکنی بی نیاز روز نیاز
٣٣ نه مرا جای زیر سایهٔ تو — نه ز آتش دهی بحشر جواز
زستن ومردنت یکیست مرا — غلبکن در چه باز یا چه فراز

. . .

راعی عدل ملك پرور او — گرگ را دان منصب نخراز

ادب مگیر وفصاحت مگیر وشعر مگیر
٣٦ نه من غریبم وشاه جهان غریب نواز ؟

از فلك نحسها بسی بینند — آنکه باشذ غنی شود مفلاك

دانش بخانه اندر در بسته — نه رخنه یابم ونه کلیذستم

. . .

٣٩ جسته نیافتستم کایذونم — گوئی زدام وداهل جستستم

٣١ : عر ـ مجتث || ٣٢-٣٤ : / غلبکین ، غلبکن / لفت (ع فاقد ؛ ٣٢ و ٣٤ در س ؛ ٣٣ و٣٤ در نح ) ؛ ٣٢ و ٣٤ : فم ، فش ؛ ٣٤ : لفج ، لفی ، فحل ، فج ، قر ـ خفیف || ٣٥ : / نخراز / فم || ٣٦ : مع ٣٠٣ ـ مجتث || ٣٧ : / مفلاك / لفت ( فقط در ن ) ـ خفیف || ٣٨ : / رخنه / لفج ، لفی ـ مضارع || ٣٩ : / داهل ، داهول / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد )

٣٢ نکنی : بیکی . لفت || ٣٤ ( مصراع اول ) : مردنت زیستنت هر دو یکیست . فم || غلبکن : غلبکین . لفج ، لفی || ٣٨ دانش : داش . لفی || ٣٩ کایذونم : که چو بینم . لفج ، لفی



می خورم تا چو نار بشکافم — می خورم تا چو خی برآماسم

. . .

این جهان سربسر همه فرناس — نز جهان من یگانه فرناسم

تا کی کنذ او خوارم تا کی زنذ او شنگم
٤٢ فرسوذه شوم آخر گر آهن وگر سنگم

تا بذانجا رسیذه دانش من — که بدانم همی که نادانم

گاهی چو گوسفندان در غول جای من
گاهی چو غول گرد بیابان دوان دوان

. . .

جان را سه گفت هر کس وزی من یکیست جان
٤٥ ور جان گسست باز چه بر بر نهذ روان
جان وروان یکیست بنزدیك فیلسوف
ور چه زراه نام دو آیذ روان وجان

٤٠ : / خی / لفج ، فحم ، فش ـ خفیف || ٤١ : / فرناس / لفت ( فقط در س و ن ) || ٤٢ : / شنگ / لفج ، لفی ، فحم ، فش ؛ ر . ك . بیت ٦١ حاشیه ـ هزج || ٤٣ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ٢٧ ، چاپ لوی ص ٢٣ ؛ مف ـ خفیف || ٤٤ : / غول / لفت ( ع فاقد ) ، فج ، فم ، فر ، فش (مصراعها پیش وپس شده) ـ مضارع || ٤٥-٤٦ : / روان / لفج ، لفی

٤٠ بر آماسم : بیاماسم . فحم ، فش || ٤٢ آهن وگر : زآهن وآن . فحم ، فش || ٤٣ رسیذه : رسید . قابوسنامه چاپ لوی نسخه || بدانم همی : بدانستهام . قابوسنامه چاپ لوی || ٤٤ دوان دوان : دوان شوم . فج ـ روان شوم . فش || ٤٥ ور : وز . لفی || باز : تاز . لفی || بر بر نهذ . کذا درلفج ، لفی : بر بر نهذ . لفج اصل

بیار از آنچه بکردار دیده بوذ نخست
روان روشن بستد بقهر از او رزبان
از آنچه قطرهٔ او گر فرو چکذ بزمین
٤٨ ضریر گویذ چشم من است ومرده روان
. . .

تذرو تا همی اندر خرند خایه نهذ
گوزن تا همی از شیر پر کنذ پستان

بپیچم من برآن سیمین صنوبر    بسان جو که بر پیچذ بکانان

٥١ ستاره ندیذم ندیذم رهی    بدل زاستر ماندم از خویشتن

☆ گر کس بوذی که زی توام بفکندی
خویشتن اندر نهاذمی بفلاخن

٤٧–٤٨ : لا ، عر ، مف ـ مجتث || ٤٩ : / خرند / لفج ، لفی ، لفت ، فحم ، فم ، ( بی نام شاعر) ، فش || ٥٠ : عر ـ هزج || ٥١ : / زاستر / لفت (فقط در نح) ، فش ـ متقارب || ٥٢ : / فلاخن / لفج (منسوب به رودکی) ، لفی (ایضاً) ، لفت (ع وس فاقد) ؛ در سفینهٔ صائب این بیت به عجدی منسوب شده است (ر . ك . دیوان عجدی ، چاپ طاهری شهاب ، تهران ١٩٥٥ میلادی ، ص ٣٢ ، بیت ٦٧) ـ منسرح

٤٨ بزمین : بدهن . مف || ٤٩ پر : نر . لفی || ٥٠ـ( مصراع‌دوم ) . کذا در عر|| ٥١ ندیذم ندیذم رهی : بدیدم بدیدم زمی . فش || خویشتن : خرمی . فش || ٥٢ کس : کسی . لفی || بفکندی : بفکنذی . لفج اصل || اندر : در . لفی



من بچّهٔ فرفورم واو باز سپیذ است
٥٣ با باز کجا تاب برذ بچّهٔ تیهو ؟

آن به که نیابه‌را نگه داری    کردار تن خویش کنی فربه

رفیقان من با زر وناز ونعمت    منم آرزومند یك تا زغاره

٥٦ فغفور بوذم وفغ من پیشم    فغ رفت ومن بماندم فغواره

☆ چو بنهاذ آن تل سوسن زپیش من چنان بوذم
که پیش گرسنه بنهی ثرید چرب و بهنانه
. . .

☆ اگر ابروش چین آرذ سزذ گر روی من بینذ
که رخسارم پر از چین است چون رخسار پهنانه
. . .

٥٣ : / فرفور / لفت ( فقط در نح ) ، فم ، فر ، فش ـ هزج || ٥٤ : / نیابه / لفج ـ هزج || ٥٥ : / زغاره / لفت ( فقط در نح بی نام شاعر ) ، فم ، فر ـ متقارب || ٥٦ : /فغواره / لفت (ع وس فاقد) ، فش ـ مضارع || ٥٧ :/ بهنانه / لفج (منسوب به حکاك) ، لفت (ع فاقد ؛ منسوب به حکاك در متن ؛ در نح منسوب به بوشکور ) ـ هزج || ٥٨ : / پهنانه ، مهنانه / لفج (منسوب به کسائی) ، فم ، فر، فش

٥٣ فرفورم : فرفوردم . فم || و او : او . فر || تیهو : فرفور . فم ، فر ، فش || ٥٥ من : او . فم ، فر || زر : می . فم || منم : پس . فم ـ پس او . فر || ٥٦ فغ من : فغ . لفت ، فش || پیشم : پیش من . فش || ٥٧ تل : یک[ی] . لفج || ٥٨ آرذ : گیرد . فم ، فر ، فش || گر : چون . فم ، فر، فش || است : گشت . فم ، فر ، فش || پهنانه : مهنانه . فم ، فش

چرا این مردم دانا و زیرکسار و فرزانه
زنانشان مولها باشذ دو درشان هست یك خانه

٦٠ ترا خاموشی امروز روی نیست اگر چه حکیمی خله داری

گر من بمثل سنکم با تو غریاسنکم
ور زآنکه توچون آبی با خسته دلم ناری

✿ ماررا هر چند بهتر پروری چون یکی خشم آورذ کیفر بری
٦٣ ✿ سفله طبع مار دارذ بی خلاف جهدکن تا روی سفله ننگری

می ستذ تا بذانکه کاین زمین همچون ستی
آب چون مهتاب وبر ماهی چو زندان گشته زی

۵۹ : / فرزانه / لفج ؛ این بیت با بیتی منسوب به خسروی که در لفت ولفج در ذیل لفت « خنجك » آمده است شباهت دارد || ٦٠ : / خله / لفت ( فقط در ن ) ـ بحر ؟ || ٦١/ : / غریاسنگ ، غرباسنگ ، غرماسنگ / لفج ، لفی، فحل، فم ، فر، فش ـ هزج ؛ این بیت وبیت ٤٢ در یك بحرند واگر مصراعهای این بیت را پیش وپس کنیم قافیهٔ این بیت با قافیهٔ بیت ٤٢ یکی میشود ؛ ممکن است هر دو بیت اصلا جزء یك قصیده باشند ومصراعهای این بیت بدست کاتبان پیش وپس شده باشند || ٦٢ـ٦٣ : / کیفر / لفت ( س فاقد ؛ در ن منسوب به رودکی ؛ بیت ٦٣ از روی مجمع الفرس سروری ) ، فم ، فر ( فقط بیت ٦٢ ) ـ رمل || ٦٤ : / ستی / لفج ، لفی ـ رمل

۵۹ زیرکسار : زیرك باز . لفج ـ زیرك مار . لفج اصل || ٦٠ : کذا در لفت || ٦١ سنکم : بادم . فحل || غریاسنکم : غرباسنکم . لفی ـ غرماسنکم . فم ، فر ، فش || با خسته : بر خسته . فم ، فر، فش || ناری : ماری . لفی || (مصراع دوم) : نزدیك تو چون زهرست نوش وغریاسنکم . فحل || ٦٢ مار : یوز . لفت ن || ٦٣ طبع : فعل . لفت || ٦٤ می ستذ تا . کذا در لفج : می شد تا . لفی || بر ماهی چو زندان گشته زی : ماهی بر زمین مانند ری . لفی



## ( رباعی )

ای گشته من از غم فراوان تو پست
شذ قامت من ز درد هجران تو شست
ای شسته من از فریب ودستان تو دست
خوذ هیچ کسی بسیرت وسان تو هست ٦٦

---

٦۵ـ٦٦ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ، اته (خلاصه ، واله)

٦۵ ز درد : ز بار . مف || ٦٦ ای : وی . مف || هست : پست . خلاصه (اته)

## (مثنوی بحر هزج)

بیایذ فیلسوفی سخت شیوا  که باشذ در سخن گفتن توانا
بکار دهر مولش گرچه بذ نیست  ولی درخیر کردن از خرذ نیست
٦٩ زروز واپسین آنکش خبر نیست  جز اورنذیذنش کار دگر نیست
هر آن شمعی که ایزذ بر فروزذ  هرآنکش پف کند سبلت بسوزذ
بر آغالیذنش استیز کردند  بکینه چون پلنگش تیز کردند
٧٢ بخوشانذت گر خشکی فزایذ  وگرسردی خوذآن بیشت گزایذ
درستی عمل گر خواهی ای یار  ز الفنجیذن علم است ناچار
اگر قارون شوی ز الفختن مال  شوی در زیر پای خاك پامال
٧٥ یکی گفتش که ای دانای کیهان  که یارذ کرد با تومکر ودستان ؟
پلنگ دژبرازی دیذ بر کوه  که شیرچرخ گشت از کینش استوه

٦٧ : / شیوا / فم ، فش || ٦٨ : / مولش / فم ، فش || ٦٩ : / اورندیدن / فم ، فش || ٧٠ : / پف / لغت (فقط در نح) || ٧١ : / آغالیدن / فم ، فش || ٧٢ : / خوش / لغت (ع فاقد) || ٧٣ : / الفنجیدن / فم ، فر ( فقط مصراع دوم ) ، فش || ٧٤ : / الفخت ، الفختن / فم ، فش || ٧٥ : / یارذ / فم ، فش || ٧٦ : / دژبراز ، دژپراز / فم ، فش

٦٧ بیایذ : بیاید . فش || ٦٩ آنکش : آنکس . فش || ٧٢ بخوشانذت : اگر خوش آیدت ، لغت ن || ٧٦ دژبرازی : دژپرازی . فش || دیذ : دیده . فم



چو آلیزنده شذ در مرغزاری  نباشذ بر دلش از بار باری

## (مثنوی بحر رمل)

چون نیاز آیذ سزاوار است داذ  جان من گُریان این سالار باذ ٧٨
٭ ماذه گفتا هیچ شرمت نیست ویك  چون سبکساری نه بذ دانی نه نیك

## (مثنوی بحر خفیف)

گشت پر منگله همه لب کشت  داذ در این جهان نشان بهشت
هر که باشذ سپوزگار بدهر  نوش در کام او بوذ چون زهر ٨١

٧٧ : / آلیزنده / فم ، فش || ٧٨ : / کریان / لغت ( (فقط درنح ) || ٧٩ : / و یك / لفج ( «مسکور» یعنی ظاهرا«بوشکور») ، لغت (ع فاقد ؛ منسوب به رودکی) ، فم (بی نام شاعر) ، فش (ایضاً) || ٨٠ : / منگله / لغت (فقط در نح) || ٨١ : / سپوزگار / فم ، فر ، فش

٧٧ بار : یار . فش || ٧٩ چون : چو . لفج اصل ـ بس . فم ، فش || ٨١ در : با . فر || چون : چو . فش

همه دعوی کنی وخائی ژاژ　　در همه کارها حقیری وهاژ

دیو بگرفته مر ترا بفسوس　　تو خوری بر زبان مال فسوس

۸٤ آب انکور وآب نیلوفل　　مر مرا از عبیر ومشك بدل

تا کجا کوهر است بشناسم　　دست سوی دکر نپرواسم

سر وبن چون سر وبن پنکان　　اندرون چون برون باتنکان

## ( مثنوی بیحر سریع )

۸٦آ کاربشولی که خرد کیش شذ　　از سر تدبیر وخرد پیش شذ

۸٦ب هرچه بخوردی تو کوارنده باز　　کشته کوارش همه بر تو کذاز

۸۲ : / هاژ / لفت ( فقط در س ) ، فم || ۸۳ : / فسوس / فم ، فش || ۸٤ : مع ۲۳۰ ؛ /نیلوپل / فج ، فم || ۸۵ : / پرواس ، پرماس / لفج ، لفی ، لفت ، فج ، فم ، فر ، فش ؛ این بیت ممکن است مثنوی نباشد بلکه جزء آن قصیده باشد که بیتهای ٤۰ و ٤۱ از آن باقی مانده است || ۸٦ : / باتنکان / لفت ( فقط در نح ) || ۸٦ آ : / بشول ، پشول / فم ، فش || ۸٦ ب : / کذاز ، کراز / لفت (فقط در س) ، فم ، فش

۸٤ نیلوفل : نیلوپل . فج ، فم || مر : شد . فج ، فم || ۸۵ تا : هر . فج ، فم ، فر ، فش || کوهر است : کوهر یست . لفت س ، فج ، فم ، فر ، فش || بشناسم : نشناسم . لفت || سوی : سوئی . لفی || نپرواسم : نپرماسم . فج ، فر || ۸٦ ب بخوردی : نخوردی . فش || کوارنده باز : : کوارنده باد . لفت ، فش ــ کواریده باد . فم || کذاز : کراز . لفت س ، فم ، فش



## ( مثنوی بیحر متقارب : آفرین نامه )

۸۷ بدشمن برت استواری مباذ　　که دشمن درختیست تلخ از نهاذ

درختی که تلخش بوذ کوهرا　　اگرچرب وشیرین دهی مر ورا

همان میوهٔ تلخت آرذ پدیذ　　ازاوچرب وشیرین نخواهی مزیذ

ز دشمن کر ایذون که یابی شکر

۹۰ کمان بر که زهر است هرکز مخور

پذر کفت یکّی روان‌خواه بوذ　　بکوئی فرو شذ چنان کم شنوذ

همی دربدر خشك نان باز جست　　مراورا همان پیشه بوذ از نخست

۹۳ ✩ بیلفنج والفغده بر لهو خور　　کلورا ز رسّی بسر بر مبر

✩ رسی بوذ کویند شاه رسان　　همه ساله چشمش بچیز کسان

۸۷ و ۹۰ : تحفل ۸۱ ب[و]، تحفط ( مهر ۵۰۰ ؛ بی نام شاعر ) ؛ ۸۷ ـ ۸۹ : عر، مف || ۹۱ ـ ۹۲ : / روان خواه / لفج ، لفی (فقط ۹۱) ، لفت (ع فاقد ؛ ۹۲ فقط از روی چ) || ۹۳ ـ ۹٤ : / رس / لفج ( فقط ۹۳ ) ، لفی ( ایضا ) ، لفت ( ع فاقد ؛ ۹٤ فقط در س ) فحم(فقط۹۳) ، فق (ایضاً ؛ جزء شاهنامه دانسته) ، فم (فقط ۹٤)

۸۷ استواری : مهربانی . مف ـ زندکانی . عر || در ختیست : درخت است . تحفل || ۹۰ کرایذون که : کرآیذ تك . تحفل || ۹۱ کفت یکی : مرورا یك . لفی[؟] || ۹۳ بیلفنج : میلفنج . فق || و ; وز . لفت || الفغده بر لهو خور : الفغدهٔ خویش خور . لفت ـ الفغدهٔ خود بخور . فحم ، فق || ( مصراع دوم ) : کلو از رسی ات بجائی مبر . فق ( کذا ) || ۹٤ شاه رسان : شاره رسان . لفت ـ سالارشان . فم

براهی که مرد اندر آمذ بسر  بر آن راه نیزش نبایذ گذر
۹۶ گناهی که کردی وبر تو گذشت  نبایذت هرگز بذو باز گشت
نه هر بار بر تو همان بگذرذ  نه آهو همه ساله سبزی چرذ
پشیمانی از کرده یك بار بس  هلاهل دوباره نخوردست کس

۹۹ پریچهره فرزند دارذ یکی  کز او شوختر کم بوذ کوذکی
مر اورا خرد نی وتیمار نی  بشوخیش اندر جهان یار نی
شذ آمذش بینم سوی زرگران  هماره ستوهند از او دیگران
۱۰۲ بخواند آنگهی زرگر دندرا  ز همسایگانان تنی چندرا

سوی آسمان کردش آن مرد روی  بگفت ای خذا این تن من بشوی
از این آژغان پاك کن مر مرا  همه آفرین ز آفرینش ترا

۱۰۵ بفرمود داور که می‌خواره را  بخفچه بکوبیذ بیچاره را

---

۹۵ – ۹۸ : تحفل ۱۰۳ آ ، تحفط ٦۱ – ٦۲ (مهر ۵۱۰ ؛ بی نام شاعر ) ‖ ۹۹ – ۱۰۲ : / دند / لفج ،لفی ، لفت (۹۹ – ۱۰۱ فقط از روی ج ) ، فج (فقط ۱۰۲) ، فر (ایضا) ، فش (ایضا) ، فق (ایضا ) ‖ ۱۰۳ – ۱۰٤ : / آژغ / لفت ( فقط در ن ) ‖ ۱۰۵ : / خفچه / لفج ، لفی ، فحم ؛ در فش بیتی بی نام شاعر نقل شده است که تا اندازه ای با بیت حاضر شباهت دارد

---

۹۵ آمذ : آیذ . تحفل ‖ ۹٦ کردی و : کردی . تحفل ‖ ۹۷ همان بگذرذ . تصحیح قیاسی چاپ تحفة الملوك ، تهران ۱۳۱۷ ، ص ۷۸ : کذر بر کذرد . تحفل – کذر بگذرد . تحفط ‖ ۹۹ کز او شوختر کم بوذ : کروشوحر کم که . لفی ‖ ۱۰۱ دیگران . لفت (اصلاح) : دل کران . لفج ‖ ( مصراع دوم ) : همان زرکرانند ازو دلکران . لفی ‖ ۱۰۲ بخواند : بخوان . لفت س ن ‖ همسایگانان : همسایگانت . لفت ن – همسایگان . فج ، فر ، فش ‖ ۱۰٤ آژغان . لفت ( اصلاح ) : آژغها . لفت ن ‖ ۱۰۵ می‌خواره‌را : می‌خواره‌را . لفج ‖ بکوبیذ : بکوبند . لفی ‖ بیچاره‌را : بیچارهٔ . لفج – وبیچاره‌را . فحم



بیاموز هر چند بتوانیا  مگر خویشتن شاه گردانیا
ز ده گونه ریچال وده گونه وا  گلوبندگی مر یکی‌را سزا
✿ توانی بر او کار بستن فریب  که نادان همه راست بینذ وریب ۱۰۸
جهان دیذه‌ای دیذم از شهر بلخ  ز هر گونه گشته بسر برش چرخ
✿ خرامیذن کبك بینی بشخ  تو گوئی ز دیبا فکندست نخ

کسی کاندر آب است وآب آشناست
از آب ار چو زآتش نترسذ سزاست ۱۱۱

منش بایذ ازمرد چون سرو راست  اگر برز وبالا ندارذ رواست

---

۱۰٦ راحةالانسان نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp. Pers. 1325 ورق ۳۱ ب (بعداز بیت ذیل : «نکه کن که در نامهٔ آفرین  چه کویذ سرانجامهٔ [کذا ؛ ط . سرایندهٔ] پاك دین » ) ‖ ۱۰۷ : / وا / لفت ( فقط در نح ) ‖ ۱۰۸ : / وریب / لفج ، لفی ، لفت ، فحم ، فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ در فرهنگنامهٔ حسین وفائی این بیت به رودکی منسوب شده است (ر . ك . آثار ابوعبدالله رودکی ، چاپ استالین‌آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۰۰) ‖ ۱۰۹ : / چرخ / لفت (فقط در س) ‖ ۱۱۰ : / شخ / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ‖ ۱۱۱ : / آشنا / لفج ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فش (بی‌نام شاعر) ‖ ۱۱۲ : / منش / لفت (فقط در س) ، فج ، فم ، فش؛

---

۱۰۷ مر یکی‌را : مر یکی . لفت ‖ ۱۰۸ بر او : له . لفی ‖ نادان : دانا . فم ‖ وریب : وزیب . لفی ‖ ۱۱۰ بینی : کوبی . لفی ‖ فکندست نخ : ولندست بخ . لفج اصل – وکندست بخ . لفی ‖ ۱۱۱ است و : است . فش ‖ از آب : ز آب . لفت س ‖ ار چو ز : ار چو . لفی ، لفت س – از چو . فش – چو . فم ‖ نترسذ سزاست : بترسد رواست . لفت س ، فم ، فش

کرا دوست مهمان بوذ یانه دوست   شب وروز تیمار مهمان بر اوست
١١٤ نداند دل آمرغ پیوند دوست   بذانگه که با دوست کارش نکوست
بیلفغده بایذ کنون چاره نیست   بیلفنجم و چارهٔ من یکیست
درشت است پاسخ ولیکن درست   درستی درشتی نمایذ نخست
١١٧ گمان برد کز بخت وارون برست   نشذ بخت وارون از آن یك بذست
بدانك کینت گرذذ درست   بذیذار زشت و بکردار زست
مریدان ز بازوش بر کنذ گوشت   مر آن کوبه‌را داذ با بك دو غوشت

١١٣ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص٥٠ ، چاپ لوی ص ٣٩ : مف || ١١٤ : / آمرغ / لفت (فقط در س) ، فج ، فر ، فش || ١١٥ : / الفغده / لفج ، لفی ، لفت (فقط در س) || ١١٦: ترج ٢٤٦ آ || ١١٧ : / وارون / لفت (ع فاقد) || ١١٨ : / زست / لفت (فقط در نح) || ١١٩ : / غوشت / لفج ، لفی

١١٣ بوذ : شود . قابوسنامه چاپ لوی || یا نه : تا به . قابوسنامه چاپ لوی نسخه ـ نزد . ایضاً || بر اوست : بدوست . مف ـ نکوست . قابوسنامه چاپ نفیسی || ١١٤ بذانگه که با : نداندکه بی . فج ، فش ـ بداندکه بی . فر || ١١٥ بیلفغده . لفی ، لفت : بیلفغد . لفج || ١١٦ پاسخ : پاسح . ترج اصل || ١١٨ بدانك کینت : کذا در لفت || ١١٩ : کذا در لفج اصل || بر کنذ : کندند . لفی || کوبه : کربه . لفی || بابك : بایك . لفج (اصلاح)



☆ بشاه دذان کلته روباه گفت   که دانا زن این داستان در نهفت ١٢٠
من اندر نهان زین جهان فراخ   بر آورده کردم یکی سنگلاخ
بچشم تو اندر خس افکند باذ   بچشمت بر از باذ رنج اوفتاذ
خذاوند ما نوح فرّخ نژاذ   که بر شهریاران بگسترد داذ ١٢٣
کلیمی که خواهذ ربوذنش باذ   زگردن بشخشذ هم از بامداذ
همی گفت کاین رسم کهبذ نهاذ   از این دل بگردان که بس بذ نهاذ
خورای تو نبوذ بجز کار بذ   بوذ کار بذ از در هیربذ ١٢٦
سخنگوی کشتی سلیمانت کرد   نغوشاك بوذی مسلمانت کرد
بر آغالش هر دو آغاز کرد   بذی گفت ونیکی همه راز کرد

١٢٠ : / کلته / لفج (ص ١٢ وص ١٤) ، لفی (فقط درجای دوم) ، فحل (منسوب به عنصری) ، فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فش ( عنصری ) || ١٢١ : / سنگلاخ / لفج || ١٢٢ : / خس / لفت || ١٢٣ : / نژاد / لفت (فقط در س) || ١٢٤ : / شخش ، شخشذ / لفت (فقط در س) ، فم ، فر || ١٢٥ : / کهبد / لفت ( فقط در ن ) || ١٢٦ : / خورا / فم ، فر || ١٢٧ : / نغوشاك / لفج ، لفی ، لفت ، فحم ، فم ، فش ، فق || ١٢٨ : / آغالش / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد)

١٢٠ دذان : داذ آن . لفج (ص١٢) اصل ـ دوان . فم || ١٢٤ کلیمی : کلیم . فم || ١٢٦ بجز : چنین . فر || ١٢٧ کشتی : بودی . لفی || سلیمانت کرد : سلیمانت کود . لفی || ١٢٨ بر : ر . لفت (غلط چاپ)

١٢٩ خنك آن کسی‌را کز او رشك برد    کسی کو ببخشایش اندر بمرد

سرانجام آغاز این نامه کرد    جوان بوذ چون سی وسه ساله مرد

بسا خان کاشانه و خان غرد    بذو اندرون شاذی ونوش خورد

١٣٢ ✿ فروتر ز کیوان ترا اورمزد    برخشانی لاله اندر فرزد

١٣٣ نه بهرام گوهرت نه اورمزد    فرزدی وجاویذ نبوذ فرزد

١٣٣آ ز اندرز موبذ شکیبنده شذ    سر از راه سوداش کیبنده شذ

که بی داور این داوری نگسلذ    وبر بی‌گناه ایچ بر نبشلذ

١٣٥ ✿ تن وجان چو هر دو فروذ آمذند    بیك جای هر دو پسغده شذند

---

١٢٩ : / رشك / لفت (فقط در س) || ١٣٠ : / آغاز / لفت (فقط در س) || ١٣١ : / بادغرد ، غرد / لفج ، لفی ، لفت ( ع وس فاقد ) ، فحم ، فج ، فم ، فر ( فقط مصراع اول ) فش ، فق || ١٣٢ : / فرزد / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فق ( جزء شاهنامه دانسته ) || ١٣٣ : /اورمزد/ لفج || ١٣٣آ : / شکیبنده /فم || ١٣٤ : / پشل، پشل/ لفج ، لفی، لفت (ع فاقد)، فحل ، فش || ١٣٥ : / پسغده / فم ، فش (منسوب به عنصری)

---

١٣١ بسا خان : بسا خان و . لفج ـ بسا خانه و . لفی ـ بسا جای . فم ، فر ـ خوش‌آن جای . فج ، فش || خان غرد : خانه غرد . فم ـ باذ غرد . لفج ، لفی ، فج ، فش || بذو اندرون : بدان اندرون . فم ـ بر آرند زو . لفت ن || ١٣٢ فروتر : فراتر . لفی || ١٣٣ فرزدی و : فرزدی . لفج اصل || ١٣٤ ایچ بذ : هیچ بذ . لفج ـ هیچ بر . لفی || نبشلذ : نپشلد . فحم ، فش || ١٣٥ فروذ : قرار . فش || پسغده : بسغده . فم ، فش



ابی دانشان بار تو کی کشند؟    ابی دانشان دشمن دانشند

گواژه که خندانمندت کنذ    سرانجام با دوست جنگ افکنذ

اگر روزی ازتو پژوهش کنند    همه مردمانت نکوهش کنند ١٣٨

✿ دوم دانش از آسمان بلند    که بر پای چون‌است بی‌دار وبند؟

ز الفنج دانش دلش گنج بوذ    جهان دیذه ودانش الفنج بوذ

یکی زشت روئی بذ آغار بوذ    تو گوئی بمردم گزی مار بوذ ١٤١

✿ کجا باغ بوذی همه راغ بوذ    کجا راغ بوذی همه باغ بوذ

دلی که پر از زوغ هجران بوذ    ورا وصل معشوقه درمان بوذ

---

١٣٦ : تحفل ٦٧ آ ، تحفط (مهر ٥٠٥) || ١٣٧ : / گواژه / لفت ( فقط در س) || ١٣٨: / نکوهش / لفت (فقط درنح) ، فم || ١٣٩ : / دار / لفت (فقط در نح) ، فم ( جزء شاهنامه دانسته) ، فر(منسوب به فردوسی) ، فش (ایضاً) || ١٤٠ : / الفنج / فم ، فر ، فش ( ترتیب دو مصراع مقلوب) || ١٤١ : / بدآغار / فم ، فش || ١٤٢ : / راغ / لفت ( فقط در ن ) ، فش (منسوب به لطیفی) || ١٤٣ : / زوغ / لفت (فقط در نح )

---

١٣٨ روزی : روز . فم || ١٤٠ جهان دیذه و : جهان دیده . فم ـ جهان دیده‌را . فش || ١٤١ زشت روئی : زشت روی و . فش || ١٤٢ باغ بوذی : باغ بینی . فش || همه باغ بوذ : همه زاغ بود . فش

۱۴۴ زمین چون ستی بینی وآب روذ　　بگیرذ فراز ونیایذ فروذ
توانگر بنزدیك زن خفته بوذ　　زن از خواب شرفاك مردم شنوذ
۞ شنیدم که خسرو بگوشاسب دیذ　　چنان کآتشی شذ بدورش پدیذ
۱۴۷ سبك تیك زن سوی چاکر دویذ　　برهنه باندام من در مخیذ
کرانه بکردم ز یاران بذ　　که بنیاذ من استوار است خوذ
بهر دشت ورزه بجستی ز کار　　نبوذی بکشت ودروذش بکار
۱۵۰ مگر پیش بنشاندت روزگار　　که به زو نیابی تو آموزگار

۱۴۴ : / ستی / لفج ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فش || ۱۴۵ :/ شرفاك/ لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح) ، فحم ، فش ؛ / شلبوی ، شکپوی/ لفت (فقط در چ [ ظ : ع ] ) ، فج ، فم ، فر || ۱۴۶ : / کوشاسب ، کوشاسب / لفت (فقط در نح) ، فج ( منسوب به فردوسی ) ، فم (بی نام شاعر) ، فر (فقط مصراع اول ؛ فردوسی) ، فش ( بحرف « کاف » بی نام شاعر ؛ بحرف «کاف» منسوب به فردوسی ) || ۱۴۷ : / مخید ، مخیده ، مخیدن / لفت ص ۱۱۴ (ع فاقد) و ص ۵۱۳ ( فقط در نح ) ، فج ، فش || ۱۴۸ : / کرانه / لفت ( ع و ن فاقد ) || ۱۴۹ : / ورزه / لفت (فقط در نح ) || ۱۵۰ : مع ۳۴۳

۱۴۴ بگیرذ فراز : بگیرد قرار . فحم ـ بگردد فراز . فم ، فش || نیایذ : بیاید . لفت ، فش ـ بیاید . فم ـ نیارذ . لفج || ۱۴۵ تونگر . لفج : توانگر . نسخه‌های دیگر || زن از خواب : زن از خاك . لفت نح ـ که در خواب . فم (بلغت «شکپوی») ـ که ناگاه . فج ، فر || شرفاك : شلبوی . لفت (بلغت «شلپوی») ، فج ، فر ـ شکبوی . فم || مردم: مردی . لفت ( بلغت «شلپوی») || ۱۴۶ شذ بدورش : بدورش . لفت اصل ـ شد ز دورش . فج ، فم، فش ||۱۴۷ تیك : شرم . لفت (ص۱۱۴) ن ـ پیر . لفت (ص۵۱۳) ، فج ، فش || چاکر: خانه . لفت(ص۵۱۳) ، فج ، فش || من : او . لفت (ص ۵۱۳) ، فج ، فش || در مخیذ : بر مخید . . فش || ۱۴۹ : کذا در اصل



کشانه در هر دو آزاده وار　　میان کوی کندوری افکنده‌خوار
۞ ذرخش ار نخندذ بگاه بهار　　همانا نگریذ چنین ابر زار
کجا گوهری چیره شذ زین چهار　　یکی آخشیجش براو برگمار ۱۵۳
بذو گفت مردی سوی روذبار　　بروذ اندرون شو همی بی شنار
بکنغالکی رفته از پنجهیر　　رمیذه از او مرغك گرمسیر
۞ اگر بازی اندر چغو کم نگر　　وگر باشه‌ای سوی بطّان مپر ۱۵۶
ستایش خوش آمذش بر یك هنر　　نکوهش نیامذش خوذ زایچ در

۱۵۱ : / کندوری ، کندوره / لفج ، لفت ( ع فاقد ) ، فحمپ ، فر ، فش || ۱۵۲ : / درخش ، ذرخش / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ) ، فحم ، فم (بی نام شاعر) ، فش (ایضاً) ، نفیسی ۱۰۹۸ ( در فرهنگی که مأخذ آن سروری بوده است منسوب به رودکی ) || ۱۵۳ : / آخشیج / لفج (بی‌نام شاعر) ، لفی(ابوشکور) ، لفت (ایضاً) || ۱۵۴ : / شنار / لفت ، فم ، فر ، فش || ۱۵۵ : / کیغال / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) || ۱۵۶ : / چغو / لفج ، لفی ، لفت ( ع و ن فاقد) ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ / چکك / لفج ، لفت ( ع فاقد ) || ۱۵۷ : / ستایش / لفج ، لفی

۱۵۱ کشانه در هردو : ستاده دران کوی . فر ـ ستاره دران کوی . فش || میان کوی : دران کوی . فر ، فش || کندوری : کندوره . فر ، فش || خوار : زار . فحمپ || ۱۵۲ ذرخش . لفت : درخش . نسخه های دیگر || نخندذ : بخندد . فحم ، فم ، فش || بگاه : بوقت . فم . فش || بهار : نهاد . لفی || نگریذ : بگرید . فحم ـ نگوید . فش || ۱۵۳ چیره : خیره . لفت ـ خسره . لفی || چهار : جهان . لفج ، لفی || ۱۵۴ شو : شد . فم ، فر ، فش || ۱۵۵ بکنغالکی : بکنغالکی . لفی ـ بکیغالکی . لفج ـ بکیغالبی . لفت نح || پنجهیر : بنهجیر . لفج اصل ـ این هجیر . لفی || ۱۵۶ چغو : چکك . لفج ( بلغت «چکك» ) ، لفت (ایضاً) || باشه ای : باشه . لفی ، فم || بطان : بطك . لفت ( بلغت «چغو» ) ن || یك : هر . لفی || زایچ : زیج . لفج اصل ـ زایح . لفی

یکی دژبروئیست پر خاشخر    کز او هست شیر ژیان‌را حذر

۱۵۹ پر از میوه کن خانه‌را تا بدر    پر از دانه کن ُخنبه‌را تا بسر

کرا سوخت‌خرمن چه‌خواهذ دگر؟    جهان‌را همه سوختن سر بسر

مر اورا یکی پرمخیذه پسر    زمهر جهان بر پذر کینه‌ور

۱۶۲ گهر کر شماری تو بیش از هنر    ز بهر هنر شذ گرامی گهر

سری بی تن و پهن کشته بگرز    تنی بی سر افکنده بر خاك برز

. . . . . . . . . . .

بیاموز تا بذ نباشذت روز    چو پروانه مر خویشتن‌را مسوز

۱۵۸ : / دژبرو / فم ، فر ، فش || ۱۵۹ : / خنبه / لفج ، لفی ، فحل ، فش ؛ / چینه / لفت (فقط در نح) || ۱۶۰ : / خرمن / لفت ( فقط در س ) || ۱۶۱ : / پرمخیده ، برمخیده / فج ، فم ، فر ، فش || ۱۶۲ : تحفل ٦۱ آ ، تحفط ۱۰ (مهر۵۰۷ ؛ بی نام شاعر) || ۱۶۳ : / کرز / لفج || ۱٦٤ : / پروانه / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد )

۱۵۸ دژبروئیست : دژبرونیست . فم ، فر ـ دژبرو هست . فش || پرخاشخر : پرخاشجو . فش || حذر : خدو . فش || ۱۵۹ خانه : دانه . لفی || تا بدر : با پذر . لفج ، لفی ـ تا پدر . فش ـ تا ابد . فحل ـ تا ببر . لفت || خنبه : خنبه ( بفتح اول ) . لفج ، فحل ـ چینه . لفت || تا بسر : با پسر . لفج ، لفی ـ با پسر . فش ـ تا بسد . فحل || ۱۶۱ مر : بد . فج ، فر || پرمخیذه : پرمخیده . فج ، فر ـ برمخیده . فم ، فش || زمهر : زبهر . فج ، فر || ۱۶۲ کر شماری تو : کر جه بالا نه . تحفل || ۱٦٤ نباشذت : نبایدت . لفت نح



نه‌آن زین بیازرد روزی بنیز    نه اورا از آن اندهی بذ بنیز ۱۶۵

مکن خویشتن سهمگن چاپلوس    که بسته بون چاپلوس از فسوس

یکی بهره‌را بر سه بهر است بخش    تو هم بر سه بهر ایچ برتر مشخش

جز ازخاك چیزی ندیذ از خورش    یکی جامه‌ای دیذ او از برش ۱۶۸

نه بیغاره دیذند بر بذ کنش    نه درویش‌را ایچ سو سرزنش

بهر نیك وبذ هر دوان یك منش    براز اندرون هر دوان بذ کنش

زدن مردرا تیغ بر تار خویش    به از باز گشتن ز گفتار خویش ۱۷۱

یك آهوست‌خوان‌را که‌ناریش‌پیش    چو پیش آوریذی صذ آهوش بیش

تو سیمین‌بری من چو زرین ایاغ    تو تابان مهی من چو سوزان چراغ

۱۶۵ : مع ۲۲۵ ؛ / بنیز / لفج ، لفی . لفت ( ع فاقد ) ، فم ، فش || ۱٦٦ : / چاپلوس / لفج ، لفی || ۱۶۷ : / شخش ، مشخش / لفج ، لفی، لفت (فقط در ن) ، فحم ، فم ، فش || ۱٦۸ : / جامه / لفت (فقط در نح ) || ۱٦۹ : / بیغاره / لفت (فقط در ن) || ۱۷۰ . / منش / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد ) || ۱۷۱ : / تار / لفت ( ع فاقد ) ، فم ، فش || ۱۷۲ : / آهو / لفت (فقط در س) ، فم || ۱۷۳ : عر ، مف

۱٦۵ آن زین : آن زن . لفج ـ آن‌را . لفت ـ این را . فم || اورا از آن : این‌را از آن . لفج ، لفی ، مع ـ او را از این . لفت ـ آن را زاد . فم || بذ بنیز . مع : بود نیز . نسخه‌های دیگر || ۱٦٦ فسوس : فلوس . لفی || ۱۶۷ یکی : که این . فم || بهر ایچ : بخش ایچ . لفج ، لفی || ۱۷۱ تیغ : چوب . لفت س || کشتن : ماندن . لفت س || ۱۷۲ چو : که . فم || ۱۷۳ سیمین بری : سمین مهی . عر

۱۷٤ بیکماز بنشست بمیان باغ    بخورد وبیاران او شذ نفاغ

چو برروبت از پیری‌افتذ انجوغ    نبینی دگر در دل خوذ فروغ

همی گفت با او گزاف ودروغ    مگر کاندر آرذ سرش‌را بیوغ

۱۷۷ ✡ ورایذون که پیش‌تو گویم‌دروغ    دروغ اندر آرذ سر من بیوغ

بذانگه که گیرذ جهان گرد ومیغ    گل پشت چوگانت گردذ ستیغ

---

۱۷٤ : / نفاغ / لفج ، لغت ( ع فاقد ) ، فحم ، فش ؛ این بیت با شاهنامه ص ۱۰٦۷ بیت ٤٤ و با بیتی منسوب به فردوسی که در لغت درذیل لغت «بکماز» آمده است تا اندازه‌ای شباهت دارد || ۱۷۵ : / انجوغ / فم ، فش (فقط مصراع اول) ؛ / افروغ / فم ، فش ؛ این بیت در مأخذها ببحر متقارب سالم آمده است ، ولی بعید نیست که اصلا جزء مثنوی ببحر متقارب مقصور بوده باشد و نفیسی ۱۲۳۸ ظاهراً بتصحیح قیاسی آن را همینطور نوشته است || ۱۷٦ : / یوغ / لغت (فقط در س ) || ۱۷۷ : / یوغ / لفج ، لفی ، لغت (فقط در ن) ، فحم ، فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۷۸ : / ستیغ / لفج ، لفی ، لغت ( در ذیل لغت «سیغ» ، غلط چاپ بجای «ستیغ» ؛ ع فاقد) ، فم ، فر ؛ / کل / فج ، فر ، فش

---

۱۷٤ بیاران او شذ : بیاران شد او . لغت ن ـ بیاران بداد او . فحم ، فش || نفاغ : تفاغ . فحم ، فش || ۱۷۵ از پیری افتذ انجوغ . نفیسی ۱۲۳۸ : از پیری افتاد انجوغ . فم ، فش (بلغت «انجوغ» ) ـ افتاد از پیری انجوغ . فش ( بلغت «افروغ» ) || خوذ فروغ . نفیسی ۱۲۳۸ : خویش افروغ . فم ، فش || ۱۷۷ ور : گر . فحم، فش || ۱۷۸ گیرذ : گردد . فر (بلغت «ستیغ» ) || گرد و : گردو و . لغت (غلط چاپ) || گل پشت چوگانت : گل وپشت چوگانت لغت ـ سر نوك رمح تو . فم (بلغت «ستیغ» ) ، فر (ایضاً )



کشاورز وآهنگر وپای‌باف    چو بی کار باشند سرشان بکاف

۱۸۰ ✡ نگویم من‌این‌خواب شاه‌از گزاف    زبان زوذ نگشایم از بهر لاف

✡ بگویش که من نامه‌ای نغزناك    فراز آوریذستم از مغز پاك

✡ چنین گفت هارون مرا روزمرگ    مفرمای هیچ آدمی‌را مجرگ

۱۸۳ بآهن نگه کن که بزّیذ سنگ    نرست‌آهن از سنگ بی‌آذرنگ

گواژه که هستش سرانجام‌جنگ    یکی‌خوی زشت‌است‌ازاو‌دارننگ

ز فرزند بر جان وتنت آذرنگ    توازمهراو روزوشب چون نهنگ

---

۱۷۹ : / شکاف ، کاف / لفج ، لفی ، لغت ( ع فاقد ) ، فحم ، فم ؛ / کشاورز / لفج ، لفی ، لغت (فقط در ن ) ، فحم ، فم ؛ / پای باف / لغت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فش || ۱۸۰ : / لاف / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فق ( جزء شاهنامه دانسته ) || ۱۸۱ : / نغز / لفج (منسوب به عنصری) ، لفی (بو شکور) ، لغت (فقط در نح ؛ بو شکور) ، فحم (عنصری ) ، فش (ایضاً) || ۱۸۲ : / مجرگ / لفج ، لغت (ع فاقد ؛ در ن ترتیب دو مصراع مقلوب ) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فق ( ترتیب دو مصراع مقلوب ؛ جزء شاهنامه دانسته ) || ۱۸۳ : / آذرنگ / لفج || ۱۸٤ : / گواژه / لغت (فقط در ن ) || ۱۸۵ : / آذرنگ ، آدرنگ / لفج ، لفی ، فحم ، فش

---

۱۷۹ باشند : کشتند . فم ( بلغت « کشاورز » ) ، فش ( بلغت «کاف» ) ـ مانند . فحم ـ ماندند . فش (بلغت «پای باف» ) || بکاف : شکاف . لفی (بلغت «شکاف» ) || ( مصراع دوم ) : چو بی کار با بی سرش‌را بکاف . لغت س (بلغت «پای باف») ـ چو گردد توانگر سرش را بکاف . لغت س (بلغت «کاف» ) || ۱۸۰ این خواب شاه : ای خوب شاه . لغت || نگشایم : بگشایم . لفی || ۱۸۱ نغزناك : نغزماك . لفج اصل ـ نغزپاك . لغت نح ، لفی || ۱۸۲ مجرگ : مجرك . لفج اصل || ۱۸۵ از مهر : از بهر . فحم ، فش || آذرنگ : آدرنگ . فحم ، فش

۱۸۶ کش این داستان‌را بگفت ازفیال    ابر سیصد و سی وسه بوذ سال

✩ دل من پر آزار ازآن بذ سگال    نبذ دست من چیره بر بذ همال

به‌افزای خوانند اورا بنام    هم از نام و کردار وهم اوستام

۱۸۹ مگر مردمی کش بوذ کرم فام    بدادنش بستاند از اوستام

✩ وزآن پس که بذکرد بگذاشتم    بذو بر سپاسه نینداشتم

چه بایذت کردن کنون بافدم    مگر خانه روبی چو روبه بدم

۱۹۲ من آنگاه سوگند انیسان خورم    کز این شهر من رخت برتر برم

۱۸۶ : / فیال / لفج ، لفی ، لفت ، فش ، فق || ۱۸۷ : / همال / لفج ، لفی ( منسوب به فرخی ، غلط) ، لفت (ع و س فاقد ) || ۱۸۸ : / اوستام / لفج ، لفی ، فحمپ ، فم ، فر ، فش ، فق || ۱۸۹ : / اوستام / لفت ( فقط در ن و س ) || ۱۹۰ : / سپاسه ، سپاس / لفج (منسوب به معزی ) ، لفی ، فم ، فش ، فق || ۱۹۱ : / بافدم / لفج ، لفی ، فم ، فر ، فش || ۱۹۲ : / انیسان / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحل ، فش

۱۸۶ کش این داستان‌را بگفت . لفت نح : کس آن داستان کس نگفت . لفج ـ کس آن داستان برنگفت . لفی ـ مر این داستان کس نگفت . لفت ـ پس این داستان کس نگفت . فش ، فق || ۱۸۷ چیره : حیره . لفج اصل || ۱۸۸ از نام : از گفت . فحمپ ، فق || وکردار وهم : وکردار و از . فحم ، فق ـ وکوی وهم از . فحپ || ۱۹۰ وز : از . فم ، فش ، فق || نینداشتم : نینداشتم . لفی || (مصراع دوم) : برو برسپاسی بنگماشتم . فم ، فش ، فق || ۱۹۲ انیسان : نیان . لفت نح || برتر : بیرون . لفی ، فحل ، فش



. . .    لطیف وجوانم چوگل در بهار

فژاکن نیم سال خورده نیم    ابر جفت بیداد کرده نیم

۱۹۵ زبان آورش گفت وتو نیز هم    چو خسرو مکن روی برما دژم

چو دینار بایذ مرا یا درم    فراز آورم من بنوك قلم

گمان برد کش گنج بر استران    بوذ به چو بر پشت کلته خران

۱۹۸ تکاپوی مردم بسوذ وزیان    بتا ومگر هر سوئی تازیان

✩ بر او تازه شذ کینهٔ ورزیان    بگردندش از هرچه کرد او شیان

۱۹۳ ـ ۱۹٤ : / فژاکن ، پژاکن / لفت ( فقط در ن و س ) ، فم ، فش ؛ لفت فقط بیت ۱۹٤ را دارد ، فم و فش فقط مصراع اول این بیت را دارند ولی قبل از آن مصراع ۱۹٤را نوشته‌اند مثل اینکه این دو مصراع جزء یك بیت باشند : احتمال میرودکه این مصراع اصلا جزء بیت قبل بوده است وما آن‌را همینطور نوشته‌ایم || ۱۹۵ : / دژم / لفج ، لفی ، لفت ( فقط در نح) || ۱۹٦ : / نوك / لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح) || ۱۹۷ : / کلته / لفج ، لفی فحل ، فش || ۱۹۸ : / تکاپوی / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) || ۱۹۹ : / شیان / لفت (فقط در س ) ، فج ( درنسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp· Pers· 1560 منسوب به فردوسی ، ولی درنسخهٔ Supp· Pers· 1284 منسوب به ابوشکور ) ، فم ، فش

۱۹٤ فژاکن : پژاکن . فم ، فش || ۱۹۵ گفت و : گفت . لفی ـ باش . لفت نح || ۱۹٦ چو دینار بایذ مرا : اگر زر خواهی ز من . لفت || درم : قلم . لفی || ۱۹۷ گمان : گما . لفی || ۱۹۸ بتا و مگر : بتا و نکر . لفی ـ بتاب و بدو . لفت نح || ۱۹۹ ورزیان : سالیان . فج ( نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp· Pers· 1284 ) ، فم ، فش ـ مرزبان . فج ( نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp· Pers· 1560 ) || بگردندش : نگردندش . فش

همه باز بسته بذین آسمان     که بر کرده بینی بسان کیان
۲۰۱ نشایذ درون نا پسغده شذن     نبایذ که نتوانش باز آمذن
٭ زدانا شنیذم که پیمان شکن     زن جاف‌جاف است آسان فکن
نکون‌تخت شذ همچوبختش نکون     ابا سیب رنکین بآب اندرون
۲۰٤ سپاه اندك ورای ودانش فزون     به از لشکر کشن بی‌رهنمون
٭ پتا روزکاری برآیذ براین     کنم پیش هرکس ترا آفرین
چه بینذ بذین اندرون ژرف بین؟     چه کوئی‌توای فیلسوف اندراین؟
۲۰۷ کرایذون که پوزش پذیری زمن     وکر نیز رنج آیذ از خویشتن

۲۰۰ : / کیان / لفج ، لفی ، لفت ( ع و س فاقد ) ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق || ۲۰۱ : / بسغده / لفت (فقط در س) || ۲۰۲ : / جاف جاف / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ) ، فحم ، فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ / آسال / فج ، فر ، فش || ۲۰۳ : / نکون / لفت (فقط در س) || ۲۰٤ : /کشن / لفت (فقط در س) || ۲۰۵: / بتا ، بیا / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فج ، (منسوب به عنصری) فم ، فر ، ( عنصری ) ، فش || ۲۰٦ : / ژرف / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فش || ۲۰۷ : / پوزش / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد)

۲۰۰ آسمان : ریسمان . لفت || کرده : برده . تمام نسخه ها || کیان : کیان . تمام نسخه‌ها || ۲۰۱ پسغده : بسغده . لفت || ۲۰۲ آسان فکن : آسال کن . فج ، فر ، فش — بل کم ز زن . فم ، فق ||۲۰۵ پتا : بتا . لفج ، لفی ، لفت ، فج ، فم ، فر — بیا . فش ؛ ر.ك ، ترجمهٔ فرانسه || بر این : بدین . لفی || ترا : ز تو . فج — هزار . فم ، فش || ۲۰٦ چه : چو . لفت || بذین : بدو . لفی || ۲۰۷ کر : ور . لفج ، لفی || نیز : زینت . لفت ن



تن من همی‌کویم وجان من     کذامم من ار من نه جانم نه تن؟
پس ارژاژ وخوهل‌آوری پیش‌من     همت خوهل پاسخ دهذ پیر زن
٭ سوی روذ با کاروانی کشن     زهابی بذو اندرون سهمکن ۲۱۰
پرذ روحش از دیذن برز او     کفذ مغزش از هیبت کرز او
خرذ باذ همواره سالار تو     مباذ از جهان جز خرذ یار تو
تو از من کنون داستانی شنو     بر این داستان بیشتر زین منو ۲۱۳
بکار آور آن دانشی کت خذیو     بدانست ومنکر بفرمان دیو
٭ بنشکرده ببریذ زن‌را کلو     تفو بر چنین ناشکیبا تفو

۲۰۸ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص ۷۰ || ۲۰۹ : / خوهل / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فش || ۲۱۰ : / زهاب / لفج ، لفت ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ /کشن/ لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح) ، فحم ، فش || ۲۱۱ : / کفذ ، کفد / فم ، فش || ۲۱۲ : تحفل ٦۰ آ ، تحفط ۸ ( مهر ۵۰۷ ؛ بی‌نام شاعر ) || ۲۱۳ : / منو / لفج ، لفی ، لفت ( ع و س فاقد ) ، فحم، فش || ۲۱٤: / خدیو / لفت (فقط در ن) || ۲۱۵ : / تفو / لفج ، لفی، لفت (ع فاقد)، فحم ، فش ؛ / نشکرده / ، فج ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته)

۲۰۸ ار : از . اصل || ۲۰۹ ار : از . فحم ، فش || ۲۱۰ کاروانی ؛ کاروان . فحم ، فش || بذو : بدوی . لفت (بلغت «زهاب» ) || ۲۱۱ پرذ روحش : برد رخش . فش || مغزش : چرخ . فش || ۲۱۳ براین : بذین . لفج ــ بدین . لفی || ۲۱۵ زن‌را . اورا : لفت س ، فق — ویرا . فج ، فش || چنین ؛ چنان . لفج ، لفی || ناشکیبا : کار بادا . فق || تفو (آخر بیت) : نفو . لفی

۲۱۶ کسی کز ره دوست رو تافته ز پیکار دشمن دلش تافته
چو خورشیذت آیذ ببرج بزه جهان‌را ز بیروی نماند مزه
نشسته بصذ فکر بر خامه‌ای گرفته درانگشت‌خوذ خامه‌ای
۲۱۹ کسی کو بمحشر بوذ آوری ندارذ بکس کینه وداوری
ز زر بر نهاذه بسر مغفری ز فولاذ کرده ببر بکتری
بخیلی مکن جاوذان یك بسی بذین آرزو چون منم‌خوذ رسی
۲۲۲ ☆ میلفنج دشمن که دشمن یکی فراوان ودوست ارهزاراندکی
بکردار نیکی همی کردمی وز الفغدهٔ خوذ همی خوردمی
زجور کسان دست کوته کنی دژ آگاه‌را برخوذ آگه کنی

۲۱۶ : / تافته / فم || ۲۱۷ : / مزه / لفج ، لفی ( بی نام شاعر ) ، فحم ، فش ؛ / بزه / فحمپ ، فش || ۲۱۸ : / خامه / فم || ۲۱۹ : / آوری / فم ، فر ، فش || ۲۲۰ : / بکتر / فم ، فش || ۲۲۱ : / یك‌بسی / لفج ، لفی، لفت (ع‌فاقد) ، فحم ، فم ، فش || ۲۲۲ : / الفنج / لفج ، لفی ، لفت ، فحم (منسوب به لطیفی) ، فم (بی‌نام شاعر) ، فش (لطیفی) ؛ بقول نفیسی ۱۱۰۲ این بیست به رودکی نیز منسوب شده است || ۲۲۳ : / الفغده / لفت (فقط در ن) || ۲۲٤ : / دژآگاه / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فش

۲۱۷ خورشیذت : خورشید . لفی ، فحم ( بلفت «بزه» ) ، فحپ ، فش || زبیرون : ببیرون . فحم (بلفت «مزه»)، فحپ، فش || نماند : نماید . لفی || ۲۱۸خامه‌ای . نفیسی ۱۲۳۹ : خامه. فم (هردوجا) || ۲۲۱ بخیلی : بخلی . لفی ــ بخیکی . فحم ــ بجنگی . فم ، فش || چون : خود . لفت نح ــ که . فم || ۲۲۲ میلفنج : میفلنج . لفج اصل ــ مألفنج . لفت ن || هزار اندکی : هزاران یکی . لفج ، لفی || ۲۲٤ جورجور : چیز چیز . لفج ، لفی



بناپارسائی نگر تنغنوی نیارم نکو گفت اگر نشنوی ۲۲۵
☆ بذاندیش دشمن بذ و ویل‌جوی که تاچون ربایذازاوجفت‌اوی
جوان تاش پیری نیایذ بروی جوانی بی‌آمرغ نزدیك اوی
نبایذ که خسرو بوذ یاوه گوی بدشمن دهذ یاوه گوی آبروی ۲۲۸
زدیذار خیزذ هزار آرزوی زچشم‌است گویندرژدی گلوی
نکوهش رسیذی بهر آهویی ستایش بذ ازهر هنرهر سوئی

۲۲۵ : / غنود / لفت ( ع فاقد ) || ۲۲٦ : / ویل / لفج ، لفی ، لفت ، فحم ، فم ( منسوب به رودکی ) || ۲۲۷ : / آمرغ / لفج ، لفی ، لفت ( فقط در ن ) ؛ فحم ، فش || ۲۲۸ : / یاوه ، یافه / فم . فش || ۲۲۹ : / رژد / لفج ، لفی ، فحم . فج ، فش ؛ / رزد / فم ، فر ، فش || ۲۳۰ : / نکوهش / لفج ، لفی

۲۲۵ نکو : چنین . لفت س || نشنوی : بشنوی . لفت س || ۲۲٦ بذاندیش : نداننذش . لفی ــ بداندیش و . فحم || بذ و : شذه . لفج ، لفی ــ بود . فم ــ پر از . فحم || ویل‌جوی : ویل‌جو . فم || ربایذ : ستاند . فم ــ ستانی . لفت || جفت اوی : جفت او . لفی ــ چیزاو . لفت، فم || ۲۲۷ بی‌آمرغ : بی‌راغ . لفی ــ بامرغ . فش || ۲۲۸ یاوه گوی : یافه گوی . فش (هردو جا) || ۲۲۹ هزار : همه . فم ، فش (بلفت «رزد») || رژدی گلوی : رژدی خلق . لفج اصل، لفی ــ رزد گلو . فش ( بلفت «رژد» ) ــ رزد گلو ، فم ، فر ، فش (بلفت «رزد») || ۲۳۰ بذ : بر . لفی ــ پر . لفج

## اشعار پراکنده‌ای که در مآخذ
## بدون نام گوینده نقل شده
## وگویا از ابیات آفرین‌نامه بوده است

۲۳۱ ☆ شکیبائی اندر همه کارها      به از شوشهٔ زر بخروارها
☆ شکیبائی اندر دل تنگ نه      شکیبائی از گنج بسیار به

☆ بیاموز تا زنده‌ای روز وشب      چنین گفت دانا که بگشاذ لب
۲۳۴ ☆ نهاذه زبن خوذ چنین آمذست      که از مه بدانش گزین آمذست

☆ خرذ چون ندانی بیاموزذت      چو پژمرده گردی برافروزذت
☆ خرذ بی‌میانجی وبی‌رهنمای      بداند که هست این جهان‌را خذای

۲۳۷ ☆ درم مایه وروح ، دانائی است      درم گرد کن تا توانائی است
☆ چوپشت است مرمرد‌را خواسته      کرا خواسته کارش آراسته
☆ بیفزایذ از خواسته هوش ورای      تهی‌دست‌را دل نباشذ بجای
۲۴۰ ☆ توانگر برذ آفرین سال وماه      ودرویش نفرین برذ بی گناه

۲۳۱-۲۳۲ : تحفل ۹۸ ب ، تحفط ٦٥ (مهر۵۱۰) || ۲۳۳ - ۲۳٤ : تحفل ۹۰ آ ، تحفط ٤۷ (مهر ۵۰۹) || ۲۳۵-۲۳٦ : تحفل ۵٦ آ ، تحفط ۲ (مهر۵۰۷ ؛ فاقد مصراع اول بیت ۵۳۵) || ۲۳۷-۲٤۰ : تحفل ۸۹ آ ، تحفط ٤٦ (مهر۵۰۹)

۲۳۱ به از : نه از . مهر || ۲۳٤ نهاذه زبن : نهاذتن . تحفل || ۲۳۷ ( مصراع اول ) : درم مایه ورنج ودانایست . تحفل ــ درم سایه و روح دانائی است : مهر



☆ بنام نیکو گر بمیرم رواست      مرا نام بایذ که تن مرگ راست
☆ چنین گفت خسرو که مردن بنام      به از زنده دشمن بذو شاذ کام

☆ خرذمنذ گویذ خرذ پاذشاست      که بر خاص وبر عام فرمان رواست ۲٤۳
☆ خرذرا تن آدمی لشکر است      همه شهوت وآرزو چاکر است

☆ گشاذه شوذ کار چون سخت بست      کذامین بلند است نابوذه پست
☆ از انذوه شاذی دهذ آسمان      فراخی ز تنگی بوذ بی گمان ۲٤٦

☆ سگالش ببایذ بهر کار جست      سخن بی سگالش نیایذ درست
☆ بکاری که تدبیر بایذ در اوی      نشایذ گزاف انذر او کرد روی
☆ خرذمنذ بایذ که تدبیر خویش      کنذ با دل خویش صذ بار بیش ۲٤۹

☆ کرا آزموذیش وبارتو گشت      منال از گناهی که بروی گذشت
☆ برآن کت گزین بوذ مگزین دگر      وگر نه بمانی پیاذه از دوخر

☆ خرذمنذ گویذ که برعدل وداذ      بوذ پاذشاهی ودین‌را نهاذ ۲۵۲
☆ بهین کاری انذر جهان آن بوذ      که مانندهٔ کار یزدان بوذ

۲٤۱-۲٤۲ : تحفل ۸٤ آ || ۲٤۳-۲٤٤ : تحفل ۵۵ ب || ۲٤۵-۲٤٦ : تحفل ۷۵ آ ، تحفط ۳۱ (مهر ۵۰۸) || ۲٤۷-۲٤۹ : تحفل ۱۰۵ ب - ۱۰٦ آ || ۲۵۰-۲۵۱ : تحفل ۷۸ ب ، تحفط ۳۵ - ۳٦ ( مهر ۵۰۹ ) || ۲۵۲ - ۲۵۳ : تحفل ۹٦ آ ، تحفط ۵۹ ( مهر ۵۱۰ )

۲٤٦ ز تنگی : ر تنگی . تحفل || ۲۵۰ وبار : یاد . مهر || از گناهی که بروی : ار گناهی برو بر . مهر || ۲۵۱ ( مصراع دوم ) : پیاده بمانی بود ار دو خر. مهر

✿ خردمند گویذ که مرد خرذ　　بهنگام خویش اندرون بنگرذ
۲۵۵ ✿ کنذ نیکی افزون چو افزون شوذ　　وز آهوی بذ پاك بیرون شوذ

✿ تو دانی که مردم که نیکی کنذ　　کنذ تا مکافات آن بر چنذ
✿ مکافاتها چند گونه بوذ　　یکی آن که کارذ همان بدروذ

۲۵۸ ✿ شنیذم که بر شاه فرّخ بوذ　　که دستور پاکیزه پاسخ بوذ
✿ نیایذش دستور نادان بکار　　دبیران نادان نااستوار

✿ اگر راز خواهی که پنهان بوذ　　چنان کن که تدبیر باجان بوذ
۲۶۱ ✿ چو الماس کآهن ببرد همی　　سخن نیز دلرا بدرد همی
✿ زبان‌را بداریذ هرجای سست　　که تا رازتان کس نداند درست

✿ دو چشمت بفرزند روشن بوذ　　اگر چند فرزند دشمن بوذ
۲۶٤ ✿ ز پیش پسر مرگ خواهذ پذر　　تو دشمن شنیذی زجان دوست تر؟

۲۵٤ ـ ۲۵۵ : تحفل ٥٦ آ ، تحفط ۲ ( مهر ٥۰۷ ) || ۲٥٦ ـ ۲۵۷ : تحفل ۱۰۹ آ ، تحفط ۷۲ ( مهر ٥۱۱ ) || ۲۵۸ ـ ۲۵۹ : تحفل ۱۰۰ آ ، تحفط ٥٤ ( مهر ٥۱۰ ) || ۲٦۰ ـ ۲٦۲ : تحفل ۱۱٤ آ ، تحفط ۷۷ (مهر ٥۱۱) || ۲٦۳ ـ ۲٦٤ : تحفل ۸۸ آ ، تحفط ٤٤ (مهر ٥۰۹)

۲۵۵ نیکی : تکیه . تحفل || پاك : بال . تحفل || ۲٥٦ که نیکی : نیکی . تحفل || ۲۵۸ شاه : باذشاه . تحفل || ۲٦۰ تدبیر : پیوند . مهر || ۲٦۲ بداریذ هرجای سست : بدارند سست . مهر || که تا رازتان : که رازتان . تحفل ـ که تا رازمان . مهر || ۲٦٤ : خواهذ : بخواهذ . تحفل



✿ سخن کز دهان ناهمایون جهذ　　چو ماریست کز خانه بیرون جهذ
✿ نگه‌دار از او خویشتن چون سزذ　　که نزدیك‌ترا سبکتر گزد

۲٦۷ ✿ کرا محنت سخت خواهذ رسیذ　　بکمتر سخن محنت آیذ پدیذ
✿ کرا روز نیك آیذ وبخت نیك　　اگر بذ کنذ آیذش سخت نیك

✿ کسی کآورذ راز خوذرا پدیذ　　ز گیتی بکامه نخواهذ رسیذ
۲۷۰ ✿ نهفتن سزذ رازرا جاوذان　　بجان باز بایذش بستن بجان
✿ ابا دوست ودشمن نبایذ کشاذ　　بفرزند موبذ چنین کرد یاذ
✿ شمن‌را نبینی چه گویذ شمن؟　　مگو راز با یك تن از انجمن

۲۷۳ ✿ ترا گرچه دانش بگردون رسذ　　ز دانای دیگر شنوذن سزذ
✿ چه گفتند در داستان دراز　　نباشذ کس از رهنمون بی نیاز

✿ کسی کو بدانش برذ روزگار　　نه او یافه ماند نه آموزگار
۲۷٦ ✿ جهان‌را بدانش توان یافتن　　بدانش توان رشتن وبافتن

✿ هر آنکه که شذ راستیت آشکار　　فراوان بوذ مر ترا خواستار
✿ رهی کز خداوند شذ بختیار　　بر آیذش بی رنج بسیار کار

۲٦٥ ـ ۲٦٦ : تحفل ۷۳ آ ، تحفط ۲۸ ( مهر ٥۰۸ ) || ۲٦۷ ـ ۲٦۸ : تحفل ۷٥ ب ، تحفط ۳۲ ( مهر ٥۰۹ ) || ۲٦۹ ـ ۲۷۲ : تحفل ۱۱٤ آ ، تحفط ۷۸ ( مهر ٥۱۱ ) || ۲۷۳-۲۷٤ : تحفل ۷٥ آ ، تحفط ۳۱ ( مهر ٥۰۸ ) || ۲۷٥ ـ ۲۷٦ : تحفل ٦۲ آ ، تحفط ۱۱ (مهر ٥۰۸) || ۲۷۷ ـ ۲۷۸ : تحفل ۱۰٤ آ ، تحفط ٦۳ (مهر ٥۱۰ )

۲٦۷ کرا : اگر . تحفل || ۲٦۸ کرا روز : کرآرزو . تحفل || آیذ و : آیذ ز. تحفل || ۲٦۹ خوذرا : دلرا . مهر || ۲۷۲ شمن‌را : صنم‌را . مهر || ۲۷٥ یافه : باز . مهر || ۲۷٦ یافتن : تافتن . تحفل || ۲۷۷ فراوان : فروان . تحفل .

✿ تو دانی که بر درگه شهریار … بوذ خویشتن داشتن سخت کار ۲۷۹
✿ دل از هیبت شاه خیره شوذ … بذو چشم بیننده تیره شوذ

✿ شنیذم که چیزی بوذ استوار … که اورا نگهبان بوذ بی شمار
✿ مگر راز کآنگاه پنهان بوذ … که اورا یکی تن نگهبان بوذ ۲۸۲

✿ سخن گر چه باشذ گرانمایه تر … فرومایه گردذ ز کم‌پایه‌تر
✿ سخن کز دهان بزرگان روذ … چو نیکو بوذ داستانی شوذ
✿ نگین بذخشی بر انگشتری … ز کمتر بکمتر خرذ مشتری ۲۸۵
✿ وزانگشت شاهان سفالین نگین … بذخشانی آیذ بچشم کهین

✿ شنیذم که دشمن بوذ چون بلور … چو گاه شکستن نیابی مشور
✿ پس آنگه چو خواهی که اش بشکنی ۲۸۸
چنان کن که بر سنگ خارا زنی

---

۲۸۰-۲۷۹ : تحفل ۱۰۲ ب ، تحفط ٦١ (مهر ٥١٠) || ۲۸۲-۲۸۱ : تحفل ١١٤ آ ، تحفط ۷۷ (مهر ٥١١) || ۲۸٦-۲۸۳ : تحفل ۷۱ آ ـ ب ، تحفط ۲٥ ( مهر ٥٠٨ ) ؛ در تحفل بیت ۲۸٦ ظاهراً بغلط از بیت ۲۸٥ بوسیلهٔ بیتی ببحر دیگری جدا شده است || ۲۸۸-۲۸۷ : تحفل ۸۳ آ، تحفط ٤١ (مهر ٥٠٩)

---

۲۸۲ راز کآنگاه : راز بیشتر کانگاه . تحفل || ۲۸۳ کم‌پایه‌تر : کم‌سایه‌تر . تحفل || ۲۸٤ کز : کر . تحفل || نیکو : نیکی . مهر || ۲۸٥ بذخشی : بذاخشی . تحفل || خرذ : خرذ ( با کسر اول ) . تحفل || ۲۸٦ بذخشانی : بذاخشانی . تحفل || کهین : نکین . تحفل || ۲۸۷ که : که . مهر || نیابی : نیابی . تحفل || ۲۸۸ که‌اش : که ترا . تحفل || سنگ‌خارا : سنگی خارا . تحفل



✿ بدشت اندرون تشنه‌را خاك شور … نمایذ چو آب این درفشنده هور
✿ اگر برشتابذ بذو آب‌جوی … نیابذ در او آب‌جوی آب‌جوی
✿ نه مشك است هرچ او سیاهی نموذ … سیاهی نمایذ همان نیز دوذ ۲۹۱
✿ نه هرچ آیذ اندر دل ما گمان … بر آن گونه گردش کنذ آسمان

✿ خردمند گویذ که تأیید وفر … بدانش بمردم رسذ نه بزر
✿ چو دانا شوذ مرد بخشنده‌کف … مر اورا رسذ بر حقیقت شرف ۲۹٤

✿ رهی کز خداوند شذ بی نیاز … خداوندی وی نداری تو باز
✿ بجای مه است از میان مهان … کسی کو بپوشذ نیاز از جهان

✿ کنذ دشمن آهوی کوچك بزرگ … بخرگوش تو بر نهذ نام گرگ ۲۹۷
✿ چو دشمن بگفتن توانذ همی … دروغی که با راست مانذ همی
✿ چه چاره است با او بجز خامشی … ستیهندگی باشذ از بیهشی

✿ خردمند دانذ که پاکی وشرم … درستی ورادی وگفتار نرم ۳۰۰
✿ بوذ خوی پاکان وخوی ملك … چه اندر زمین وچه اندر فلك

✿ شتاب آورذ زشت نیکو بچشم … نه نیکو بوذ پاذشا زوذ خشم
✿ کرا کار با شاه بذخو بوذ … نه آزرم ونه بخت نیکو بوذ ۳۰۳

---

۲۹۲-۲۸۹ : تحفل ١١٥ب ـ ١١٦آ، تحفط ۷۹ (مهر ٥١٢) || ۲۹٤-۲۹۳ : تحفل ٦٠ ب ، تحفط ۹ (مهر ٥٠۷) || ۲۹٦-۲۹٥ : تحفل ١١٧آ || ۲۹۹-۲۹۷ : تحفل ۸۳ ب || ۳۰١-۳۰۰ : تحفل ٥٥ب || ۳۰۳-۳۰۲ : تحفل ۹۷آ ، تحفط ٦٤ (مهر ٥١٠)

---

۲۸۹ خاك : اب تحفل || ۲۹۰ شتابذ : شتابی . تحفل || آب جوی (در مصراع اول) : اب جویی . تحفل || نیابذ : نیابی . تحفل || آب جوی آب جوی . نفیسی ١۲٥١ (اصلاح) : آب چون آب جوی . مهر ـ آب جون آب جویی . تحفل || ۲۹١ هرچ او : هر جو . تحفل ـ هر چه . مهر || ۲۹۲ هرچ : هرچه . تحفل || ۲۹٥ رهی : زهی . تحفل || ۳۰۲ پاذشا : پاذشاه . تحفل

✿ بتر مرد آن کو بخوی زنان — برآیذ پس آنکه بماند چنان
✿ خردمند گویذ که زن آن بتر — که او مردخو باشذ ومردفر
۳۰۶ ✿ بس‌است‌این‌شرف‌خوی پاکیزه‌را — که ماند زن خوب دوشیزه‌را

✿ بنرمی بسی چیز کردن توان — که بستم ندانی بکردن تو آن
✿ بنرمی برآرذ بسی چیز مرد — که آن برنیایذ بجنگ ونبرد

۳۰۹ ✿ یکی پند خوب آمذ از هندوان — بر آن خستوانند ناخستوان
✿ بکن نیکی آنکه بیفکن براه — نمایندهٔ راه از این به مخواه
✿ بارزانیان ور نه ارزانیان — درم چون ببخشی ندارذ زیان

۳۱۲ ✿ برهنه بذی کآمذی در جهان — نبذ با تو چیز آشکار ونهان
✿ چنان کآمذی همچنان بگذری — خور وپوش افزون ترا بر سری
✿ خردمند گویذ که هست این‌جهان — یکی پول بر راه وما همرهان

۳۰۴-۳۰۶ : تحفل ۱۱۱آ ، تحفط ۷۵ (مهر ۵۱۱ ؛ فقط بیت ۳۰۴ وبیت ۳۰۶) || ۳۰۷-۳۰۸ : تحفل ۸۲ ب ، تحفط ٤۱ (مهر ۵۰۹) || ۳۰۹-۳۱۱ : تحفل ۱۰۷ب ، تحفط ۷۰ (مهر ۵۱۰-۵۱۱) || ۳۱۲-۳۱٤ : تحفل ۱۱٤ب ، تحفط ۷۸ (مهر ۵۱۱)

۳۰۷ تو آن : توان . تحفل || ۳۰۸ آن . (در تحفل این لغت در حاشیه اضافه شده‌است) || ۳۰۹ برآن خستوانند : که نیکان نمانند . مهر || نیکی آنکه : نیکی وانکه . تحفل – نیك وآنکه . مهر || ۳۱۱ بارزانیان ورنه : (تحفل فاقد این کلمه‌ها است) || ببخشی : ببخشش . مهر || ۳۱۲ چیز آشکار : چیزآشکارا . تحفل – چند آشکار . مهر || ۳۱۳ همچنان : آنجان . تحفل || پوش : پوشش . مهر || ۳۱٤ پول : جسر . تحفل



✿ نگهبان گنجی تو از دشمنان — ودانش نگهبان تو جاوذان ۳۱۵
✿ بدانش شوذ مرد پرهیزگار — چنین گفت آن بخرذ روزگار
✿ که دانش ز تنگی برون آورذ — چو بی‌راه گردی براهت برذ

✿ چو یاقوت بایذ سخن بر زفان — سبك سنگ لیکن بهایش گران ۳۱۸
✿ سخن تا نگوئی ترا زیر دست — زبردست شذ کز دهان تو جست

✿ چو دردل نگنجذت راز کسان — کجا گنجذ اندر دل دیگران ؟
✿ سخن کو زسی‌ودو دندان بجست — بسی ودو گوش ودل اندر نشست ۳۲۱
✿ نیایذ دگر باره زی مردمان — سخن کز دهن جست وتیر از کمان

✿ شنیذم که باشذ زبان سخن — چو الماس برّان وتیغ کهن
✿ سخن بفکنذ منبر وداررا — ز سوراخ بیرون کشذ ماررا ۳۲٤

✿ هرآن کینه کز دل بوذ خاسته — نبینذش هرگز کسی کاسته
✿ کسی‌را که دارذ نگه کارخویش — بگو کار دشمن نگه‌دار بیش

۳۱۵-۳۱۷ : تحفل ٦٦آ، تحفط ۱۸ (مهر ۵۰۸) || ۳۱۸-۳۱۹ : تحفل ٦۹آ ، تحفط ۲۲ (مهر ۵۰۸) || ۳۲۰-۳۲۲ : تحفل ۱۱۲آ، تحفط ۷٦ (مهر ۵۱۱) || ۳۲۳-۳۲٤ : تحفل ۷۱ ب ، تحفط ۲٦ (مهر ۵۰۸) || ۳۲۵-۳۲٦ : تحفل ۸۲آ، تحفط ٤۰ (مهر ۵۰۹)

۳۱٦ روزگار : هوشیار . مهر || ۳۱۷ برون : پناه . مهر || براهت برذ : براه آورذ . مهر || ۳۱۸ بر زفان : بی زفان . تحفل – بی زبان . مهر || ۳۲۱ بسی ودو : بسی درد و . تحفل || ۳۲۲ مردمان : مردان . تحفل || ۳۲۵ نگه کار : نگهدار . تحفل || دشمن : خودرا . تحفل

۳۲۷ ☆ شوذ دوست از دوست آراسته    چو با ایمنی مردم از خواسته
☆ همه چیز پیری پذیرذ بدان    مگر دوستی کآن بماند جوان

☆ خرذمند گویذ من از هر گروه    خرذمندرا بیش دیذم شکوه
۳۳۰ ☆ خرذ پاذشاهی بوذ مهربان    بوذ آرزو گرگ واو چون شبان

☆ نکوهیذه باشذ دروغ آزمای    سوی بندگان وبسوی خذای
☆ یك آهو که از یك دروغ آیذا    بصد راست گفتن نپیرایذا
۳۳۳ ☆ دروغ آب وآزرم کمتر کنذ    وگر راست گوئی که باور کنذ ؟

☆ نپایذ جهان بر تو ور پایذی    از او هر بذی کآمذی شایذی
☆ چنین آمذ وتو نخواهی چنین    بسنده نه‌ای با جهان آفرین
۳۳۶ ☆ نگردذ بکام تو هرگز روش    روش دیگر وتو بدیگر منش

☆ هرآن چیز کاندر جهان ناوری    چرا گوش داری که بیرون بری
☆ همه چیز نو هست چیز کسان    چو بیرون روی باز ایشان رسان

۳۲۷–۳۲۸ : تحفل ۷۸آ، تحفظ ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۲۹–۳۳۰ : تحفل ۵٦ آ، تحفظ ۲ (مهر ۵۰۷) || ۳۳۱–۳۳۳ : تحفل ۹٦ ب ، تحفظ ٦۳ (مهر ۵۱۰ ؛ فقط بیت ۳۳۱ وبیت ۳۳۳) || ۳۳٤–۳۳٦ : تحفل ۱۱۵ب ، تحفظ ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۳۳۷–۳۳۸ : تحفل ۱۱٦ آ، تحفظ ۸۰ (مهر ۵۱۲)

۳۲۸ بدان : بذان . تحفل || بماند جوان : بود جاودان . مهر || ۳۳۰ آرزو گرگ واو : در رمه گرگ‌را . مهر || ۳۳۱ دروغ‌آزمای : درغ‌آزمای . تحفل || ۳۳۳ آب : ارز . مهر || ۳۳٤ نپایذ : بپایذ . تحفل || ۳۳۸ نو هست : هستت ز . مهر || رسان : ز سان . مهر



☆ بوذ پاذشه مستحق‌تر کسی    که دارذ نگه چیز ودارذ بسی ۳۳۹
☆ اگر عام دارذ همی خواسته    بذان تا بوذ کارش آراسته
☆ پس این شاه‌را به که دارذ نگاه    که بر عامّه‌بر چون شبان است شاه
☆ چوخسرو ندارذ چوخواهند ازاو    حق مردمان چون گزارذ ؟ بگو ۳٤۲

☆ بهنگام برنائی وکوذکی    بدانش توان یافتن زیرکی
☆ درختی که خردك بوذ باغبان    بگرداند اورا چو خواهذ چنان
☆ چو گردذ کلان باز نتواندش    که از کژّی وخم بگرداندش ۳٤۵

☆ چنان کرد یزدان تن آدمی    که بردارذ او سختی وخرّمی
☆ برآن پرورذ کش همی پروری    بیایذ بهر راه کش آوری

☆ بذان کوش تا زوذ دانا شوی    چو دانا شوی زوذ والا شوی ۳٤۸
☆ نه‌داناتر آن کس که والاتراست    که والاتر آن کس که داناتر است
☆ نبینی ز شاهان ابر تخت وگاه    ز دانندگان باز جویند راه
☆ اگر چه بمانند دیر و دراز    بدانا بوذشان همیشه نیاز ۳۵۱

۳۳۹–۳٤۲ : تحفل ۹٤ ب ، تحفظ ۵۷ (مهر ۵۱۰) || ۳٤۳–۳٤۵ : تحفل ۸۸ ب – ۸۹آ، تحفظ ٤۵ ( مهر ۵۰۹ ) || ۳٤٦–۳٤۷ : تحفل ۸۹ ب ، تحفظ ٤٦ ( مهر ۵۰۹ ) || ۳٤۸–۳۵۱ : تحفل ٦۲ ب ، تحفظ ۱۲ (مهر ۵۰۸)

۳۳۹ پاذشه : پادشا . مهر || ۳٤۰ همی : بسی . مهر || ۳٤۱ بر چون : همچون . تحفل || ۳٤۲ چو : چه . مهر || از او : از وی . مهر || بگو : نکو . تحفل || ۳٤۳ و : بر (که بعداً کاتب حذف کرده وبجای آن «و» نوشته است) . تحفل || ۳٤٤ خردك : خرد . تحفل || ۳٤۹ که والاتر آن کس که : که بالاترست آنکه . مهر || ۳۵۰ ابر : که بر . مهر || جویند : جوبند . تحفل

☼ خرذمند گویذ که بنیاذ خوی زشرم است ودانش نگهبان اوی
☼ نکو داستان آن که خسرو بزذ گران بار بر جا بوذ خوی بذ
٣٥٤ ☼ بهشت آن کسی‌را که او نیك‌خوست که دانستن خیر مردم بذوست
☼ همه چیزهارا پسنذذ خرذ مگر تا خرذمندی وخوی بذ

☼ بنیکی شوذ چشم روشن ترا زهر بذ بوذ نیك جوشن ترا

٣٥٧ ☼ در کامگاری بگنج اندر است ره گنج جستن برنج اندر است

☼ خرذ بهتر از چشم و بینائی است نه بینائی افزون ز دانائی است ؟

☼ بهین مردمان مردم نیك خوست بتر آن که خوی بذ انباز اوست

٣٦٠ ☼ کسی که برهنه کنذ راز دوست روا باشذ ار بر درانیش پوست

☼ که مردوست‌راجاوذان پندوست به از گوهر ار چند گوهر نکوست

---

٣٥٢-٣٥٥ : تحفل ١٠٩ آ– ب ، تحفط ٧٢-٧٣ (مهر ٥١١) || ٣٥٦ : تحفل ١٠٦ ب ، تحفط ٦٩ (مهر ٥١٠) || ٣٥٧ : تحفط ٤٥ (مهر ٥٠٩) || ٣٥٨ : تحفل ٥٦ ب ، تحفط ٣ (مهر ٥٠٧) || ٣٥٩ : تحفل ١١٠ آ، تحفط ٧٤ (مهر٥١١) || ٣٦٠ : تحفل ١١٠ب . تحفط ٧٥ (مهر ٥١١) || ٣٦١ : تحفل ٧٨ ب ، تحفط ٣٥ (مهر ٥٠٩)

---

٣٥٣ بار بر جا بوذ : باد بر جالور . مهر || ٣٥٥ پسنذذ : پسند . تحفل || ٣٥٦ بنیکی : بنکی . تحفل || ٣٥٨ چشم و : چشم . مهر || ٣٦٠ که : کو . مهر || باشذ ار بر درانیش : دار وبر دار از تنش . مهر



☼ کسی کو بنیکو سخن شاذ نیست بر او نیك و بذ هر چه باشذ یکیست
☼ ز گفتار و کردار وز خوی زشت کسی ندرون خوب چون زشت کشت ٣٦٣
☼ سخن گوی هر گفتنی‌را بگفت همه گفت دانا ز نادان نهفت
☼ سخن زهر وپا زهر و گرم است وسرد
سخن تلخ وشیرین ودرمان ودرد
☼ شگفتی نباشذ که گردذ زدرد سر سرو گوژ و گل سرخ زرد ٣٦٦
☼ ز دریا همیشه گوهر ناورند یکی روز باشذ که سر ناورند
☼ بجز پیر سالار لشکر مباذ جوان هم جوان گرچه بس اوستاذ
☼ کسی کاندر اندوه گیتی فتاذ مپندار کر شاذ بینیش شاذ ٣٦٩
☼ بتر دشمنی مردرا خوی بذ کز او جان برنج آیذ وکالبذ

---

٣٦٢ : تحفل ٦٩ آ ، تحفط ٢٢ ( مهر ٥٠٨ ) || ٣٦٣ : تحفل ١١٠ آ، تحفط ٧٣ ( مهر ٥١١ ) || ٣٦٤ : تحفل ٦٨ ب ، تحفط ٢١ ( مهر ٥٠٨ ) || ٣٦٥ : تحفل ٧١ ب ، تحفط ٢٦ ( مهر ٥٠٨ ) || ٣٦٦ : تحفل ٧٧ آ ، تحفط ٣٤ ( مهر ٥٠٩ ) || ٣٦٧ : تحفل ٩٧ آ ، تحفط ٦٤ ( مهر ٥١٠ ) || ٣٦٨ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ١٦٨ ( فقط مصراع اول ) ، چاپ لوی ص ١٣١ || ٣٦٩ : تحفل ١١٥ آ ، تحفط ٧٩ ( مهر ٥١٢) || ٣٧٠ : تحفل ١١١ آ ، تحفط ٧٤ ( مهر ٥١١ )

---

٣٦٢ بنیکو : بنیکی . مهر || ٣٦٣ وز : واز . مهر || ٣٦٨ ( مصراع دوم ) : جوان هم جوان‌است گرچه بس‌استاد . قابوسنامه چاپ لوی || ٣٦٩ کاندر : کودر . مهر || (مصراع دوم) : مپندار هرگز که شادیش باد . مهر

☆ دوچیز انده از دل ببیرون برد رخ دوست وآواز مرد خرد

۳۷۲ ☆ بر هر سخن باز گویا رسد چنان کآب دریا بدریا رسد

☆ شجاع آن که دلرا شکیبا کند بآشفتن اندر مدارا کند

☆ بد اندر دل ار چند پنهان بوذ زپیشانی مرد تابان بوذ

۳۷۵ ☆ هنرها ز بدبخت آهو بوذ ز بخت آوران زشت نیکو بوذ

☆ سخن کآن نه‌برجای گویاشوذ مر آن پایگه‌را که جویا شوذ ؟

☆ که پازهر زهر است کافزون شوذ چو ز اندازهٔ خویش بیرون شوذ

۳۷۱ : تحفل ۷۸ آ ، تحفط ۳۵ (مهر ۵۰۹ ) || ۳۷۲ : تحفل ۷۲ آ ، تحفط ۲٦ ( مهر ۵۰۸ ) || ۳۷۳ : تحفل ۸٤ آ || ۳۷٤ : تحفل ۷٦ ب ، تحفط ۳۳ ( مهر ۵۰۹ ) || ۳۷۵ : تحفل ۷۵ ب ، تحفط ۳۱ ( مهر ۵۰۸ ) || ۳۷٦ : تحفط ۲٦ ( مهر ۵۰۸ ) || ۳۷۷ : راحة الانسان نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp. pers. 1325 ورق ۳٦ آ (بعد از بیت ذیل : «دل تو بهرکار هشیار باد که جویان [ کذا ؛ ظ . چونان ] شنیدم من از اوستاد» ؛ قابوسنامه چاپ نفیسی ص ٤۷ ، چاپ لوی ص ۳۷

۳۷۱ انده از دل ببیرون : از دل اندوه بیرون . مهر || ۳۷۲ باز : بار . تحفل || ۳۷٤ دل ارچند : دلت چند . مهر || زپیشانی : رپیشانی . تحفل || مرد تابان : آن بد نمایان . مهر || ۳۷۵ بخت آوران : بخت اوان . تحفل || ۳۷۷ کافزون : ارافزون . قابوسنامه چاپ لوی || شوذ ( در مصراع دوم ) : خوری . قابوسنامه چاپ لوی نسخه || چو ز : کز . قابوسنامه چاپ نفیسی ـ وز . قابوسنامه چاپ لوی



☆ چو پخته شوذ تلخ شیرین شوذ بدانش سخن گوهرآگین شوذ ۳۷۸

☆ ز دشمن بدینار و با زینهار برستن توان آزرا نیست چار

☆ بنرمی چو گردن نهذ روزگار درشتی وسختی نیایذ بکار

☆ نه دانش بوذ آهن آبدار که خشم داذن بناهوشیار ۳۸۱

☆ اگر پاذشارا تو باشی پسر همی ترس از او گر بیایذت سر

☆ چودشمن ببند اوفتذ کن‌تو زور که هرگز نگردذ رها تا بگور

☆ اگرچند خوب‌است بر کف گهر چو اورا برشته کنی خوب‌تر ۳۸٤

☆ اگر علمرا نیستی فضل بر بسختی نجستی خردمند خر

☆ چو روباه‌را کشت خواهی‌نگر نخوانی بنامش مگر شیر نر

۳۷۸ : تحفل ٦٤ آ ، تحفط ۱٤ ( مهر ۵۰۸ ) || ۳۷۹ : تحفل ۱۱۵ ب ، تحفط ۷۹ ( مهر ۵۱۲ ) || ۳۸۰ : تحفل ۸٤ آ || ۳۸۱ : تحفل ۸۳ آ || ۳۸۲ : تحفل ۱۰۳ آ ، تحفط ٦۱ ( مهر ۵۱۰ ) || ۳۸۳ : تحفل ۸۵ ب || ۳۸٤ : تحفل ۸۷ ب ، تحفط ٤٤ ( مهر ۵۰۹ ) || ۳۸۵ : تحفل ٦۲ آ ، تحفط ۱۱ ( مهر ۵۰۸ ) || ۳۸٦ : تحفل ۸۵ ب

۳۷۹ آز : وآز . مهر || ۳۸۲ پاذشا : پادشه . مهر || ۳۸۳ اوفتذ کن . نفیسی ۱۲٤۷ (ظ . اصلاح) : افتذ بکن . تحفل || ۳۸٤ کنی : کشی . مهر || ۳۸۵ بر : پر . تحفل || نجستی : نخستی . مهر

۳۸۷ ✿ بوذ دوست مردوسترا چون سپر — به از دوست مردم که باشد دگر

✿ چو زهری که آرذ بتن درگذاز — خردرا بذان گونه بگذازذ آز

✿ یلان زخم پولاذ ودست دراز — ز سر هم بپولاذ دارند باز

۳۹۰ ✿ سخن‌دان بگفت‌این‌سخن برفسوس — که دستی که نتوان بریذن ببوس

✿ زاندازه برتر مبر دست خویش — فزون از گلیمت مکن پای پیش

✿ چو ازآشتی شاذی آیذ بچنگ — خردمند هرگز نکوشذ بجنگ

۳۸۷ : تحفل ۷۸ آ ، تحفط ۳۵ ( مهر ۵۰۹ ) || ۳۸۸ : تحفل ۱۱۷ ب ، تحفط ۸۱ ( مهر ۵۱۲ ) || ۳۸۹ : تحفل ۸۵ آ || ۳۹۰ : تحفل ۸۲ ب ، تحفط ٤۰ ( مهر ۵۰۹ ) || ۳۹۱ : تحفل ۹۷ ب ، تحفط ٦٤ ( مهر ۵۱۰ ) ؛ در تحفل بعد از این بیت بلا فاصله نوشته است : «عنصری گویذ هرانکس که با باذ شاهان بکین — ستیزه کنذ مانذ اندر زمین شعر چه آنکس که بیچذ سر از شهریار — چه انکس که او دیذه خارذ بخار » ؛ بیت آخر در مهر ۵۱۰ بنام ابوشکور آمذه است ، ولی ظاهراً این بیت هم جزء شعر عنصری است و کلمهٔ « شعر » بین بیت دوم وبیت سوم بغلط نوشته شده است || ۳۹۲ : تحفل ۱۱۱ آ ، تحفط ۷٤ ( مهر ۵۱۱ )

۳۸۸ در : بر . مهر || خرذ را بذان : . . . زان . مهر || بگذازذ : بگذارذ . تحفل || ۳۸۹ یلان زخم : یلان حم . تحفل || بپولاذ : پولاذ . تحفل || ۳۹۰ ( مصراع اول ) : بگفتست داناى ایران بطوس . مهر || که دستی : ز دستی . مهر || ۳۹۱ پیش:خویش . تحفل



✿ شکیبائی وتنگ مانده بدام — به از ناشکیبا رسیذن بکام ۳۹۳

✿ جهان دیذگان‌را بنادیذگان — نکردند یکسان پسندیذگان

✿ گشایندهٔ رازهای نهان — سرانجام رسوا شوذ در جهان

✿ میانْ ایچ کس کو بگویذ نهان — ابا زن که رسوا شوذ در جهان ۳۹٦

✿ بذی همچو آتش بوذ در نهان — که پیذا کنذ خویشتن ناگهان

✿ چنان رفت دارای گنج از جهان — که درویش‌تر کس روذ در نهان

✿ سخن کاندر اوسوذ نه جز زیان — نبایذ که رانده شوذ بر زبان ۳۹۹

✿ هرآن دوست کز بهرسوذ وزیان — بوذ دوست دشمن شوذ بی‌گمان

✿ بکاهذ ز رنج تو هم رنج تو — وز آسانی آسانی وگنج تو

۳۹۳ : تحفل ۷٤ ب . تحفط ۳۰ ( مهر ۵۰۸ ) || ۳۹٤ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۳ || ۳۹۵ : تحفل ۱۱۲ آ ، تحفط ۷۵ ( مهر ۵۱۱ ) || ۳۹٦ : تحفل ۱۱۳ ب ، تحفط ۷۷ ( مهر ۵۱۱ ) || ۳۹۷ : تحفل ۱۰۷ ب ، تحفط ۷۰ ( مهر ۵۱۰ ) || ۳۹۸ : تحفط ۸۲ ب ( مهر ۵۱۲ ) || ۳۹۹ : تحفل ۷۰ ب ، تحفط ۲٤ ( مهر ۵۰۸ ) || ٤۰۰ : تحفل ۷۸ ب || ٤۰۱ . تحفل ۸۸ ب ، تحفط ٤۵ ( مهر ۵۰۹ )

۳۹۳ تنگ : نیك . تحفل || ناشکیبا : ناشکیبی . تحفل || ۳۹٦ ایچ کس کو : آنچ آن کس . مهر || ابا : اما . تحفل || ۳۹۷ همچو : همچون . تحفل || نه : ِنه . تحفل || جز: جر . مهر || ٤۰۱ آسانی و : آسانی . مهر

٤٠٢ ۞ سزد گر بُری بنده‌ای‌را گلو — که آیذ خداوندیش آرزو

۞ شنیذم که آتش بوذ پاذشاه — بنزدیك آتش که جویذ پناه

۞ چنان کن که چون یافتی دستگاه — بآمرزش اندر بپوشی گناه

٤٠٥ ۞ ز من راز خویش ار نداری نگاه — نگه‌داشتن رازت از من مخواه

۞ براذر براذر بوذ دوست به — چو دشمن بوذ بی‌رگ وپوست به

۞ بتر روزگاران شمارم همه — که بر کام دشمن گذارم همه

٤٠٨ ۞ بکژّیّ وناراستی که گرای — جهان از پی راستی شذ بپای

۞ ز نیکی همه نیکی آیذ بجای — بنیکی دهذ نیز نیکی خذای

۞ چه نیکو سخن گفت دانش‌فزای — بذان کت نه کاراست کمتر گرای

٤٠٢ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۰ ، چاپ لوی ص ۱۱ || ٤٠٣ : تحفل ۱۰۱ ب ، تحفط ٥٩ ( مهر ٥۱۰ ) ؛ راحة الانسان نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp· pers· 1325 ورق ۱۹ آ ( بدون اینکه شاعر گفته باشد که این بیت را از شاعر دیگری گرفته است ) || ٤٠٤ : تحفل ۱٠٦ ب || ٤٠٥ : تحفل ۱۱۲ ب ، تحفط ۷٦ ( مهر ٥۱۱ ) || ٤٠٦ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۰۰ || ٤٠۷ : تحفل ۸٤ب || ٤٠۸ : تحفل ۱۰۳ ب ، تحفط ٦۲ ( مهر٥۱۰ ) || ٤٠۹ : تحفل ۱۰۷ آ ، تحفط ٦۹ (مهر ٥۱۰ : فقط مصراع اول ) || ٤۱۰ : تحفل ۷٦ ب ، تحفط ۳۳ ( مهر٥۰۹)

٤٠۳ که جویذ : چه جوید . راحة الانسان || ٤٠۸ ناراستی : نازاستی . مهر || پی : بی . تحفل || ٤٠۹ همه نیکی : همه نیك . تحفل || بنیکی : بینکی . تحفل || ٤۱۰ نه کار : زکار . تحفل



٤۱۱ ۞ گر ازجهل یك فعل خوب‌آیذی — مر اورا ستاینده بستایذی

۞ چو بر کار نابوذه انده بری — بوذ تلخ‌تر هر چه خوشتر خوری

۞ جهان آب شوراست چون بنگری — فزون تشنه‌ای گر چه بیشش خوری

٤۱٤ ۞ چه دینار و چه سنگ زیر زمی — هر آنکه کز او نایذت خرّمی

٤۱۱ : تحفل ٦۷ آ ، تحفط ۱۹ ( مهر ٥٠۸ ) || ٤۱۲ : تحفل ۷۳ ب || ٤۱۳ : تحفل ۱۱٥ آ ، تحفط ۷۹ ( مهر ٥۱۲ ) || ٤۱٤ : تحفل ۱۱۷ آ ، تحفط ۸۰ ( مهر٥۱۲)

٤۱۱ آیذی : آمذی . تحفل || ٤۱۲ انده : اندوه . تحفل || ٤۱۳ گر چه : چند . مهر

## (ضمیمه)

✿ کولی تو از قیاس که گر بر کشذ کسی
یك کوزه آب از آن بهمان تیره میشون

✿ بردل مکن مسلّط گفتار هرلتنبر هر گز کجا پسندذ افلاك جز ترا سر ؟

✿ از چه توبه نکنذ خواجه که هر جا که بوذ
۴۱۷ قدحی می بخورذ راست کنذ زوذ هراش

✿ چنان بگریم گر دوست بار من ندهذ
که خاره خون شوذ اندر شخ وزرنگ زگال

✿ با نعمت تمام بدرگاهت آمذم امروزباگرازی وخوبی همی روم (؟)

۴۲۰ ✿ بکاویذ کالاش‌را سر بسر که داند که چه یافت زر وگوهر؟

✿ جوان بوذم وپنبه فخمیذمی چو فخمیذه شذ دانه بر چیذمی

---

۴۱۵ : منسوب به لبیبی ( لفج ، لفی ، بلغت « کول » ) ، عنصری ( لفت ) ، ابو شکور ( فم ، فش ) || ۴۱۶ منسوب به شاکر بخاری ( لفت ، فش ، بلغت « لتنبر » ) ، ابو شکور ( فم ، فر ) || ۴۱۷ : ر . ك . شهید بیت ۳۷ || ۴۱۸ : منسوب به منجیك ( لفج ، لفی ، لفت ، بلغت « زرنگ » ) ، ابو شکور ( فج ، فش ) ، بی نام شاعر ( فم ) || ۴۱۹ : منسوب به «فاخر» یا «فاخری» (لفت بلغت «گرازه» ، فش بلغت «گوازه») ، ابو شکور (فم بلغت «گراز» ) || ۴۲۰ : منسوب به عنصری ( لفج ، لفت بلغت « کاو » ) ، ابو شکور ( لفی ) || ۴۲۱ : منسوب به طیان ( لفت بلغت « فخمید » ) ، خجسته (فم ، فر) ، رودکی ( نفیسی ۱۱۰۳ از روی فرهنگی که سروری مأخذ آن بوده است ) ، ابو شکور ( نفیسی ۱۱۰۳؛ مأخذ ؟ )

# ابوشعیب

## ( قصائد ، غزلیات ، قطعات )

شاکر نعمت نبوذم یا فتی تا زمانه زن مرا ناگاه کوست

گر زآنکه بپیراستهٔ شهر در آئی پیراسته آراسته گردذ ز رخانت

دوزخی کیشی بهشتی روی وقد آهو چشمی حلقه‌زلفی لاله خد ۳
لب چنان کز خامهٔ نقّاش چین بر چکذ برسیم از شنگرف شد
گر ببخشذ حسن خوذ بر زنگیان ترك را بی شك‌زرنگ آیذ حسد
بینی او تارکی ابریشمین بسته بر تاری زابریشم عقد ۶
از فروسو گنج واز برسو بهشت سوزنی سیمین میان هر دو حد
. . .
سلسله جعدی بنفشه عارضی کش فریذون افدر و پرویز جد

---

۱ : / کوست ، کوس / لفج ، لفت ( ع فاقد ) ، فم ، فش ، فق ـ رمل || ۲ : / پیراسته / لفت (فقط در ن) ـ هزج || ۳-۷ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس) || ۸ : / افدر / لفت (فقط در نح)

---

۲ پیراستهٔ شهر درآئی . اصلاح دهخدا (لغتنامه) : پیراسته‌ای شهر وسرای . لفت || زرخانت . اصلاح دهخدا (لغتنامه) : از جانت . لفت || ۳ کیشی : کیش . مف ـ گیتی . اته || روی و: روی . اته || ۴ خامهٔ : خانهٔ . لاس || برچکذ بر سیم از : برچکد از سیم بر . لا ـ بر جگر از سیم بر . اته ـ بر زده برسیم از . عر ـ بر زده برمشك از . مف || شنگرف : شکرف . لاس (اته) || ۵ ز زنگ : بزنگ . مف || ۶ او تارکی : آن تارك . عر ، لا ـ آن تازك . اته || بسته برتاری ز : بسته بر تازی ز . لاس ـ بسکه از تاری بر . عر ، مف || ۷ حد : خد . لاع س || ۸ کش فریذون : کت سیاوش . فم

۹ اگر دیذه بگردون بر گمارذ — ز سهمش پاره پاره گردذ آور

ای عاشق دلسوز وزکام دل خوذ دور
می نال وهمی چاو که معذوری معذور

جهان شذه فرتوت چو پاغنده‌سر وگیس
کنون گشت سیه موی و بدیذه شذ جمّاش

☆ شگفت نیست اگر کیغ چشم من سرخ است
بلی چو سرخ سرخ بوذ اشك سرخ باشذ کیغ ۱۲

دلمان چو آب باذی تنمان بهار باذی
از بیم چشم حاسد کش کرده باذ باهك

۹ : ٪ آور / فج ، فم ، فر ، فش ـ هزج || ۱۰ :/چاو / لفچ ، لفی ، لفت (س‌فاقد) ، فحل : عر ـ هزج || ۱۱ : / پاغنده / لفچ ، لفی ، لفت ( فقط در ن ) ـ هزج || ۱۲ : / کیغ / لفچ ، لفی ، لفت ( ع وس فاقد ) ، فحم ، فم ( منسوب به ابویوسف هروی ) ، فش ـ مجتث || ۱۳ : / باهك ، پاهك / لفچ ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فحمپ ، فش ـ مضارع

۹ سهمش : بیمش . فج ، فش || ۱۰ دلسوز : مهجور . لفچ ، لفی || چاو : جاو . لفی ـ خاو. عر || ۱۱ جهان : جهانی . لفچ || پاغنده سروگیس : پاغندهٔ سرگین . لفچ ـ پاغنده سر کن. لفی || گشت : کشته . لفی || سیه موی : سه موی . لفچ اصل || بدیذه شذ : بدیده شده . لفی ـ بدیذه شذه . لفچ اصل ـ عروسی شد . لفت || ۱۲ اگر : گر از . لفچ ، لفی || من سرخ است : باشد سرخ . فم ـ بود احمر . دشیشه || بلی : یکی . لفچ ، لفی || ۱۳ دلمان . دل‌آن . فش || باذی : با می . لفچ ، لفی، فحن ـ پای . فش || تنمان : سمان . لفچ اصل ـ پیمان . لفی ـ تن چون . لفت ن ، فحن ، فش || چشم : خشم . لفچ ، لفی || کرده باذ . لفت ن : کنده باد . فحن ، فش



توئی آراسته بی آرایش — چه بکرباس وچه بخز یکون

در کارها بتا ستهیذن گرفته‌ای — گشتم زتو ستوه من ازبس که بستهی ۱۵

## ( مثنوی ببحر رمل )

افشرهٔ خون دل از چشم او — ریخته پالاون مژگان فرو

۱۴ : / یکون ، یکسون / لفچ ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فم ، فر ، فش ـ مضارع || ۱۵ : / سته / لفت (فقط در ن) ـ مضارع || ۱۶ : / پالاون / فم ، فش

۱۴ توئی آراسته بی آرایش . لفت ( تصحیح قیاسی ) : تو بی آرایش آراستهٔ . لفچ ـ توبی بآرایش آراسته. لفی ـ تو بیاراسته بآرایش . فم ، فر ، فش || بکرباس : بدیبا . فم ، فر ، فش || بخز یکون : بخز ویکون . فم ، فر ـ بخرد یکون . فش ـ بخز یکسون . لفت || ۱۵ ز تو ستوه : ستوه از تو . لفت

# معروفی

## ( قصائد ، غزلیات ، قطعات )

بمکذ دائم والله بمکذ والله　　کیرتو کونش‌چون کپّه مکذ رگ‌را

این دل مسکین من اسیر هوا شذ　　پیش هزاران هزار گونه بلا شذ
٣ جاذو کی بند کرد و حیلت بر ما　　بندش بر ما برفت وحیله روا شذ
حکم قضا بوذ و این قضا بدلم بر　　محکم‌ازآن شذکه یار یارقضا شذ
هرچه بگویم زمن‌نگر که تگیری　　عقل جذا شذ زمن که یارجذا شذ

٦ بار خذا بعبدلی‌را چه بوذ　　کز پس پیران سر دیوانه شذ ؟

خون سپیذ بارم بر دو رخان زردم
آری سپیذ باشذ خون دل مصعّد

١ : / کپه / لفت ( ع فاقد ) ـ رمل || ٢ـ٥ : مع ١٠٥ ـ منسرح || ٦ : مع ٢٣٠ ـ سریع ؟ || ٧ : یتیمة الدهر ثعالبی چاپ دمشق جلد ٣ ص ١٦٤ ـ مضارع

١ والله بمکذ والله : خواجه بمکد . نفیسی ١٢٩٧ (مأخذ ؟) || کونش : رانش . لفت ن || کپه مکذ رگ‌را . لفت ( تصحیح قیاسی ) : کبه من کدا . لفت ن ـ کبد مکد مزد کرا . لفت س || ٢ پیش : بیش . مع || ٣ جاذوکی : جادوکه . مع نسخه || ٥ بگویم : بگفتم . مع نسخه || ٦ پیران . مع نسخه : بیران . مع ـ بیرانه . مع نسخه ـ پیرانه . مع نسخه || ٧ مصعد . نفیسی ١٢٩٤ : معد . یتیمة الدهر چاپ دمشق



بستهٔ حریر دارذ و وشی معمّدا　　ازنقش‌و ازنگارهمه جوی‌وجویبار

آواز تو خوشتر بهمه روی　　نزدیك من ای لعبت فرخار ٩
ز آواز نماز بامدانین　　در گوش غمین مردم بیمار

همی زآرزوی کیر خواجه‌را که خوان
بجز زونج نباشذ خورش بخوانش بر

ایستاده میان گرمابه　　همچو آسغده در میان تنور ١٢

یك پای لنگ‌ویك دست شل　　یك چشم کور و یك چشم کاژ ١٣

کافر نعمت بسان کافر دین است　　جهد کن وسعی وکافر نعمت کش ١٣آ

یاذ ناری پذرت‌را که مدام　　که پلنگمش چذی و که خنجك

٨ : / بسته ، پسته / لفج ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد ؛ ترتیب دو مصراع مقلوب) ـ مضارع || ٩ـ١٠ : مع ٢٢٠ـ هزج || ١١ : / زونج / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ـ مجتث || ١٢ : / آسغده / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ١٣ : / کاژ / لفج ، لفی، لفت (ع‌فاقد) ، فحم ، فم ، فر، فش ، فق (باتغییرات ؛ جزء شاهنامه دانسته)ـ متقارب || ١٣ آ : تبقف ص ٤٦٧ ، تبقن ص ٥٦٨ ـ منسرح || ١٤ : / خنجك / لفج ، لفی ، لفت (ع وس فاقد ؛ در ن بی نام شاعر) ، فش ـ خفیف

٨ و وشی : وشی . لفی ـ وسی . لفج اصل || معمدا : مغمدا . لفت ـ بعمدا . لفی || جوی وجویبار : خوب وچون بهار . لفج ، لفی || ٩ روی : رویی . مع || ١٠ نماز : نماند . مع || مردم . مع نسخه : مرد . مع || ١١ ز : از . لفج اصل ، لفی || که خوان : ( در لفج اصل ولفی نیست) ـ [ کر خوان] . لفج || بخوانش : بخانش . لفی ـ بخاش . لفج اصل || ١٢ ایستاده : استاده . لفی || همچو : چون . لفی || ١٣ شل : لنگ . لفت ، فم || ١٣آ جهد : جهدی . تبقن (وزن رباعی) || سعی و : سعی ر . تبقن نسخه || (مصراع دوم) : جهد کن وسعی کن بکشتن کافر . تبقن نسخه || ١٤ یاذ ناری : یاذت آور . لفج ، لفی || پلنگمش چذی : بلنکش جذی . لفج اصل ـ ملمکش جذی . لفی ـ تنکس چدی . لفت ن ـ بتنکش بدی . فش

چو کلاژه همه دزدند و ربابنده چو خاذ
۱۵ شوم چون بوم وبذآغال چو دمنه همه سال

من شست ببحر درفگندم    ماهی برمیذ و برد شستم

دوست با قامت چون سرو بمن بر بگذشت
تازه گشتم چو گل وتازه شذ آن مهر قدیم
وآن دو زلفین بر آن عارض او گوئی راست
۱۸ بگل سوری بر غالیه بفشاند نسیم
گشت برگشت سیه جعد چو عین اندر عین
تاب برتاب سیه زلف چو جیم اندر جیم
مردمان گویند کاین عشق سلیم است آری
بزبان عربی مار گزیده است سلیم
من همی خندم بجائی که حدیث تو کنند
۲۱ واندرون دل دردی که نه الله علیم

. . .

۱۵ : / کلاژه / لفچ ، لفی ، لفت ( ع و س فاقد ) ، فحم ، فش ـ رمل || ۱٦ : / شست / لفچ ، لفی ، لفت (فقط در س) ـ هزج || ۱۷-۲۱ : لا (فقط در ع) ؛ ۱۷-۱۹ : مف ـ رمل

۱۵ چو کلاژه : همه کلاژه . لفی || دزدند : در کار . لفت ن || شوم : همه . لفچ ، لفی || وبذآغال : بذآغال و . لفچ ، لفی || ۱٦ ببحر در . لفی : بهجر در . لفت س ـ بدریا فرو . لفچ (قریب) || برد : ببرد . لفچ (قریب) || ۱۸ (مصراع دوم) : بر گل خیریست («خیری» در اصل) از غالیه سرتاسر سیم . لا || ۱۹ برگشت : بر کشته . مف || جعد چو : جعد تو. مف || عین اندر عین : میم اندر میم . لاع || تاب بر : گشت بر . لا ـ گشت بر . مف || زلف چو : زلف تو . مف || ۲۱ بجائی : جائی . لاع



. . .
نیك پرسیذ مرا گفتا دوست
غالیه دارذ شوریذه بماسورهٔ سیم

. . .
می بر ساعدش از ساتگنی سایه فگند
گفتی از لاله پشیزه‌استی بر ماهی شیم

. . .
بخلذ دل که من از فرقت تو یاذ کنم
۲٤ چون جراحت که بذو باز خورذ گرم ستیم
سیه چشم معشوق و آن ابروان    ببردند جان و دلم هر دوان
ای آنکه عاشقی بغم اندر غمی شذه
دامن بیا بدامن من غلج بر فکن
۲۷ همه کبر و لافی بدست تهی    بنان کسان زنده‌ای سال و ماه
بدیذم من آن خانهٔ محتشم    نه نخ دیذم آنجا و نه پیشگاه
یکی زیغ دیذم فگنده در او    نمذ پاره‌ای ترکمانی سیاه

۲۲ : / شور / لفت (فقط در س) || ۲۳ : ترج ۲۵۳آ ؛ / شیم / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد)؛ مف (این بیت‌را بین بیتهای ۱۷ و۱۸ جاداده) || ۲٤ : / ستیم / فحن (منسوب به«معروف» || ۲۵ : مع ۱۸۲ ـ متقارب ؛ مطلع یا مثنوی ؟ || ۲٦ : / غلیج ، غلج / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فر ، فش ـ مضارع || ۲۷-۲۹ : / پیشگاه / لفچ ، لفی ؛ ۲۸ : لفت ( فقط در ن) ، فم ، فش ـ متقارب

۲۲ (مصراع اول ) : کذا در اصل || بماسورهٔ . نفیسی ۱۲۹۷ (اصلاح) : بناسودهٔ . لفت || ۲۳ می بر : می بر آن . لفت ـ بر . لفچ‌اصل ، لفی ـ باده بر . مف || ساتگنی : جام همی. لفت س || گفتی : کوئی . مف || از لاله پشیزه‌استی : از لاله پشیزستی . لفت ـ آن لالهٔ سیرستی . لفت ن ـ از لاله بـرشتی . لفی ـ از لا مشیرستی . لفچ‌اصل || برماهی : ازماهی . لفی || ۲٤ کنم : کنیم . فحن || خورذ : خود . فحن || ۲٦ آنکه : آنکه . فر || غمی : غمین . فر || دامن بیا : یا من بیا . فم ، فر ، فش || بدامن من : بدامن . لفچ ، لفی || غلج بر فکن : غلج بر افکن . لفچ ـ در فکن غلج . فم ، فر ، فش || ۲۸ من آن : یکی . فم ، فش || ونه : ونی . فش

۳۰ بیاستو نبوذ خلق‌را مگر بدهان ترا بکون‌بوذ ای کون بسان دروازه

☆ ز بالا فزون است ریشش رشی تنیذه در او خانه صذ دیوپای

همیشه کفش‌وپلش‌را کفیذه بینم من بجای کفش‌وپلش دل کفیذه بایستی

۳۳ ای آنکه مر عدورا صبری وحنظلی وی‌آنکه مر ولی‌را شهدی وشگّری

آنجا که پیش‌بینی بایذ موفّقی وآنجا که پیش‌دستی بایذ مظفّری

نگر زسنگ چه مایه به است گوهر سرخ
ز خستوانه چه مایه به است شوشتری

۳۶ از روذکی شنیذم سلطان شاعران کاندرجهان‌بکس‌مگرو جز بفاطمی

در جهان دیذه‌ای از این جلبی کذه‌ای بر مثال خرطومی

☆ ای ترك بحرمت مسلمانی ِکم بیش بوعده‌ها نبخسانی

۳۰ : / بیاستو / لفچ ، لفی ، لفت ( ع وس فاقد ) ، فر ، فش ـ مجتث ‖ ۳۱ : / دیوپای / لفچ ، لفی ، فق ( با تغییرات ؛ جزء شاهنامه دانسته ) ـ متقارب ‖ ۳۲ : / پل ، بل / لفچ ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فش (مصراع دوم دست خورده) ـ مجتث ‖ ۳۳-۳۴ : لا (فقط در ع ؛ «درمدیح امیر رشید عبدالملك بن نوح بن نصر») ، مف ـ مضارع ‖ ۳۵ : / خستوانه / لفچ ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ـ مجتث ‖ ۳۶ : لا جلد۲ ص۶ ـ مضارع ‖ ۳۷ : / کذه / لفت ( ع و ن فاقد ) ـ خفیف ‖ ۳۸ : / بخسان / لفچ ، لفت (فقط در س ، منسوب به‌عنصری) ـ هزج

۳۰ دروازه : دره . لفچ اصل ، لفی ‖ ۳۲ پلش : بلش . لفی ‖ بینم من : می‌بینم . فم ‖ ۳۳ وی : ای . مف ‖ ۳۴ وآنجا :آنجا . مف ‖ ۳۷ از این جلبی . کذا درلفت ـ شاید «از این عجبی» (تصحیح دهخدا) ‖ کذه‌ای : کده‌ای . لفت



(مثنوی ببحر هزج مسدس مقصور)

ز پا اورنجن آن سرو نوشاذ بگل در مانده پای سرو آزاذ ۳۹

ز تو یارستن این کار دور است نه اندك دور بل بسیار دور است

(مثنوی ببحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف ؟)

☆ آن رفتن و آمذن کجا شذ ؟ کاری بنوا یکی نوا شذ

(مثنوی ببحر خفیف)

حاکم آمذ یکی بغیض وشبشت ریشکی گنده وپلیذك وزشت ۴۲

آن نگار پریرخ زیبان خوب‌گفتار ومهتر خوبان

دست فالی که جود او کرده گرد از بحر وکان بر آورده

۳۹ : / پا اورنجن / فم ، فش ‖ ۴۰ : / یارستن / فم ، فر ، فش ‖ ۴۱ : / نوا / لفت (فقط در ن ، منسوب به ازرقی ) ، فم ، فش ؛ واژه نامهٔ شمس فخری ، چاپ کیا ، تهران ۱۳۳۷ ، ص ۱۷ ‖ ۴۲ : / شبشت / لفچ ، لفت ( ع فاقد ) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ‖ ۴۳ : / زیبان / لفت (ع‌فاقد) ، فم ، فر ‖ ۴۴ : / دست فال ، دست لاف / فم ، فر ، فش

۴۰ دور بل : بلکه آن ـ فش ‖ ۴۱ کاری : کار . شمس فخری چاپ کیا ‖ یکی : چه بی . فم ، فش ، شمس فخری ‖ ۴۲ آمذ : آید . فش ‖ بغیض : نقیص . فش ‖ ۴۳ گفتار : گفتار و . فر ‖ ۴۴ دست فالی : دست لافی ؛ فش ‖ کرده : کردست ـ فش ‖ آورده : آوردست . فش

## (ضمیمه)

۴۵ ٭ زگنجه چون بسعادت نهاذ روی براه
فلك سپرد بذو گنج وملك وافسر وگاه

۴۵ : از ابیات معزی (دیوان معزی ، چاپ‌اقبال ، تهران ۱۳۱۸ ش ، ص۶۹۰ بیت۱۵۸۶۸) ؛ منسوب به معزی در فش (بلغت «گاه») ، وبه معروفی در فم

# صانع (؟) بلخی

خان غم تو پست شذه ویران باذ — خان طربت همیشه آباذان باذ
همواره سر کار تو با نیکان باذ — تو میر شهید ودشمنت ماکان باذ

۱–۲ : تس ۳۲۴ ، تسپ ورق ۱۵۲ ب – رباعی

۲ سر : سری . تس ، تسپ

## بلعمی

درنده چو شیران دمنده چو ثعبان
درفشان چو خسپی درخشان چو آذر

چون برافروزی رخ‌از بادهٔ‌کله سازی یله
دستهایم شیك گردذ پایهایم شیشله

۱ : / خسپی / فج ـ هزج ‖ ۲ : / شیشله / فج ، فر (بی‌نام شاعر) ـ رمل

## دقیقی

### (قصائد ، غزلیات ، قطعات)

کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین
می‌گردان که جهان یاوه و گردان استا

☆ از آنکه مدح تو گویم درست گویم وراست
مرا بکار نیایذ سریشم و کبدا

امیرا از برای مدحت تو — شذه عمر عزیزم زوذ ویدا ۳
ای خسرو مبارك یارا کجا بوذ — جائی که باز باشذ پرّیذ ماغ‌را
تیر تو از کلات فروذ آورذ هزبر — تیغ تو از فرات برآورذ نهنگ‌را
شفیع باش برِ شه مرا بذین زلّت — چو مصطفی بِرداذار بر روشنان‌را ۶

۱ : / کی / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ رمل ‖ ۲ : / کبد ، کبدا / لفج ، لفی ، لفت (ن فاقد) ، فم ، فر ( فقط مصراع دوم ) ، فش ؛ در دانش‌نامهٔ قدرخان این بیت به‌رودکی منسوب است (ر . ك . رودکی وزمان او ، استالین‌آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۱۳) ـ مجتث ‖ ۳ : / ویدا / صحاح الفرس بقول فرهنگ نظام (ر . ك . برهان قاطع جلد ٤ ص ۲۲۹۷ ح ۲ ) ؛ مقایسه کنید بیت ۲۲۷ ـ هزج ‖ ٤ : / ماغ / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ، فش ـ مضارع ‖ ٥ : / کلات / لفج ، لفی ، لفت ، فم ، فش ، فق ـ مضارع ‖ ٦ : / بر روشنان ، بر بروشان ، بر پروشان ، بروشان / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ـ مجتث

۱ یاوه : یافه . لفت ن ‖ ۲ از آنکه : ار زانکه . لفی ‖ تو گویم : نکویم . لفج ، لفی ‖ وراست : راست . لفج ‖ مرا : چرا . لفج ، لفی ‖ ٤ پریذ : برند . لفی ‖ ٥ فروذ : فرو . لفی ‖ تیغ تو : تیغت . لفج اصل ‖ نهنگ‌را : برون نهنگ . فش ‖ ٦ بر روشنان‌را : مر روشنان‌را . لفی ـ بر پروشان‌را . فم ، فش ـ بر بروشان‌را . فحل ، فج ، فر

من جاه دوست دارم کآزاده زاده وم
آزادگان بجان نفروشند جاه‌را

گرچه تشتررا عطا باران بوذ  مر ترا دُرّ و گهر باشذ عطا

۹ ایا شاهی که ملك تو قدیمی  نیاکت برد پاك از اژهراکا

. . .

✿ خذنکش بیشه‌برشیران قفص کرد  کمندش دشت بر گوران خباکا

. . .

✿ چنان اندیشذ اواز دشمن خویش  چو باز تیزچنگال از کراکا

. . .

۱۲ که‌یارذ داشت بااوخویشتن راست؟ نبایذ بوذ مردم‌را هزاکا

۷ : ترج ۲۴۷آ ـ مضارع || ۸ : / بشتر / فم (بی نام شاعر) ، فش ؛ / تشتر / فش ـ رمل || ۹ : / اژهراك ، اژدهاك / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فحم ، فم ، فش ـ هزج || ۱۰ : / خباك / لفج ، لفی، لفت (فقط در س) ، فحم ، فم ، فر، فش ؛ منسوب به‌رودکی در لغت فرس نسخهٔ کیا (ر . ك . نفیسی در مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران جلد ۶ دفتر ۳ـ۴ ص ۳۷) || ۱۱: / کراك / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فج (بی‌نام شاعر) . فم ، فر (منسوب به شمس فخری) ، فش || ۱۲ : / هزاك ، هژاك / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ، فر ، فش ، فق

۸ گر : هر . فش ( بلغت «تشتر» ) || تشتر : بشتر . فم ، فش (بلغت «بشتر») || باران بوذ : همان آبست . فش (بلغت «بشتر») || (مصراع دوم) : مر تو از زر وگوهرست عطا . فش (بلغت «بشتر») || ۹ شاهی : شاها منی . لفج || قدیمی : قدیمست . لفت س ، فم ، فش || نیاکت برد پاك : نیاکت برد باك . لفج ، لفت ـ نیابت برد تخت . لفت س ـ نیابت برده تخت . فم ـ بناکت برده پاك . فحم ـ نه باکت بردهٔ ناك . فش || از اژهراکا : از اژهراك . لفج اصل ـ اژهراکا . لفی ، فش ـ از اژدهاکا . لفت ـ اژدهاکا . فم || ۱۰خذنکش : زکلکش . لفج ، لفی ـ کمندش . نفیسی در مقالهٔ مذکور || قفص کرد : قفص شذ . لفج ، لفی ـ کند تنگ . فم ، فر ـ کند تنگ . فش || کمندش : فیلکش . نفیسی در مقالهٔ مذکور || بر گوران : بر شیران . لفج اصل ـ برگردان . نفیسی در مقالهٔ مذکور || ۱۱ خویش : خود . لفی ، فج || چو : که . لفت س ، فم ، فش || چنگال : دندان . فش || ۱۲ (مصراع اول) : بباید داشت دایم خویش‌را راست . فم ، فر ، فق || هزاکا : هژاکا . فش



مکن ای روی نکو زشتی با عاشق خویش
کز نکورویان زشتی نبوذ فرزاما

مهرگان آمذ جشن ملك افریذونا  آن کجا گاو نکو بوذش برمایونا

۱۵ ✿ خلقانش کرد جامهٔ زنگاری  این تند و تیز باذ فروذینا

ابو سعد آنکه از گیتی از او بر گشته شذ بذها
مظفّر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا

. . .

یکی صمصام فرعون‌کش عدو خواری چو اژدرها
که هرگز سیر نبوذ وی از مغز و از دل اعدا

. . .

۱۳ : / فرزام / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ، فق ـ رمل || ۱۴: / برمایون ، پرمایون / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فحل ، فر ، فش ؛ مف ـ رمل || ۱۵ : / باد فرودین / لفت (ع فاقد ؛ در نح منسوب به‌دقیقی ؛ در س منسوب به‌یوسف عروضی) ، فم (منسوب به‌یوسف عروضی) ، فش (ایضاً) ـ مضارع || ۱۶ : / پروا / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ـ هزج || ۱۷ : / اژدرها / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فج ، فم

۱۳ نکو : نیکو . فق || عاشق خویش : عاشق . فق || کز : کر . فر || نکورویان : نکوروئی . فم ، فر ، فق || فرزاما : فرزامی . فج || ۱۴ نکو بوذش : بکو بوذش . لفج اصل ـ خوشش بودی . مف || برمایونا : پرمایونا . لفت ـ تام برمایونا . لفی || ۱۵ فروذینا : فوردینا . فم ، فش || ۱۶ از گیتی از او بر گشته شذ بذها : از گیتی بدو بر گشته شد بدها . فحم ، فم ـ از گیتی برو بر بسته شد دلها . لفج ، لفی ـ گیتی‌را مصون کرد از همه بدها . لفت س || ۱۷ صمصام : همصام . لفی || فرعون : اعدا . فج ، فم || وی : او . فم

...

جمال گوهر آگینت چو زرّین قبلهٔ ترسا
گهر بمیان زرّ اندر چنانچون زر بوذ رخشا ۱۸

...

یکی حال از گذشته دی دگر از نامذه فردا
همی گویند پنداری که وخشورند یا کندا

دل برد و چون بدانست کم کرد ناشکیبا
بگریخت تا چنینم دیوانه کرد و شیذا

...

تأویل کرد دانا از مذهب نغوشا
از زردهشت کو بوذ استاذ پیش دارا ۲۱
باز آمذند و گفتند آن امّتان موشا
کایزد بذ آن نه موشا بر کوه طورسینا

...

۱۸ : / رخشا / لفچ ، لفی ، لغت ( ع فاقد ؛ س [یا ن ؟ ر . ك . نسخه بدلها] فاقد ) ، فحل ، فش || ۱۹ : / وخشور / لغت ( فقط در نح ) ، فم ، فش || ۲۰ : / شیذا / لفچ ، لفی ، لغت ( ع و ن فاقد ) ـ مضارع || ۲۱ : / نغوشا / لفچ ، لفی ؛ ۲۱ـ۲۲ : / نغوشا / لغت (ع فاقد ؛ بیت ۲۲ فقط در س) ؛ از لحاظ معنی این دو بیت مناسب هم نیستند وبعید نیست که در قصیده پشت سر هم جا نداشته باشند

۱۸ آگینت چو زرین : آگینت چون ژی . لغت س [یا ن ؟] ـ آگینست چون زی . فحل ، فش || زر : وزر . فحل || گهر بمیان زر اندر چنانچون : میان زر گهر اندر چنانکه . لغت س [ یا ن ؟ ] || زر بوذ : کوکب . لغت س [یا ن ؟] ، فحل ، فش || ۱۹ نامذه : ماندهٔ . فش || کندا : کنذا . لغت || ۲۰ برد و : برد . لغت || بدانست : ندانست . لغت س || کم : که کم . لفچ ، لفی || ۲۱ تأویل : تا میل . لغت (ظ . از روی ن) || دانا : با ما . لغت (ظ . از روی ن) ـ موبذ . لفچ ، لفی || از : کز . لفچ ـ کر . لفی ـ آن . لغت (ظ . از روی ن ) || کو بوذ : گوید . لغت س ، لفی ـ گفتست . لفچ || استاذ : استاد . لفچ || دارا : دانا . لغت س



...

شاذیت باذ چندانك اندر جهان فراخا
تو با نشاط وراحت با رنج ودرد اعدا

جز از ایزد توام خداوندی کنم از دل بتو بر افدستا ۲٤

...

تشتر راذ خوانمت شرك است او چو تو کی بوذ بگاه عطا؟

☼ ای از ستیهش تو همه مردمان بمست
دعویت صعب ومنکر ومعنیت خام وسست

می صافی بیار ای بت که صافیست جهان از ماه تا آنجا که ماهیست ۲۷
چو از کاخ آمذی بیرون بصحرا کجا چشم افگنی دیبای رومیست
بیا تا می خوریم وشاذ باشیم که هنگام می وایّام شاذیست

۲۳ : / فراخا / لفچ ، لفی ، لغت ( ع و س فاقد ) ، فحمپ || ۲٤ : / افدستا / لغت ، فج ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ۲۵ : / بشتر / لغت ( فقط در س و نح ) ، فش || ۲٦ : / مست / لفچ ( منسوب به لبیبی ) ، فحم ، فم ( لبیبی ) ، فش ـ مضارع || ۲۷ ـ ۲۹ : مف ، اته ( سفینه ، هفت اقلیم ) ـ هزج

۲۳ شاذیت : شاذیش . لفچ ، لفی || چندانك : چندانکه . لفی || تو : او . لفچ ، لفی || راحت : شاذی . لفچ ، لغی ـ بشادی . فحم || رنج و درد : درد و رنج . فحم || ۲٤ توام : توبی . لغت ن || جز از : جز ز . فم ـ چون جز . فر || کنم از دل بتو بر : زان کنم بر تو از دل . فم ، فر ـ زان کنم از تو بر دل . فش || ۲۵ تشتر راذ : بشتر راد . لغت ـ بشتر ، فش || شرك است : شایذ « پرگست » ( تصحیح دهخدا ، ر . ك . برهان قاطع جلد ۱ ص ۲۸۲ ح ٤ ) || او چو تو کی : چو تو کوبی . فش || ۲٦ صعب و : صعب . فم || معنیت : دعویت . فحم ، فش || خام و : سخت . فم || ۲۸ رومیست : شاهیست . نفیسی ۱۲۷۸ ( مأخذ ؟ ) || ۲۹ ایام شاذیست : روز مناهیست . نفیسی ۱۲۷۸ ( مأخذ؟ )

۳۰ خسرو روز چون حسام گرفت — شاه شب راه انهزام گرفت
۳۰آ ضوء خورشید چون پدیذ آمذ — مه پس پردهٔ ظلام گرفت
۳۰ب از رخ آفتاب باز جهان — سربسر زینت تمام گرفت

دانی که دل من که فگندست بتاراج
آن دوخط مشکین که پدیذ آمذش از عاج

ناسزا را مکن آیفت که آبت بشوذ — بسزاوار کن آیفت که ارجت دارد

۳۳ چنانکه چشمه پدیذ آورذ کمانه ز سنگ
دل تو از کف تو کان زر پدیذ آرذ

وآن حرفها خطای کتاب او — گوئی حروف دفتر قسطا شذ

☆ ای خسروی که نزد همه خسروان دهر
بر نام ونامهٔ تو نوا وفرسته شذ

...

۳۶ ناهیذ چون عقاب ترا دیذ روز صید
گفتا درست هاروت از بند رسته شذ

۳۰-۳۰ ب : تا ه ص ۱۱۰ || ۳۱ : عر ، مف ؛ / تاراج / لفچ ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فش ـ هزج || ۳۲:/آیفت / لفچ ، فحمپ ( غلط ) ـ رمل || ۳۳ : / کمانه / لفچ ، لفت ( ع فاقد ) ، فحل ، فج ، فر ، فش ـ مجتث || ۳۴ : / قسطا / لفچ ، لفی ـ مضارع || ۳۵ : / فرسته / لفچ ، لفت ( فقط در س ، منسوب به لبیبی ) ـ مضارع || ۳۵ : / ناهیذ / لفت ( ع فاقد )

۳۱ آمذش : آبدش . فحم ـ آمده . عر ، مف || ۳۲ مکن : تکنی ، لفچ اصل || کن : کنی . لفچ اصل || ۳۳ ز سنگ : و سنگ . لفچ اصل || آرذ : آورد . فحپ ، فج || ( مصراع دوم ) : کف تو از دل کان زر پدید می آرد . فر || ۳۴ حرفها . لفچ (؟) : حرفهای . لفچ اصل ، لفی || ۳۵ شذ : سوذ . لفچ || ۳۶ ( مصراع دوم ) : گفتا هروت از بند رها شد . لفت س



شب سیاه بذان زلفکان تو مانذ — سپیذ روز بپاکی رخان تو مانذ
عقیق‌را چو بسایند نیك سوذه گران — که آبدار بوذ با لبان تو مانذ
ببوستان ملوکان هزار گشتم بیش — گل شکفته برخسارکان تو مانذ ۳۹
دوچشم آهو ودونرگس شکفته ببار — درست وراست بذان چشمکان تو مانذ
کمان بابلیان دیذم وطرازی تیر — که برکشیذه شوذ بابروان تو مانذ
ترا بسروین بالا قیاس نتوان کرد — که سرورا قد وبالا بذان تو مانذ ۴۲

دفلیست دشمن من ومن شهد جان نواز
چون شهد طعم حنظل وخوره کجا بوذ ؟

گمان مبر که مرا بی‌تو جای هال بوذ
جز از تو دوست گرم خون من حلال بوذ

ای امیرشاه زاده خسرو دانش پژوه — ناپژوهیده‌سخن‌را طبع‌تدبیر آن بوذ ۴۵

۳۷-۴۲ : مع ۱۱۹-۱۲۰ (و ر. ك . مع ۱۲۰ س ۱۳-۱۷ ) ـ مجتث || ۴۳ : / خوره / لفت ( فقط در نح ) ـ مضارع || ۴۴ : / هال / لفچ ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ،فحم ، فم ، فش ـ مجتث || ۴۵ : / پژوه / لفچ ، لفی ـ رمل

۳۷ شب : شبی . مع نسخه || ( مصراع دوم ) : سفید روز بپاکی بدان رخان تو ماند . مع نسخه || ۳۹ برخسارکان : بخوبی بسان . مع نسخه || ۴۱ برکشیذه : برکشیذه . مع || ۴۲ ترا بسروین : تورا سروین . مع نسخه || ۴۳ کجا : بجا . لفت || ۴۴ جز از : بجز . لفت س || دوست گرم : دوستکرم . لفچ اصل ـ دوست کنم . لفت ن ـ دوست دکر . فم || ۴۵ ناپژوهیذه : با پژوهنده . لفی

یونان که بوذ ماذر یونس ز بطن حوت
یاذی نکرد و کرد ز عصمت جهان بخوذ
تا تازه کرد یاذ اوائل بدین خویش
تا زنده کرد مذهب یونانیان بخوذ

۴۸ ✿ گویند صبر کن که تراصبر بردهذ — آری دهذ ولیك بعمر دگر دهذ
✿ من عمر خویشتن بصبوری گذاشتم — عمر دگر بیایذ تا صبر بر دهذ

بجز بر آن صنمم عاشقی فسوس آیذ
که جز بر آن رخ او عاشقی کبوس آیذ

۵۱ چرخ گردان نهانه دارذ گوش — تا ملك من ورا چه فرمایذ
زحل از هیبتش نمیداناد — که فلك‌را چگونه پیمایذ
...
صورت خشمت ار زهیبت خویش — ذرّه‌ای‌را بخاك بنمایذ
۵۴ خاك دریا شوذ بسوزذ آب — بفسرذ آفتاب وبشجایذ
...

۴۶-۶۷ : / یونان / لفت ( فقط در نح ) ـ مضارع || ۴۸-۴۹ : عر ، مف ، اته ( آتشکده ؛ در لب لباب منسوب به‌کسائی) ـ مضارع || ۵۰ :/کیوس ، کبوس / لفچ . لفی ، لفت (ع فاقد) فحم ، فم ـ مجتث || ۵۱-۵۲ : لا («در مدیح امیر رضی ابوالقاسم نوح منصور نوح نصر»؛ فقط در ع ) ، عر ـ خفیف || ۵۳-۵۴ : / شجد / لفت ( ع و س فاقد ) ، فج ، فم ، فر ( فقط بیت ۵۳ ) ، فش ؛ عر

۴۸ بعمر دگر : بعمری دگر . عر ـ بخون جگر . آتشکده ( بعضی نسخه های کتابخانهٔ ملی پاریس ) || ۴۹ خویشتن : خویش‌را . عر ، آتشکده ، اته || ۵۰ عمر: عمری . عر || کیوس: کبوس . لفچ || ۵۳ بخاك : بدهر . فج ، فم ، عر || ۵۴ آفتاب و : نار و برق . فج



...
کیست کش وصل تو ندارذ سوذ — کیست کش فرقت تو نگزایذ ؟
...
✿ تیز هش تا نیازمایذ بخت — بچنین جایگاه نگرایذ
۵۷ فرّ وافرنگ بتو گیرذ دین — منبر از خطبهٔ تو آرایذ

مثل این جای واین مکان شدید — کس ندیدست و کس نخواهذدیذ

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم — عزیز از ماندن دائم شوذ خوار
۶۰ چو آب اندر شمر بسیار ماند — زهومت گیرذ از آرام بسیار
...
از آن کردار کو مردم ربایذ — عقاب تیز بربایذ خشنسار

✿ بزلف کژولیکن بقدّ وبالا راست — بتن درست ولیکن بچشمکان بیمار
...

۵۵: / کزای / لفچ ، لفی ، لفت ( ع فاقد : در نح بی نام شاعر) || ۵۶ : / گرای / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد؛ در نح منسوب به رودکی) ، فم || ۵۷ : / افرنگ / لفت ( ع و ن‌فاقد) ، فم ، فر ( فقط مصراع اول) ، فش ـ رمل || ۵۸ : تاه‌ص ۱۵۰ ـ خفیف || ۵۹-۶۰ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ، اته (بهارستان جامی) ؛ / شمر / لفت ( ع و س فاقد ؛ بیت۵۷ ازروی لا [ پس فقط بیت ۵۸ در ن] ) ـ هزج || ۶۱:/ خشنسار ، خشینار / لفت ، فش || ۶۲ : ترج ۲۶۷ آ (منسوب به‌رودکی) ، حدائق ۳۸ (دقیقی) ، مع ۲۸۲ ( بی نام شاعر) ـ مجتث

۵۵ کش : کز . لفت ن || ۵۶ تا نیازمایذ : با نیاز مایه . لفی || ۶۰ ز هومت گیرد : عفونت گیرد . اته ـ شود طعمش بد . مف || ۶۱ از : کز . فش || خشنسار : خشینار . فش || ۶۲ ولیکن : مژلکن . مع || بالا : قامت . حدائق ، مع || چشمکان . ترج اصل ، مع ، حدائق : چشمگان . ترج چاپ آتش

. . .

٦٣ خمار دارذ وهمواره با کیار بوذ — بسا سرا که جدا کرد در زمانه خمار

. . .

چگونه بیند اعدای او قرار کنون — زمانه‌چون‌شتری‌شذهیون وایشان‌خار

. . .

اگرسرآرذ بارآن سنان اونه‌شگفت — هرآینه‌چوهمه‌خون‌خورذسرآرذ بار

. . .

٦٦ مثال طبع مثال یکی شکافه زن است — که روذ دارذبرچوب بر کشیذه چهار

. . .

مدیح تا ببر من رسیذ عریان بوذ — ازفر وزینت من یافت طیلسان وازار

زآن مرگب که کالبذ از نور — لیکن اورا روان وجان از نار

٦٩ زآن ستاره که مغربش دهن است — مشرق اورا همیشه بر رخسار

. . .

روستائی زمین چو کرد شیار — کشت عاجز که بوذ بس ناهار

برد حالی زنش زخانه بدوش — گرده‌ای چند وکاسه‌ای دو سیار

٦٣ : / کیار / لغت (فقط در ن) || ٦٤ : / هیون / لفچ ، لفی ، لغت (ع وس فاقد) || ٦٥ : مع ٣٤٦ (تقلید یك بیت رودکی ) || ٦٦ : / شکافه / لغت ( فقط در نح ) || ٦٧ : ترج ٢٨٧ ب || ٦٨-٦٩ : لا ( فقط در ع ) ، عر ، مف ـ خفیف || ٧٠-٧١ : / سیار / لغت ( فقط در نح)

٦٤ اعدای او : اعدا . لفچ اصل || شتری : شیری . لفی || هیون و : هیون ِ . لفچ || ایشان خار . لغت ( تصحیح قیاسی) : ایشان خاذ . لفچ ، لفی ـ انسان خوار . لغت نح || ٦٥ اگر س : اگر بر . مع نسخه || نه شگفت : نشکفت . مع || ٦٨ زآن : آن . مف



فتنه شذم بر آن صنم کش بر — خاصه بذان دو نرگس دلکش بر ٧٢

جاذو نباشذ از تو بتنبل سوارتر — عفریت کرده‌کاروتو زوکرده کارتر

خجسته مهرگان آمذ سوی شاه جهان آمذ
بیایذ داذ داذ او بکام دل بهر چت کر

. . .

بر افروز آذری ایذون که تیغش بگذرذ از بون
فروغش از بر گردون کنذ اجرام‌را اخگر ٧٥

. . .

سیاووش است پنداری میان شهر وکوی اندر
فریذون است پنداری بزیر درع وخون اندر

پری چهره بتی عیّار ودلبر — نگاری سرو قدّ وماه منظر

سیه چشمی که تا رویش بدیذم — سرشکم خون شذست وبر مشجّر ٧٨

اگر نه دل همی خواهی سپردن — بذان مژگان زهرآلوش منگر

وگر نه بر بلا خواهی گذشتن — بر آتش بگذر وبر درش مگذر

٧٢ : / کش / لغت ( ع و ن فاقد ) ـ مضارع || ٧٣ : / کرده کار ، کردکار / لغت ( فقط در ن ) ، فم ، فش ـ مضارع || ٧٤ : / کر ، کرّ / لغت ( ع و س فاقد ) ، فش ـ هزج || ٧٥ : / فروغ / لفچ ، لفی ، لغت ( فقط در نح ) || ٧٦ : / خوی / لفچ ، لفی، لغت (ع فاقد) ، فم ، فر ( ترتیب دو مصراع مقلوب ) || ٧٧-٨٧: مو ، مف ـ هزج

٧٣ کرده‌کار . لغت ، فم : کردکار . فش ( هر دو جا ؛ در ذیل لغت «کردکار» || ٧٢ داذ او : دار اورا . فش || ٧٥ بون : یون . لفچ ـ بون ، لفی || ٧٦ سیاووش : سیاوش . لفچ ، لغت ـ سیاوخش . فم ، فر || کوی : کو . فر || بزیر : میان . لفچ ، لفی ، فم . فر || خوی اندر : خوی . لفی ـ خواندر . فر || ٧٧ عیار و : عیار . مو || قد و : قد . موی || خواهی : خواهد . مو || ٧٩ زهر آلوش . موی : زهر آلودش . موم ـ زهر آلود . مف || منگر : بنگر . موی || ٨٠ گذشتن : گریستن . مو

۸۱ بسان آتش تیز است عشقش    چنان چون دو رخش همرنگ‌آذر
بسان سرو سیمین است قدّش    ولیکن بر سرش ماه منوّر
فریش آن روی دیبا رنگ چینی    که رشك آرذ بر او گلبرگ تربر
۸٤ فریش آن لب که تا ایذر نیامذ    ز خلد آئین بوسه نامذ ایذر
از آن شکّر لبان است اینکه دائم    گذازانم چو اندر آب شکّر
بچهره یوسف دیگر ولیکن    بهجرانش منم یعقوب دیگر
۸۷ از آن لاغر میان است اینکه عشقم    چنین فربی شذست وصبر لاغر
اگر بتگر چنو پیکر نگارذ    مریزاذ آن خجسته دست بتگر
وگر آزر چنو دانست کردن    درون از جان من بر جان آزر
۹۰ صنوبر دیذم وهرگز ندیذم    درخت سیم کش بذ سر معصفر
چنان کز چشم او ترسم نترسیذ    جهوذ خیبری از تیغ حیدر
چنان کان چشم او کردست با من    نکرد آن نامور حیدر بخیبر
۹۳ چنان برمن کنذ آن جور وبیداذ    نکردند آل بوسفیان بشبّر
چنان چون من بر او گریم نگریذ    ابر شبّیر زهرا روز محشر

۸۸-۸۹ : مو : ترج ۲٤٦ آ ، حدائق ۲۱ || ۹۰-۹٤ : مو

۸۱ بسان : میان . مو || دو رخش ، دوزخش . مف || آذر : آزر . مو || ۸۲ سیمین : سهی . موم || ۸۳ رشك : رنگ . موم|| تر بر : بربر . موم ، مف- بربر (با دو فتحه) . موی || ۸۵-۸۷. کذا در مو و مف : ظاهراً ترتیب دو بیت ۸۵ و۸٦ بدست کاتبان مقلوب شده است || ۸۷ فربی : فربه . مو||۸۸ چنو : چو تو . ترج ، موم - چنان . حدائق || پیکر : بترا . مو || ۸۹ چنو : چو تو . ترج ، موم || من : ما . ترج || بر جان : بر کور . مو || ۹۰ بذ : بر . مو || ۹۱ نترسیذ : نترسد . موی - ترسد . موم || ۹۳ جور و : جور . مو || بشبر : بشبیر. مو



مرا گویذ ز چندین شعر شاهان    ز چندین عاشقانه شعر دلبر
کم از شعری که سوی ما فرستی    نه‌ام اندر خور گفتار وز در ؟ ۹٦
مگر خوذ شعر بر من بر نزیبذ ؟    مگرخوذ نیستم ای دوست درخور ؟
ایا ناپاك وار این خواریم بس    بذین اندر نیارم سر بچنبر
چرا ننویسیم باری مدیحی    ز میر نامدار آن شاه مهتر ؟ ۹۹
کذام است آنکه گوئی روی گیتی    بیفروزذ به بوسعد مظفّر ؟
بمن ده تا بدارم یاذگاری    بپردهٔ چشم بنویسم بعنبر
بحلقهٔ زلفك خویشش ببندم    چو تعویذی فرو آویزم از بر ۱۰۲
چو نام آن نگار آمذ بگوشم    فرو باریذم از چشم آب احمر
فراقش صورتی شذ پیشم اندر    خیالی دیذمش مکروه ومنکر
بترسیذم که ناگاهان کنارم    تهی گرداند از بستان عبهر ۱۰۵
چو از من بگسلذ کی بینمش باز؟    کی آیذ این گذشته رنج را بر ؟
فرو باریذ ابر از دیذگانم    بر آن خورشیذ کش بالا صنوبر
همی بگریستم تا ز آب چشمم    چو روی یار من شذ روی کشور ۱۰۸
چو روی یار من شذ دهر گوئی    همی عارض بشویذ بآب کوثر

۹۵ : مو ، مف ||۹٦-۱۰۰ : مو ||۱۰۱-۱۰۳ : مو ، مف ||۱۰٤-۱۰٦: مو||۱۰۷-۱۱۳: مو ، مف

۹۵ ز چندین: وچندین . مو || ۹٦ اندر خور : اندر خور و . مو || وز در . نفیسی ۱۲۸۱ : ورزر . مو || ۹۸ ناپاکوار : ناباك وار . موی - ناپاك دارا . موم || این خواریم : اینجا رسم . موی - بیچاریم . موم || ۹۹ ننویسیم . نفیسی ۱۲۸۱ : بنویسیم . مو || مدیحی : نام یحی . موم || زمیر . صفا تاریخ جلد ۱ ص ٤۱۹ : زامیر . نفیسی ۱۲۸۱ - امیر . مو || ۱۰۱ یاذگاری : یادکارت . مو || پردهٔ : مژه . موی || ۱۰۳ چو : چه . مو || نام . کذا در مو ومف : شاید « نامهٔ » ؟ || ۱۰٤ صورتی شذ : شد صورتی . موی || ۱۰۵ بترسیذم : نپرسیدم . موم || عبهر : ابهر . موم || ۱۰٦ چو : چه . مو || رنج . نفیسی ۱۲۸۱ : رنگ . مو || ۱۰۹ شذ دهر : کشته است . مو

بکردار درفش کاویانی    بنفش وشی وکوفی سراسر
۱۱۱ بپوشیذه لباس فرودینی    بیفگنده لباس ماه آذر
گل اندر بوستانان بشکفیذه    بسان گلبنان باغ بربر
تو گوئی هر یکی حور بهشتیست    بدست هر یك از یاقوت مجمر
۱۱۴ بصد گونه نگار آراسته باغ    بنقش وشی ونقش مسیّر
بکاخ میر ما مانذ بخوبی    گشاذه بر همه آزادگان در
سحرگاهان که باذ نرم جنبذ    بجنباند درخت سرخ واصفر
۱۱۷ تو پنداری که از گردون ستاره    همی باریذه بر دیبای اخضر
نگار اندر نگار ولون در لون    هزاران در شذه پیکر بپیکر
بزیر دیبهٔ سبز اندر آنك    ترنج سبز وزرد از باز بنگر
۱۲۰ یکی چون حقّه‌ای اززرخفچه است    یکی چون بیضه‌ای بینی زعنبر
بنفشه زیر وز بر شاخ سوسن    چو بر دیبای زنگاری مزبّر
بشاذروان شهرازاد مانذ    که اسکندر بر او باریذ گوهر
۱۲۳ درخت سرو تازه شام وشبگیر    که ماه از بر همی تابذ بر او بر
درفش میر **بوسعد** است **گوئی**    فروزان از سرش بر تاج گوهر
. . .

۱۱۴–۱۱۵ : مو || ۱۱۶–۱۱۸ : مو ، مف || ۱۱۹–۱۲۰ : لا ( فقط در ع ) ، عر . مف || ۱۲۱–۱۲۲ : مو ( بجای ۱۱۹–۱۲۰ درمف ؛ ممکن است این دوبیت الحاق کاتبان باشد چونکه لغت «گوهر» ببیت ۱۲۴ قافیه شده است) || ۱۲۳–۱۲۴ : مو ، مف

۱۱۱ فرودینی : فوردینی . موی ||۱۱۲ گلبنان : گلستان . موم || بربر . کذا در مو : پر بر مف || ۱۱۳ بهشتیست : بهشتست : مو || ۱۱۶ نرم جنبذ : بزم جنبید . موم || ۱۱۷ تو پنداری که از : نثاری کان ز . مو || باریذه . بارید . مو || ۱۱۸ در : دُر . موی || ۱۱۹ آنك : اینك . مف || سبز و : سبز لاع || ۱۲۰ حقه ای از زر خفچه است : حقهٔ زر از حقیقت . لا ـ غنچه از زر حقیفت . عر ||۱۲۱ وز بر : و زیر . مو || چو : چه . مو || مزبّر . کذا در موم : مزبِر، کذا . درموی || ۱۲۳ شام و : شاخ . مو || بوسعد : ابو سعد . مف || از سرش: آذرش . مو || گوهر : قیصر . موی



. . .
✿ گر او رفتی بجای حیدر کرد    برزم شاه گردان عمرو عنتر
✿ نش آهن درع بایستی نه دلدل    نه سرپایانش بایستی نه مغفر ۱۲۶
. . .
یکیتی ز آب وآتش تیزتر نیست    دو جان‌اند ودو سلطان ستمگر
. . .
ترا سیمرغ وتیر گز نباید    نه رخش جادو وزال فسونگر
. . .
✿ عدورا بهره از تو غلّ وپاوند    ولی‌را بهره از تو تاج وپرگر ۱۲۹
. . .
بر آب گرم در ماندست پایم    چو در زفرین در انگشت ازهر
. . .
یکی زردشت‌وارم آرزویست    که پیشت زندرا بر خوانم از بر

۱۲۵–۱۲۶ : / سرپایان / لفچ ، لفی ، لفت ( ع فاقد ؛ در س فقط بیت ۱۲۶ ، منسوب به زینبی ) ، فحم ، ( مصراع اول بیت ۱۲۵ با مصراع اول بیت ۱۲۶ عوض شده ) ، فم (فقط بیت ۱۲۶ ؛ بی نام شاعر ) ، فر ( ایضاً ) ، فش ( ترتیب مصراعها مثل فحم ) || ۱۲۷–۱۲۸ : مع ۲۱۵ || ۱۲۹ : / پرگر / لفت ( س فاقد ) ، فج ، فر ، فش ( منسوب به اسدی) || ۱۳۰ : تس ۲۷۰||۱۳۱ : / زند / لفچ ، لفی ، فحم ، فش

۱۲۵ رفتی . فش : زفتی . نسخه های دیگر || حیدر . فش : حیدری . نسخه های دیگر || گردان : کرد آن . لفت || ۱۲۶ نش آهن : نه ز آهن . لفچ ، لفی ، فحم ، فم ، فش ـ نه جوشن . فر || سرپایانش : سرپایاش . لفی || ۱۲۷ جان : خان . مع نسخه || ۱۲۹ بهره از تو غل : از تو بهره غل . فش ـ از تو حصه غل ، فج ، فر || پاوند : پابند . فج ، فر || بهره از تو تاج : از تو بهره تاج . لفت ن ، فج ، فر ، فش || ۱۳۱ پیشت : پیشش . فحم، فش

۱۳۲ خروشان وکفك افکنان وسلیحش          همه ماردی گشته وخنگش اشقر

...

کنون کنده وسوخته خانه‌هاشان          همه باز برده بتابوت وزنبر

...

چو بیچاره گشتند وقربان جستند          بر ایشان ببخشوذ یزدان گرگر

۱۳۵ همی نو بهار آیذ وتیر ماه          جهان گاه برنا بوذ گاه زر

..

چگونه بلائی که پیوند او          نجوئی بذ است وبجوئی بتر

...

شبی پیش کردم چگونه شبی ؟          همی از شب داج تاریك تر

...

۱۳۸ درنگی که گفتم که پروین همی          نخواهذ شذ از تارکم زاستر

...

کرا روذکی گفته باشذ مدیح          امام فنون سخن در بذر
دقیقی مدیح آورذ نزد او          چو خرما بوذ برده سوی هجر

۱۳۲ : / ماردی / لفج ، لفی ، فج ، فم ، فر ، فش ـ متقارب || ۱۳۳ : / زنبر / لفت (ع وس فاقد ) || ۱۳٤ : / گرگر ، کرکر / لفت (س فاقد ) ، فم ، فش || ۱۳۵ : / زر / لفت (س فاقد ) ، فم ، فش ـ متقارب || ۱۳۶ـ۱۳۸ : مع ۲۱٤ || ۱۳۹ : لا جلد ۲ ص ٦، اته رودکی ص ٦۷۵ ( لاس ، هفت اقلیم سفینه )

۱۳٤ گشتند و: گشتند . فم || ببخشوذ : ببخشید. فش || یزدان : دادار . فم || گرگر: کرکر. فم ، فش ، || ۱۳۵ همی : همان . فم ، فش || تیرماه : تیره ماه . فم || برنابوذ : برناشود. فم ـ بر نو شود . فش ||۱۳٦ او(؟) : تو ، مع || نجوئی : بوجهی مع نسخه || بجوئی : بوجهی . مع نسخه || درنگی که : درنگی کی . مع ـ دو رنگی کی . مع نسخه || نخواهذ : بخواهد . مع نسخه || ۱۳۸ زاستر : راستر . مع || ۱۳۹ سخن در بذر : سخن ور بود . لاع ـ سخن در بود . لاس ـ سخن در بزر . تذکرهٔ میخانه نسخهٔ موزهٔ بریتانیائی Or. 3537 ورق ۵۱ ب ـ سخنور بود . اته || بوذ برده سوی هجر : بسوی هجیور بود . هفت اقلیم ( اته ) ـ کسی سوی بصره برد . اته



کیوس وار بگیرذ همی بچشم آلوس
بسان فرخ شهبا امیر روز غدیر ۱٤۱

ای فخر آل اردشیر ای مملکت‌را ناگزیر
ای همچنان چون جان وتن آثار وافعالت هژیر

تو آن ابری که ناسایذ شب وروز          ز باریذن چنان چون از کمان تیر
نباری بر کف زرخواه جز زر          چنانچون بر سر بذخواه جز بیر ۱٤٤

ای شمن آهسته باش ز آن بت بذخو
کآن بت فرهخته نیست هست نوآموز

میدانت حربگاست وخون عدوت آب
تیر اسپرغم وشنّهٔ اسبان سماع خوش

۱٤۱ : /چشم آلوس / لفج ، لفی ، لفت (فقط درنح ) ـ مجتث || ۱٤۲ : / هژیر / لفت (ع فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش ـ رجز || ۱٤۳ ـ ۱٤٤ : / بیر ، تیر / لفت (فقط در ن) ، فج ، فم (فقط بیت ۱٤٤) ، فر ، فش ـ هزج || ۱٤۵ : / فرهخت ، فهخته / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد) ـ منسرح || ۱٤٦ : / شنه / لفج ، لفی ـ مضارع

۱٤۱ کیوس واربگیرذ . لفت : کیوس ترا بگیرند . لفی ـ کیوس ترا بگیرند . لفج ـ شاید «کیوس‌وارنگرن» (اقبال درلفت) || بسان : بسال . لفت || شهبا. لفج (؟) : شه با. لفی ـ شبها . لفت || ۱٤۲ ای مملکت : وی مملکت . فش || ای همچنان : آبی چنان . فش || تن : دل . فش || ۱٤۳ باریذن : بازیدن . فش || ۱٤٤ نباری : ببازی . فش || بر : در . مف || زرخواه : دلخواه . مف || جزبیر : جزتیر : فر ـ چون بیر . فش || ۱٤۵ متن از روی لفت ن ؛ درلفج ، لفی ، لفت س : ای دل من ( ای دل زو . لفت س ) بهـر حدیث میازار کان بت فرهخته نیست ( فرهخته نی که . لفت س ) نو آموزست || ۱٤٦ حربگاست و : حربگاهست . لفج اصل ـ حربگاهست . لفی ـ شاید «بزمگاست» (ر . ك . حاشیه درقسمت ترجمهٔ فرانسه) || عدوت آب . لفی : عدوةات . لفج اصل || شنّهٔ : شیه . لفج اصل ـ شینه . لفی

۱۴۷ ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش
وی کرده جود کفّ ترا پاسبان خویش
تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان
دینار قصد کفّ تو دارد ز کان خویش

صحرای بی نبات پر از خشکی گوئی که سوخته است بابرنجك

۱۵۰ بفرّ وهیبت شمشیر تو قرار گرفت
زمانه‌ای که پر آشوب بوذ وپالاپال

☆ سپاهی که نوروز گرد آوریذ همه نیست کردش ز ناگه شجام
...
بخیزد یکی تند گرد از میان که روی اندر آن گرد گردذ نغام

۱۴۷–۱۴۸ : لا(«درمدیح امیرابوسعیدمحمدمظفرمحتاج‌چغانی» ؛ فقط‌درع) ، عر، مف ؛ دیوان معزی چاپ اقبال ص ۴۲۱ ( فقط مصراع اول بیت ۱۳۷ ؛ تضمین ) ، نفیسی ۱۲۶۶ ( تضمین ادیب صابرترمذی ؛ فقط مصراع‌اول بیت۱۴۷) ـ مضارع ‖ ۱۴۹ : / ابرنجك / لغت (فقطدر نح) ـ مضارع ‖ ۱۵۰ : / پالاپال / لفچ ، لفی ، لغت (س‌فاقد) ، فج ، فم ، فر ، فش ـ مجتث؛ در لغت از روی نسخهٔ نح بعداز این بیت بلافاصله یك بیت دیگر وجود دارد ؛ ولی آن بیت از یکی ازقصیده‌های عنصری انتخاب شده است ( ر . ك . لغتنامهٔ دهخدا بلغت « پالاپال » ودیوان عنصری چاپ ی . قریب ص۹۵ ) ‖ ۱۵۱ : / شجام / لفچ ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فج ، فش ، فق (باتغییرات ؛ جزء شاهنامه دانسته) ـ متقارب ‖ ۱۵۲ : / نغام ، نفام / لفچ، لفی،لغت (ع فاقد) ، فحم ، فم فش

۱۴۷ خویش (درمصراع اول) : ملك . لا ، مف ‖ کف : دست . مف ‖ ۱۵۰ تو : او . فش ‖ بوذ و : بود . فج ، فم ، فر ، فش ‖ پالاپال : بالابال . لفی ‖ ۱۵۱ همه : همی . لغت ن ‖ زناگه : بناگه . فج ، فش ‖ ۱۵۲ تندگرد : گردتند . لفی ـ گردونند . افچ اصل ‖ نغام : نفام . لفچ ، لفی ، لغت



که من چفته شذم جانا وچون چوگان فروخفتم
گرم بدروذ خواهی کرد بهتر رو که من رفتم ۱۵۳

بکاستم خرذ وعاشقی فزون کردم خسیس گشتم ونفس‌شریف دون کردم

فخن باغ بین ز ابر وزنم گشته چون عارض بتان خرّم

هزار زاره کنم نشنوند زاری من بخلوت اندر نزدیك خویش زاره کنم ۱۵۶

گر نه خاتوله خواهی آوردن آن چه حیله است وتنبل ودستان ۱۵۶آ

ملك آن یاذگار آل دارا ملك آن قطب دور آل سامان
اگر بینذ بگاه کینش ابلیس ز بیم تیغ او بپذیرذ ایمان
بدمّ لشکرش ناهیذ وهرمز بپیش لشکرش بهرام وکیوان ۱۵۹
...
مه وخورشیذ با برجیس وبهرام زحل با تیر وزهره بر گرزمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزذ مر ترا داذست فرمان

۱۵۳ : / چفته / لغت (فقط در س) ـ هزج ‖ ۱۵۴ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص ۲۸ـ مجتث ‖ ۱۵۵ : / فخن / لغت ( فقط در نح ) ـ خفیف ‖ ۱۵۶ : / زاره / لغت ( فقط در نح ) ـ مجتث ‖ ۱۵۶ آ : / خاتوله / فج ( بی نام شاعر ) ، فش (ایضاً) ، نفیسی ۱۲۸۴ (دقیقی ؛ مأخذ ؟ ) ـ خفیف ‖ ۱۵۷–۱۵۹ : لا ( « در مدیح امیر سعید سدید بو صالح منصور نصر [ کذا ] احمد السامانی » ؛ فقط در ع ) ، عر ، مف ؛ ۱۵۹ : / هرمز / لفچ ، لفی ، لغت ـ هزج ‖ ۱۶۰–۱۶۱ : / گر زمان / لفچ ، لفی ، لغت ( ع فاقد ؛ در ن فقط بیت ۱۶۰ ؛ در س فقط مصراع دوم بیت ۱۶۰ ومصراع اول بیت ۱۶۱ ) ، فحم ، فج ، فم ، فر ( فقط بیت ۱۶۰) ، فش

۱۵۳ که من . لغت (تصحیح قیاسی) : من . اصل ‖ ۱۵۶ آ گر نه . نفیسی : گر تو . فج ، فش ‖ آن چه حیله . نفیسی : این چه مکر . فج ، فش ‖ ۱۵۷ دارا : دارای . مف ‖ ۱۵۹ بدم : بدیذ . لغت نح ـ بپای . لا ـ بنای . عر ـ قفای . مف ‖ بپیش لشکرش : بپیش رایتش . مف ‖ بهرام : مریخ . لا ‖ ۱۶۰ برجیس وبهرام : برجیس وآسمان . لفچ اصل ـ بهرام وبرجیس . فش ‖ ۱۶۱ بر : با . فحم ، فش ‖ رانند : دارند . فج ، فش

۱۶۲ ای منظره وکاخ برآورده بخورشید　　تاکنبذ گردان بکشیذه سر ایوان

کردم روان ودلرا بر جان او نگهبان
همواره گردش اندر گردان بوند وکاوان

ز بس که آتش فتنه بدل بر افروزی　　سیاه روی وغلیظی چو فکز آتشدان
...

۱۶۵ ✿ دلت همانا زنکار معصیت دارد　　بآب توبهٔ خالص بشویش از عصیان

اکنون فکنده بینی ازترك تا یمن　　یك چندگاه زیر پی آهوان سمن

موج کریمی بر آمد از لب دریا　　ریگ همه لاله گشت از سر تا بون

۱۶۸ ✿ ای خریذار من ترا بدو چیز　　بتن وجان ومهر داذه ربون

حسودت در ید بهرام فیرون　　نظر زی تو ز برجیس فرارون

۱۶۲ : / ایوان / لفت (فقط در س) ـ هزج || ۱۶۳ : / گاو / لفت (فقط در ن) ـ مضارع || ۱۶۴ : / فکز / فج ، فم ، فر ، فش ـ مجتث || ۱۶۵ : / همانا / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ منسوب به‌خسروانی) || ۱۶۶ : مف ؛ / ترك / لفچ ، لفی ، فم ، فش ـ مضارع || ۱۶۷ : / بون / لفچ ، لفی ، لفت ( فقط در نح ) ، فج ، فم ، فر ، فش ـ منسرح || ۱۶۸ : / ربون / لفچ ( منسوب به رودکی ) ، لفی ( ایضاً ) ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ۱۶۹ : / فرارون / لفچ ،لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحل ، فش ، فق ؛ / فیرون / فحم ، فش ـ هزج

۱۶۳ کاوان : گاوان . لفت || ۱۶۵ بشویش : بشورش . لفی || ۱۶۷ آمذ : آیذ . لفی || ریگ : ز آنکه . لفی || ۱۶۹ در ید : در بذ از . لفچ ، لفی ـ آید از . فش || زی : با . لفچ ، لفی



حور بهشتی گرش ببیند بی شك　　حفره زند تا زمین بیارد آهون
...

۱۷۱ ✿ آنچه بعلم تو اندر است گر آنرا　　گرد ضمیراندرآوریش چو برهون

زآن تلخ مئی گزین که گرداند　　نیروش روان تلخ‌را شیرین
وز طلعت او هوا چنان گردذ　　کز خون تذرو سینهٔ شاهین
...

۱۷۴ استاد شهید زنده بایستی　　وآن شاعرتیره چشم روشن بین
تا شاه مرا مدیح گفتندی　　ز الفاظ خوش و معانی رنگین
...

اکنون که ترا تکلّفی گویم　　پیذاست مر آفرینم از نفرین

۱۷۷ از کوهسار دوش برنگ می　　هین آمذ ای نگار می‌آور هین

نگه کن آب ویخ در آبگینه　　فروزان هرسه همچون شمع روشن
گذازیذه دو تا یك تا فسرده　　بیك اون این سه گوهر بین ملوّن

۱۷۰ : / آهون / لفچ ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فم ؛ عر ـ منسرح || ۱۷۱ : / برهون / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ در س منسوب به «زبیبی» [کذا]) || ۱۷۲-۱۷۳ : لا (فقط در ع ) ، عر ، مف ـ هزج || ۱۷۴-۱۷۵ : مف ؛ دیوان معزی چاپ اقبال ص ۵۹۱-۵۹۲ ( تضمین ) || ۱۷۶ : / نفرین / لفت ( فقط در س ) || ۱۷۷ : / هین / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ مضارع || ۱۷۸-۱۷۹ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ـ هزج

۱۷۰ زنذ : کنذ . لفچ ، لفی || (مصراع دوم) ؛ خواهد اندر من سارد لاهون . عر || بیارذ : بسازد . لفت (ظ . از روی س) || ۱۷۱ بعلم تو : بعلم . لفی || ۱۷۲ مئی : می . لا ، عر || ۱۷۳ وز : از . مف || چنان گردذ : چنان . لاع || ۱۷۵ (مصراع دوم) : معنیش درست ولفظها شیرین . دیوان معزی || ۱۷۷ آور : آورد . لفچ ، لفی || ۱۷۹ گذازیذه : گدازنده . لاع ـ گدازنده . عر

۱۷۹آ درویش تو بینم امروز زان که مباد دشمن من

۱۸۰ کشته پلوك باره بسان سرایچه بانگ سریچه خاسته اندرسرای او

تو مرکوئی بشعر ومن بازم از باز کجا سبق برن مرکو ؟

آنکه گردون را بدیوان بر نهاد و کار بست
و آن کجا بوذش خجسته مهر آهرمن گراه

۱۸۳ ای جای جای کاسته بیخوبی باز از تو جای جای فزایسته

ای حسن تو روز وشب فزایسته

ببینم آخر روزی بکام دل خوذرا گهی ایارده خوانم شها گهی‌خرده

۱۸۶ ای سر آزادگان و تاج بزرگان شمع جهان و چراغ دوده ونوده

۱۷۹ آ : در جنگی از نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ India Office در لندن ش ۲٤۱۵ ورق ۲۹۵ آ ـ بحر ؟ ‖ ۱۸۰ : / پلوك / لفت (فقط در نح) ـ مضارع ‖ ۱۸۱ : / مرکو / لفت (فقط در نح) ـ هزج ‖ ۱۸۲ : / گراه / لفچ ، لفی ـ رمل ‖ ۱۸۳ : / فرابسته / لفچ ـ مضارع ‖ ۱۸٤ : / فرابسته / لفت (فقط در ن) ـ هزج ‖ ۱۸۵ : / خرده / لفچ ، لفی ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ؛ / ایارده / فش ـ مجتث ‖ ۱۸۶ : / نوده / لفت ( فقط در ن ) ، فم ، فر ، فش ـ منسرح

۱۷۹ آ : کذا در اصل ‖ ۱۸۲ کار : مهر . لفی ‖ وآن : آن . لفی ‖ آهرمن : اهرمن . لفی ‖ ۱۸۳ بیخوبی . لفچ ( ؟ ) : سخوبی . لفچ اصل ‖ فزایسته : فرابسته . لفچ ‖ ۱۸٤ فزایسته : فرابسته . لفت ‖ ببینم : بینم . لفچ اصل ، لفی ‖ ایارده : ایازده . لفچ‌اصل ، لفی ‖ خرده : خورده . لفچ اصل ، لفی ‖ ۱۸۶ دوده و : دودهٔ . فش ‖ نوده : نوده . لفت ، فم ، فر ، فش .



بتی که غمزه‌اش سندان کند گذاره
دلم بمژگان کردست پاره پاره

لباس جاه تو باذا همیشه زدولت پوذ واز اقبال تاره

٭ برفت یار ورهی ماند در بیابانی
۱۸۹ که حدّ او نشناسد بجهد جاذوی مای

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی
زخم عقرب نیستی بر جان من گر ورا زلف معقرب نیستی
۱۹۲ ور نبوذی کوکبش در زیر لب مؤنسم تا روز کوکب نیستی
ور مرکب نیستی از نیکوئی جانم از عشقش مرکب نیستی
ور مرا بی یار بایذ زیستن زندگانی کاش یا رب نیستی

۱۸۷ : / غمزه / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ مجتث ‖ ۱۸۸ : / تاره / لفت (فقط در نح ؛ بی نام شاعر) ، فم ـ هزج ‖ ۱۸۹ : / مای / فم ، فر ، فش ( منسوب به «استاد رافعی» ) ـ مجتث ‖ ۱۹۰ـ۱۹٤ : لا (فقط در ع) ، عر ، انه (مخزن) ـ رمل

۱۸۷ که : کز . لفچ ‖ سندان : ز سندان . لفی ـ از سندان . لفت ‖ گذاره : کداره . لفی ‖ ۱۸۸ جاه تو باذا همیشه : عمر اورا باد دایم . فم ‖ ۱۸۹ یار : بار . فش ‖ او:آن . فم ، فر

۱۹۵ بر افکند ای صنم ابر بهشتی    زمین‌را خلعت اردیبهشتی
بهشت عدن‌را گلزار ماند    درخت آراسته حور بهشتی
چنان گردد جهان هزمان که گوئی    پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
۱۹۸ جهان طاووس‌گونه گشت دیدار    بجائی نرمی وجائی درشتی
زمین بر سان خون‌آلوذ دیبا    هوا بر سان نیل اندوذ مشتی
بذان ماند که گوئی از می ومشك    مثال دوست بر صحرا نبشتی
۲۰۱ ز گل بوی گلاب آیذ از آن سان    که پنداری گل اندر گل سرشتی
بطعم نوش گشته چشمهٔ آب    برنگ دیدهٔ آهوی دشتی
بتی بایذ کنون خورشیذ چهره    مهی کو دارذ از خورشیذ پشتی
۲۰٤ بتی رخسار او همرنگ یاقوت    مئی بر گونهٔ جامهٔ کنشتی

۱۹۵–۲۰٦ : این قطعهٔ معروف در تذکره‌های بسیار مذکور است ، ولی عدد وترتیب بیتها در مأخذها اختلاف دارد ؛ ما این بیتهارا اینطور ترتیب دادیم که هم با مأخذها تقریباً مطابق وهم از لحاظ معنی مناسب باشد || ۱۹۵ : مع ۱۸۰ ؛ عر ، مف ، اته (ندرت ، آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم ) – هزج || ۱۹٦ : اته (ندرت) || ۱۹۷ : عر ، مف ، اته (سفینه ، هفت اقلیم) || ۱۹۸ : عر ، مف ، اته (سفینه ، هفت اقلیم) || ۱۹۹ : مع ۱۸۰ ؛ عر ، مف || ۲۰۰ : عر ، مف ، اته (آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم) || ۲۰۱ : عر ، مف ، اته (آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم) || ۲۰۲ : مع ۱۸۰ || ۲۰۳ : نفیسی ۱۲۷۷ (مأخذ ؟) || ۲۰٤ : عر ، مف

۱۹۵ بر افکند : در افکند . مف ، آتشکده ( اته ) || زمین : جهان . اته || ۱۹۷ هزمان : هرنان . اته || گوئی : در دشت . عر ، مف || ۱۹۸ گشت دیدار . هفت اقلیم (اته) : گشت بنگر . اته – گشت گوئی . عر ، مف || ۱۹۹ خون آلوذ : خون آلوده . مف || نیل اندوذ : خون آلود . عر – مشك اندوده . مف || مشتی : وشتی . مف || ۲۰۰ مشك : جنك . عر || نبشتی : نشستی . سفینه (اته) || ۲۰۱ از آن سان : بداسان . مف ، آتشکده (اته) – بر ایشان . عر || ۲۰٤ مئی : مهی ، عر



دقیقی چار خصلت بر گزیذست    بگیتی در ز خوبیها وزشتی
لب بیجاذه رنگ ونالهٔ چنگ    می چون زنگ و کیش زرد هشتی

من بر آنم که تو داری خبر از راز فلك
۲۰۷ نه بر آنم که تو ز راز رهی بیخبری
تا ز گفتار جذا باشذ پیوسته نگار
تا ز دیذار پری باشذ همواره پری
نیکخواه تو ز گفتار بذی باذ جذا
بذ سگال تو ز دیذار بهی باذ بری

۲۱۰ ☆ شیر کوزن وغرم‌را نشکرذ    چونان که تو اعدات‌را بشکری

خذایگانا بامس بشهر بیگانه    فزون ازاین نتوانم نشست دستوری

خنك آن کس که گه بزم بتو باز خورذ
وای آن کس که گه رزم بذو باز خوری
۲۱۱

ای زین خوب زینی یا تخت بهمنی    ای بارهٔ همایون شبدیز یا رشی

۲۰۵–۲۰٦ : عر ، مف ، اته (مخزن ، ندرت ، حدیقه ، آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم ) ؛ /زنگ / لفت (فقط در ن) || ۲۰۷–۲۰۹ : عر ، مف – رمل || ۲۱۰ : /کوزن / لفج ، لفی، لفت ( فقط در ن ؛ منسوب به فرخی ) – سریع || ۲۱۱ : / بامس ، پامس / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فحمپ ، فم ، فر ، فش – مجتث || ۲۱۱ آ : عر – رمل || ۲۱۲ : / رش / لفت (ع فاقد) – مضارع

۲۰۵ بگیتی : بعالم . ندرت ( اته ) || در ز خوبیها : از همه خوبی . عر ، مف ، اته || ۲۰٦ لب : لبی . هفت اقلیم (اته) || بیجاذه : یاقوت . عر ، مف ، اته || چون زنگ : خون رنگ . اته || کیش : دین . مف ، اته || ۲۰۷ رهی بیخبری : فلك باز رهی . عر || ۲۱۰ نشکرذ : بشکرد . لفج ، لفی || چونان که : چو بانك . لفی || اعدات را : اعدای ترا . لفج اصل ، لفی || بشکری : بشکند . لفی || ۲۱۱ خذایگانا : خذایگانهٔ . لفج ، فش – جدازکانا . لفی || بامس : پامس . لفت ، فحن

۲۱۳ خورشید تیغ تیز ترا آب میدهذ    مرّیخ نوك نیزهٔ تو سان زند همی

دریغا میر بو نصرا دریغا    که بس شاذی ندیذی از جهانی
ولیکن راذ مردان جهان‌دار    چو گل باشند کوته زندگانی

۲۱۶ بهرامی هنگامی که بخشم افتی    بر گاه اورمزد در افشانی

ز دو چیز گیرند مر مملکترا    یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نبشته    دگر آهن آب دادهٔ یمانی
۲۱۹ کرا بویهٔ وصلت ملك خیزذ    یکی جنبشی بایذش آسمانی
زبانی سخن‌گوی ودستی گشاده    دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت شکاریست کورا نگیرذ    عقاب پرنده نه شیر ژیانی
۲۲۲ دو چیز است کورا ببند اندر آرذ    یکی تیغ هندی دگر زر کانی
بشمشیر بایذ گرفتن مر اورا    بدینار بستنش پای ار توانی
کرا بخت و شمشیر و دینار باشذ    وبالا وتن تهم وپشت کیانی
۲۲۵ خرذ بایذ آنجا وجود وشجاعت    فلك مملکت کی دهذ رایگانی ؟

۲۱۳ : / شان ، سان / لفج ، لفی ، لفت ( ع فاقد ) ، فحل ، فم ، فش ، فق ــ مضارع || ۲۱۴ــ۲۱۵ : تبقف ص ۳۷۷ ، تبقن ص ٤٥٥ــ هزج || ۲۱٦ : / اورمزد / لفت (ع فاقد) ــ مضارع || ۲۱۷ــ۲۲۵ : تبقف ص ۳۸٦ ، تبقن ص ٤٦۷ــ٤٦۸ ، مف ؛ ۲۲٤ : / تهم / لفج ، لفت (ع و س فاقد) ــ متقارب

۲۱۳ مریخ نوك نیزهٔ تو : مریخ نیزه‌ات بر . لفج ــ مریخ نوك خشت تو بر . فحل ، فش ــ هر بامداد تیغ تو بر . لفی || سان : شان . لفج ، لفی ، فحن || زند همی : همی کند . فق || ۲۱۵ راذ : زاد . تبقن نسخه || چو گل : چنین . تبقن || ۲۱۷ گیرند : کردند . تبقن || پرنیانی : ارغوانی . مف || ۲۱۸ نبشته : نوشته . تبقن || ۲۱۹ خیزذ : باشد . تبقن || ۲۲۱ نه : و . تبقف || ۲۲۲ دگر زر : یکی ذر . تبقن نسخه || ۲۲٤ بخت : تخت . مف ــ بخت . لفج اصل || وبالا وتن تهم و : ببالا تن نیزه . تبق ( کذا در تمام نسخه‌ها ) ــ نبایدش تن سرو . مف || پشت : نسبت . لفج ، لفت



ملك بی ملك‌دار باشذ ؟ نی    ور بوذ پایدار باشذ ؟ نی ۲۲۵آ
بی شهنشه بناء ملك جهان    محکم [و]استوار باشذ ؟ نی ۲۲۵ب
خطّه‌ای‌را که بی خذاوند است    کار او بر قرار باشذ ؟ نی ۲۲۵ج
شهررا هیچ حامی وحارس    چون شه وشهریار باشذ ؟ نی ۲۲۵د

بجای هر بهی پاداش نیکی    بجای هر بذی پاذافراهی

امیرا جان شیرین برفشانم    اگر ویدا شوذ پیکار ...

## (رباعیات)

چشم تو که فتنه در جهان خیزذ از او
لعل تو که آب خضر میریزذ از او ۲۲۸
کردند تن مرا چنان خوار که باذ
می آیذ وگرد وخاك میبیزذ از او

ترسم کآن وهم تیزخیزت روزی
وهم همه هندوان بسوزذ بسخون

۲۲۵آــ۲۲۵د : تا هـ ص ۳٦٦ || ۲۲٦ : / پاذفراه ، باذافراه ، باد افراه / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ، فش ، فق (بی نام شاعر) ــ هزج || ۲۲۷ : / ویدا / لفت ؛ مقایسه کنید بیت ۳ــهزج || ۲۲۸ــ۲۲۹ : نفیسی ۱۲۷۹ («در سفینه‌ها») || ۲۳۰ : / سخون / لفج ، لفی

۲۲٦ بهی : بدی . لفی || بذی : بهی . لفی || پاذافراهی : بد باد افراه . لفت || ۲۲۷ پیکار... : پیکار [عمرم] . لفت متن : یکبارگی عمر . لفت س ــ شاید «یکبار عمرم» || ۲۳۰ تیزخیزت : تیرخیرت . لفی || وهم همه : وهم . لفی

### (مثنوی ببحر رمل)

۲۳۱ کردش اندر خبك دهقان گوسفند     وآمذ از سوی کلانه دل نژند

### (مثنوی ببحر قریب)

بر خوان وی اندر میان خانه     هم نان تنك بوذ وهم ونانه

### (مثنوی ببحر خفیف)

خویشتن پاك دار وبی پرخاش     رو بآغالش اندرون مخراش

۲۳۱ : / خبك / لفت ( فقط در نخ ) || ۲۳۲ : / ونانه / لفت ( فقط در نخ ) || ۲۳۳ : / آغالش / فم ، فر ؛ عر (دو مصراع پیش وپس شده)

۲۳۱ کردش : گردش . لفت



### (مثنوی ببحر متقارب)

جهان داورا سرفرازا کوا     خذیوا شها سرورا پهلوا ۲۳٤
ببخشای بر جان غمخوار ما     بنیکی بر افروز رخسار ما
ز گفتار وکردار ما در گذر     که این است راه شه دادگر

گرایذون که سنگ است یاآهن است     ویا جای شیران وآهرمن است ۲۳۷
بیك حمله‌اش پست وویران کنم     چراگاه گرگان وشیران کنم

از این خیره‌کش تند دیوانه‌ایست     که از وی بهر جای افسانه‌ایست
بهیچ آفریذه همی نگروذ     سخن در جهان آفرین می‌روذ ۲٤۰
بهستی خوذ بر دلش شیفتست     جوانی ومردیش بفریفتست
مباذا [که] سر پیچذ از رای تو     ویا بگذرذ ز آرزوهای تو
بمانم بنزدیك تو شرمسار     ز کردار آن پور ناترسگار ۲٤۳

ز برای لشکر بجنبیذ دشت     رخ روز روشن شب تیره گشت
خروشیذ ونالیذ زرّینه خم     بر آمذ ز دز نالهٔ گاو دم
ز هامون سوی دز بیامذ سپاه     شذ از گرد خورشیذ تابان سیاه ۲٤٦
سپه میمنه میسره بر کشیذ     چنان شذ که کس روی هامون ندیذ

۲۳٤–۲۳٦ : تا هـ ص ۲٤۲ || ۲۳۷–۲۳۸ : تا هـ ص ٤۰۸ || ۲۳۹–۲٤۳ : تا هـ ص ۳۹۵–۳۹٦ || ۲٤٤–۲٤۷ : تا هـ ص ٦۰ ؛ بیتهای ۲٤۵–۲٤٦ با شاهنامه ص ۱٦۱٦ بیتهای ۲۱۱۱–۲۱۱۲ وبیت ۲٤۷ با شاهنامه ص ۱٦۱۷ بیت ۲۱۲٦ شباهت دارند

۲٤۱ جوانی و : جوان . تا هـ چاپ ـ جوانی . تا هـ اصل || ۲٤۳ ناترسگار : نا توس کار . تا هـ || ۲٤٤ ز برای : ز بری . تا هـ

نبودش کسی در جهان هم نبرد   ز فیلان جنگی ومردان مرد
۲۴۹ توانائی وافسر وتخت داشت   بلندی وفیروزی وبخت داشت
چه درّنده شیر وچه غرّنده ببر   تنومند گرگ وتوانا هزبر
نیارست با او نبرد آزموذ   هم آورد خوذ در جهانش نبوذ
۲۵۲ در آب از نهیبش نهان شذ نهنگ   بر آن سان که در کوه غرّان پلنگ
جهاندار بوذ وخردمند وراذ   خداوند دین وخداوند داذ

در این کار ترس گزندت مباذ   بلائی ز چرخ بلندت مباذ
۲۵۵ بکام تو باذا همه کار تو   خذا باذ دایم نگهدار تو

دگر روز چون شاه چرخ کبوذ   ز کهسار سر بر زذ ورخ نموذ
جهان زینت روشنی باز یافت   سیاه حبش رخ ز رومی بتافت
۲۵۸ شب تیره چون تیر پرّان بجست   بر آمذ شه روز تیغی بدست

ایا داذگر داور بی نیاز   خداوند جان بخش بنده نواز
جهان آفریننده یزدان توئی   خداوند دین ودل وجان توئی
۲۶۱ بتو روشنی دیذهٔ روز را   همان شمع ماه شب‌افروز را
ز تو چرخ گردنده بالا وهست   بفرمان تو جمله بالا وپست
توانائی ودانش هوشمند   تو بخشی نه اختر نه چرخ بلند
۲۶۴ کلیذ در فتح ونجح سپاه   توداری نه لشکر نه کشور نه شاه

۲۴۸–۲۵۳ : تا هـ ص ۳۹۰ || ۲۵۴–۲۵۵ : تا هـ ص ۲۳۹ || ۲۵۷–۲۵۸ : تا هـ ص ۷۵ || ۲۵۹–۲۶۳ : تا هـ ص ۷۰۷

۲۵۴ ترس : ترس و . تا هـ || ۲۶۳ توانائی : توانای . تا هـ || دانش : دانش و . تا هـ



چو گیتی همی بگذرذ بیگمان   همان به که باشی در او شاذمان
جهان‌را بخوبی ونازش گذار   که این‌است بر خوردن از روزگار

۲۶۷ بیزدان داور خداوند جان   که چرخ آفریذ وزمین وزمان
بعرش وسروش وبجان نبی   بطاعات عثمان وعلم علی
برضوان وحور وبخرّم بهشت   بذات رسولان نیکو سرشت

۲۷۰ بتیر وکمان وبتیغ وسنان   یکی جنگ کردند با هم چنان
کز آوردشان چرخ ناپایدار   بخوذ بر بپیچیذ وبگریست زار
زبس کوشش‌وکینه وشوروجنگ   بدریا فتاذ آتش اندر نهنگ
۲۷۳ ز بس موج خون خاك پیذا نماند   کسی‌را امیذی بفردا نماند

بهر کار از راستی یاذ کن   برو تا توانی همه داذ کن
دو کار است بیداذ وناراستی   که در کار مرد آورذ کاستی
۲۷۶ بگیتی هر آنکو بر آراست کار   شذ از راستکاری ز بذ رستکار
گر امیّذ تو رستگاری بوذ   در آن کوش تا راستکاری بوذ

زخون کشته روی زمین لعل گون   سواران فتاذه ز زین سرنگون
۲۷۹ در ودشت ومرد وسلاح نبرد   نهان گشته درخاك ودر خون وگرد

۲۶۵–۲۶۶ : تا هـ ص ۳۰۵ || ۲۶۷–۲۶۹ : تا هـ ص ۶۷۶ || ۲۷۰–۲۷۳ : تا هـ ص ۴۱۱ || ۲۷۴–۲۷۷ : تا هـ ص ۳۲۰ || ۲۷۸–۲۷۹ : تا هـ ص ۵۰۸

۲۷۰ بتیغ وسنان : بتیغ وسنا . تا هـ چاپ – تیغ وسنان . تا هـ اصل || ۲۷۱ ناپایدار : ناپائیدار . تا هـ || ۲۷۹ دشت و : دشت . تا هـ

بر آورد سر تا بچرخ برین … ز بالاش پیذا نبوذی زمین
بر او مرغ پرّنده راه نی … برش باذرا هم گذرگاه نی

۲۸۲ ببندم کمر پیش درگاه او … شوم از دل وجان نکوخواه او
بپاشم فراوان گوهر بر سرش … نیاز ونماز آورم بر درش

ز درگاه مهتر سپاه از پگاه … خروشیذن کوس بر شذ بماه
۲۸۵ بفرمان مهتر سپه بر نشست … بکوپال هر یك بر آورده دست
تو گفتی مگر رستخیز آمذست … ویا خوذ جهان در گریز آمذست
ز گرد سواران دشت نبرد … جهان قیرگون شذ فلك لاجورد
۲۸۸ درخشیذ تیغ وخروشیذ کوس … قضا در فسانه قدر در فسوس

بذینسان چو شذ لشکر آراسته … دم کوس کین گشت بر خاسته
بنالیذ کوس اندر آوردگاه … بپیچیذ مهر و بلرزیذ ماه
۲۹۱ درفش درفشنده بالا گرفت … سر نیزه اوج ثریّا گرفت
ز بس گرد گیتی همه تار شذ … دو لشکر گرازان به پیکار شذ
ز پرخاش اسب وز پیکار مرد … نهان شذ جهان سربسر زیر گرد
۲۹٤ درخشنده از گرد برّنده تیغ … چو در تیره شب برق در زیر میغ
نخستین دو لشکر بتیر وکمان … همی جنگ کردند با هم دمان

۲۸۰–۲۸۱ : تا ه ص ۷٦۰ || ۲۸۲–۲۸۳ : تا ه ص ٤۸۳–٤۸٤ || ۲۸٤–۲۸۸ : تا ه ص ٤۷٦ || ۲۸۹–۲۹۹ : تا ه ص ۳۲٦–۳۲۷

۲۸۵ نشست : نشت . تا ه || ۲۹۲ گرازان : گرانان . تا ه چاپ ـ گرانان . تا ه اصل ||
۲۹٤ تیغ : تیر . تا ه



نبرد آزموذند وکین توختند … چپ وراست بر یکدگر دوختند
۲۹۷ کمان دلیران وپیکان تیز … بجائی رسانیذ کار ستیز
که بردشت کین جای بوذن نماند … بر آن رزم چیزی فزوذن نماند
زخون موج زآن گونه بالا گرفت … که در دامنش طاس مینا گرفت

۳۰۰ بفرّ کیانی وفرمان دهی … بگیتی ستانی وشاهنشهی
بمان شاذمان وبزی خوش‌منش … که بی توش باذا تن بذ کنش

چو گشتاسب‌را داذ لهراسب تخت … فروذآمذ ازتخت وبر بست رخت

۳۰۳ شب آمذ جهان دیو دیذار گشت … در ودشت وهامون همه قار گشت

بیزدان که هرگز نبینذ بهشت … کسی کو ندارذ ره زردهشت

که خورشیذ تیغ‌ازمیان بر کشیذ … شب تیره گشت از جهان ناپدیذ

۳۰٦ ✩ درشتی دل شاه ونرمی دلش … ندانی هویذا کنذ حاصلش

۳۰۰–۳۰۱ : تا ه ص ۵۵۲ || ۳۰۲ : / رخت / لفچ ، لفی ، لغت ( ع فاقد ) ؛ شاهنامه ص ۱٤۹٦ بیت ۹٤ || ۳۰۳ : تا ه ص ۳۰۰ || ۳۰٤ : نفیسی ۱۲۷٤ (مأخذ ؟) || ۳۰۵ : تا ه ص ۲٦۸ || ۳۰٦ : / هویذا / لفچ (منسوب به عنصری) ، لفی (ایضاً) ، لغت (ع فاقد ؛ منسوب به عنصری ؛ در ن منسوب به دقیقی!) ، فحم (عنصری)

۲۹٦ یکدگر : یکدیگر . اصل || ۲۹۷ دلیران و : دلیران . تا ه || بجائی : بجای . تا ه || ۲۹۸ بوذن : بودند . اصل || فزوذن : فرودن . تا ه || ۲۹۹ دامنش : دامن . تا ه || ۳۰۱ بمان شاذمان و : بما شادمان . تا ه || ۳۰٦ ندانی : بدانی . لغت ن || کنی : کنذ . لفچ ، لفی

بیابان شذ این روزگار صیام | برون جست این دیو طبعی ز دام

گر ایذون که من خشم و کین آورم | بلند آسمان بر زمین آورم

۳۰۹ تو گفتی که از خون گردنکشان | همی غرق خواهذ شذن آسمان

چنین جنگ و کین خواستن درجهان | نکردست کس از کهان ومهان

بتندی چنان است بالای او | که با آسمان است پهنای او

۳۱۲ چنان تند بذ برج وباروی او | که پرّنده‌را ره نبذ سوی او

چو بینائی دیده بی رنج راه | رسیذی بهر جا که کردی نگاه

سپه‌را ز بذ ویژه او داشتی | برزم اندرون نیزه او گاشتی

۳۱۵ دو سه بار بر یك درم جار سم

۳۰۷ : شرح قصیدهٔ ابو الهیثم ص ۳۱ || ۳۰۸ : تا هـ ص ۵۸۳ || ۳۰۹ : تا هـ ص ٦۸ || ۳۱۰ : تا هـ ص ۲۰٤ || ۳۱۱ : تا هـ ص ٤۷۸ || ۳۱۲ : تا هـ ص ٤٤۰ || ۳۱۳ : عر || ۳۱٤ : / ویژه / لغت ( فقط در س ) ؛ شاهنامه ص ۱۵۰۷ بیت ۱۹٦ || ۳۱۵ : عر (فقط یك مصراع)

۳۱۰ کس : کسی . تا هـ || ۳۱۲ پرنده : بر رنده . تا هـ || ۳۱۳ دیده : دیدهٔ . عر || ۳۱٤ سپه‌را ز بذ : جهان از بدان . شاهنامه || گاشتی : داشتی . شاهنامه || ۳۱۵ : کذا در عر



(ضمیمه)

☆ بر خیز وبر افروز هلا قبلهٔ زردشت
بنشین وبر افگن شکم قاقم بر پشت

☆ بس کس که ز زردشت بگردیذ و دگر بار
ناچار کنذ روی سوی قبلهٔ زردشت

☆ من سرد نیایم که مرا ز آتش هجران
آتشکذه گشتست دل ودیذه چو چرخشت ۳۱۸

☆ گر دست بدل بر نهم از سوختن دل
انگشت شوذ بی شك در دست من انگشت

☆ ای روی تو چون باغ وهمه باغ بنفشه
خواهم که بنفشه چنم از باغ تو یك مشت

☆ آن کس که ترا کشت ترا کشت ومرا زاذ
وآن کس که ترا زاذ ترا زاذ ومرا کشت ۳۲۱

☆ تو آن شب رنگ تازی‌را بمیدان چون بر انگیزی
عدورا زوذ بنوردی بذان تیغ بلاگستر

...

☆ باندك روزگار ای شه دو چیزم داذ بخت تو
یکی لفظی خرذ رتبت دوم طبعی سخن گستر

۳۱٦-۳۲۱ : منسوب به عسجدی (مف) ، دقیقی ( «در سفینه‌ها» : نفیسی ۱۲۷٤-۱۲۷۵ ) ؛ ۳۱٦-۳۱۹منسوب به سنائی(دیوان سنائی ، چاپ مدرس رضوی ، تهران۱۳۲۰ش، ص۷۷۰) || ۳۲۲-۳۲۳ : از ابیات ازرقی (دیوان ازرقی ، چاپ نفیسی ، تهران ۱۳۳٦ ش ، ص۱۰و۱۱، بیت ۲٤۰ وبیت ۲۵۱) ؛ منسوب به دقیقی در مع ص ۲۱۵ ، بغلط

٣٢٤ ☆ در باغ گل فرستذ هر نیمشب عبیر وز شاخ عندلیب بسازذ همی صفیر
☆ رخسار آن نگار بگل بر ستم کنذ وآن روی‌را نماز برذ ماه مستنیر
☆ ای آفتاب چهرهٔ بت‌زاذ سروقد کز زلف مشك باری وز نوك غمزه تیر
٣٢٧ ☆ بنگاشته چنین نبوذ بر بتان چین تمثال روی یوسف یعقوب بر حریر
☆ از برگ لاله دولب داری فراز وی یك مشت حلقهٔ زره از مشك واز عبیر
☆ گوئی که آزرازپی زهره نگار کرد سیمینش عارضین و بر او گیسوان چوقیر
٣٣٠ ☆ گوئی کمندرستم گشت آن کمندزلف کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر
☆ گوئی خذایش ازمی چون لعل آفریذ یاد ایگانش دانه زیاقوت سرخ شیر

☆ ای خواجه گر بزرگی واشغال نی ترا
بر گیر جاخشوك وبرو می درو حشیش

☆ آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد
٣٣٣ زیرا لقب گران نبوذ بر دل فغاك

☆ ای همچو یك پلیذ وچنو دیذه‌ها برون
مانند آن کسی که مر اورا کنی خبك
☆ تا کی همی در آئی وگردم همی دوی
حقّا که کمتری وفژاگن‌تری ز پك

٣٢٤-٣٣١ : منسوب به منجیك (مف) ، دقیقی («در سفینه‌ای» : نفیسی ۱۲۷۹) || ٣٣٢: ر . ك . شهید بیت ٤٢ || ٣٣٣ : منسوب به منجیك (لفج ، لفی ، لفت ، بلغت «فغاك») ، دقیقی ( فج ، فم ، فش ) || ٣٣٤-٣٣٥ : در فرهنگها بلغت «بك ، پك» ؛ منسوب به‌لبیبی (فحل ، فش ؛ در لفج بیت ٣٣٤ منسوب به لبیبی وبیت ٣٣٥ منسوب به خسروانی ؛ در لفی بیت ٣٣٤ منسوب به‌لبیبی وبیت ٣٣٥ منسوب به‌خسروی) ، دقیقی (لفت ن ؛ فقط بیت ٣٣٤) ، «سیمجور» (لفت س) ، رودکی (فش)



☆ ز بس بر سختن زر ش بجای مادحان هزمان
ز ناره بگسلذ کپّان ز شاهین بگسلذ پلّه ٣٣٦

☆ ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری دم زن زمانکی وبر آسای و کم گری
☆ این روز و شب گریستن زار بهر چیست نه چون منی غریب و غم عشق برسری
☆ دردا جذا بماندم ودر غم عشق یار من زین توانگرم که مباذ این توانگری ٣٣٩
☆ یاری گزیذم از همه خلقان پری نژاذ زان شذ ز پیش چشم من امروز چون پری
☆ لشکر برفت و آن بت لشکرشکن برفت هرگز مباذ کس که دهذ دل بلشکری

☆ جهانا همانا فسوسی وبازی که بر کس نپائی وبا کس نسازی ٣٤٢
☆ یکی‌را نعیمی یکی‌را جحیمی یکی‌را نشیبی یکی‌را فرازی
☆ چرا زیرکانند بس تنگ روزی ؟ چرا ابلهان راست بس بی نیازی ؟
☆ چرا عمر طاووس و درّاج کوتاه ؟ چرا مار و کرگس زیذ در درازی ؟ ٣٤٥
☆ صذ واند ساله یکی مرد غرچه چرا شصت و سه زیست این مرد غازی ؟
☆ اگر نه همه کار تو باژگونه چرا آن که ناکس‌تر اورا نوازی ؟

٣٣٦ : از ابیات فرخی (دیوان فرخی ، چاپ عبد الرسولی ، تهران ۱۳۱۱ ش ، ص ٣٥٢ ، س ٢) ، منسوب به فرخی (لفچ) ، دقیقی (لفت ن) || ٣٣٧-٣٤١ : از ابیات فرخی ( دیوان فرخی ، چاپ عبد الرسولی ، ص ٣٨٢) ؛ منسوب به دقیقی ( لا ، عر ، اته ) ؛ عر گوید که باسم عمید کمالی (کذا) هم نوشته‌اند || ٣٤٢-٣٤٧ : ر . ك . مصعبی بیتهای ٢، ٧، ١١-١٤

# میسری

## دانشنامه

### (مثنوی ببحر هزج ؛ منتخبات)

[ستایش خدا]

بنام پاك دادار جهان است    که بخشایا ودانای نهان است ۱ ب
خدای بر شده هفت آسمان است    خداوند زمین وآن زمان است
ز اندیشه مر اورا دو[ر د]انم    ره دانستنش چونین توانم
هر آن چیزی که یزدان آفریدست    از آن خود کردگار خود بدیدست
نه اندر جای ونه جای ونه بر جای    نه بر جائی کز او می جای بر پای
روا ناید که هرگز جای گیرد    وبا خود جای‌را هرگز پذیرد
نیازش گر سوی جا اوفتاذی    که کم بذ جای چون او ایستاذی
پس آنکه گر بذی جائی بکارش    همیشه همچنو بایست یارش
که تا او بوذ بی دستور بوذست    ز مانستن بچیزی دور بوذست
همه گوهر هرآنچ اوجایگیر است    وگوهر خواندنش نا دل پذیر است
وجوهر آن بوذ کوجای رنگ است    سبك باشذ همی گر نه بسنگ است
نه خوب آیذ همی گر تنش خوانم    زبان‌را بر چنین گفتار رانم ۲ آ
نه تن باشذ که پهنائی ندارذ    ابا آن ژرف وبالائی ندارذ
کجا تو پاره‌هارا گرد کردی    فراز یك دگرشان باز بردی
اگر بالا وپهنا گردش آیذ    بذانگه گر تنش خوانی بشایذ
یکی تنها که نه خفته نه بیذار    یکی نادیذ[ن]ی از چشم ودیذار

۷ نیازش : بنازش . اصل || چون او : جون . اصل || ۸ همچنو : همجونو . اصل || ۱۰ هرآنچ او : هر آنجه او . اصل || ۱۳ پهنائی : تنهایی . اصل || ژرف وبالائی : ژرفبالایی . اصل || ۱۴ پاره‌ها : بارها . اصل



چرا بینیذ آن کو آفرینذ    نگار وچون نگارنده نبینیذ ؟
اگر بوذی روا کش کس بدیذی    وگر دیذار کس زی او رسیذی
نشایستی که هرگز یك زمان نیز    بچشم هیچ کس بوذی نهان نیز
که هرچش دیذنی دانند وخوانند    ویا خوذ دیذنش هرگز توانند
بدانکه ـِکش ببینی گر بکوشی    خوذم می آن بگویم گر نیوشی
ترا زو باز دارنده چهار است    که چشمت دیذن اورا نیارست
یکی آن کو بزیر پرده باشذ    بپرده تنش پنهان کرده باشذ
دگر دارذ پس سرت ایستاذن    نیارذ چشم تو زی وی فتاذن
مگر کز کالبذ این دو بیایذ    گر اورا کالبذ خوانی نشایذ
۲ ب سیم چیزی که دور آیذ ز دیذن    بذو دیذار نتواند رسیذن
چهارم آنکه بر چشمت نشیند    وتا چشم تو سوی او نبیند
همه تن هرچه او دوراست ونزدیك    مر اورا تن بزرگ‌است ارنه باریك
نخوانذ تن خذایش‌را خرذمند    که همچون ما بوذ هرچ او تنومند
خذائی رازدان ورازدار است    ابی دستور وبی انباز ویار است
مر اورا گر کسی انباز بوذی    مگر کش زو بچیزی راز بوذی
اگر انباز چون زو راز یابذ    بدانش راز اورا باز یابذ
خذای ما بزرگ وکامکار است    نشانش بر یکانی بر هزار است
ابی همتا وبی یار است ودستور    همیشه زینچنین گفتارها دور
همیشه او بذ این دیگر همه نو    نشانش گر بخواهی نیك بشنو
همین چیزی کجا بینی سپهر است    که جای گردش ماه‌است ومهر است
ستاره باز بنگر زوذ بندیش    نوی‌را زو نشان آیذ ترا پیش

۱۷ آفرینذ : آفریند . اصل || نبینیذ : نه بیند . اصل || ۲۱ بدانکه ـِکش . کذا در اصل : شاید « بدان کهاش » || خوذم : خورم . اصل || ۲۵ کز : کر . اصل || بیایذ : نیایذ . اصل || ۲۶ سیم : سیوم . اصل || ۲۹ نخوانذ : بخوانذ . اصل || ۳۳ خذای : خدابی . اصل || ۳۷ بندیش : بدیش . اصل

کسی کورا بها بیش است وارزش　　بکار دانش افزون کرد برزش
۱۱۷ بهای مرد اگر با دانش آیذ　　که زرین بهای شاه بایذ
همه نیکی کنذ نیکی سگالذ　　ز نیکی بر پشیمانی که نالذ ؟
ز بس نیکی که بر دل بر گمارذ　　گناه آیذش هر مردی که دارذ
۱۲۰ شنونستم که گر نیکی بجیحون　　بینداژی بیایذ زو ببیرون
بنیکی یابذ این هر دو جهان مرد　　کسی‌دیذی که برنیکی زیان کرد ؟
شهان‌را گر به‌آیذ نیك خواهی　　جهان‌را اوست شایسته بشاهی
۱۲۳ نوازنده زبان چرب گویش　　کزاوچون موم گشته سنگ‌ورویش
مر اورا هر کجا آزاذ مرد است　　بگفتار نکو چون بنده کردست
سخن برّان‌تر از شمشیر تیز است　　که با شمشیر مردان هم‌ستیز است
۱۲۶ زبان تیز با آن پرسش گرم　　دل آزاذمردان‌را کنذ نرم
زبان چرب با گفتار شیرین　　ز دل آزاذگان‌را بر کنذ کین آ٦
ز گفتار نکو دشمن نیایذ　　وز او با دوست نزدیکی فزایذ
۱۲۹ بر این بر داستان موبذ نکو گفت　　که‌بنشست‌اوبخوان‌بر با کوی زفت
اگر نانت نباشذ گندمین روی　　سخن باری بخوان بر گندمین گوی
گر آن کو چرب گویذ شاه زیبذ　　کلاه شاه ما بر ماه زیبذ
۱۳۲ چگونه پیشه دارذ ؟ نیك خوئی　　ابا آن نیك‌خوئی نیك‌گوئی
دل و گوشش بذان کس داذ خواهذ　　که نزدیك وی آیذ داذ خواهذ
همه کردار وفرمانش بداذ است　　تو گوئی داذرا یزدانش داذست
۱۳۵ ز شاه کامران بیداذ نایذ　　وگر بیداذی آیذ زو نشایذ
که بیداذی نشان ناتوانیست　　نشایذ ز آن کسی کش کامرانیست
همیشه داذرا بنشسته باشذ　　درش بر مردمان نابسته باشذ

۱۲۹ کوی (کاف مفتوح) : کذا در اصل || ۱۳٤ کردار و : کردار . اصل



سرشتش خوی نیك وسازگاری　　ابا یاران همیشه نیك یاری ۱۳۸
شه مارا هنرها بی شمار است　　گرش پیذا کنی بسیار کار است

[در ترکیب مردم]

کنون این نامه‌را آغاز کردم　　در کار بزشکی باز کردم
نخستین باب در ترکیب مردم　　از آن هرچ آن گزیذه یاذ کردم ۱٤۱
٦ پ خذای غیب وآن آشکارا　　ز نطفه آفریذست این نگارا
بلطفش کرد صورت‌را بپرگار　　در او موجود هر طبعی بمقدار
دراو بسته دویست وچلّ وشش لخت　　بقدرت استخوان بر یکدگر سخت ۱٤٤
بر او بر گوشت بینی گستریذه　　پی ورگها بذو اندر تنیذه
ورگها سیصذ وشصت است بی‌شك　　خرذمندش همه دانسته یك یك
غذارا جسم زین رگها ستانذ　　بنیروی عصب رفتن توانذ ۱٤۷
عظامش گوشت‌را بر جا بدارذ　　همه قوّت بیکدیگر سپارذ
جگر همچون سپه سالار باشذ　　غذارا معده چون انبار باشذ
دلش میر تن است ومعدن جان　　ومغزش چون وزیری عقل بازان ۱۵۰
سرش چون خادمی باشذ بخدمت　　نیاسایذ وتن زو در سلامت
سپزش چون یکی زندانئی دان　　که جای تنگ بروی گشته زندان
نبینی طبع وی زین چار بیرون　　گش زرد وسیاه وبلغم وخون ۱۵۳
همه خشکی وگرمی طبع این زرد　　سیه‌را طبع هم خشك است وهم سرد
ز خون جز تری وگرمی نیایذ　　ز بلغم تری وسردی فزایذ
یکی‌را زین همه گر زلّت آیذ　　بجسم مردم اندر علّت آیذ ۱۵٦
آ٧ چنان کین طبع گردد باد یا روی　　همی گردذ سوی علّت نهذ روی

۱٤۲ آشکارا : کامکارا . اصل || ۱٤٤ چلّ : جل . اصل || ۱۵۰ معدن : معدهٔ . اصل ||
۱۵۲ زندانئی : زندانی . اصل || ۱۵۷ گردد باد یا روی . کذا در اصل : ؟

جگر جای کش زرد است جمله     از او آرذ بمعده درد حمله
۱۵۹ سپرزش مسکن طبع سیاه است     ودردش‌را همه بر کلّه راه است
سرش‌هم جای بلغم اندر این دل     فسادش در دماغ ودر مفاصل
همه سلطان خون با خطررا     برگها در مضرّت مر جگررا
۱۶۲ وقوّت در تن مردم چهار است     همه برجای خوذ در باقرار است
یکی‌را جاذبه خوانند آن است     طعام از وی بمعده تازیان است
دگررا ماسکه گفتند مارا     که با دارذ بمعده چیزهارا
۱۶۵ سیم‌را هاضمه خوانند آن‌را     که بگواریذ سنگ واستخوان‌را
چهارم مبرزه خوانند ازیرا     که بگوارذ برون آرذ غذی‌را
وطبع جاذبه جمله ز صفرا     وآن ماسکه جمله ز سودا
۱۶۸ وطبع هاضمه نرم است وگرم است     وآن مبرزه سرد است ونرم است
ز زهره جاذبه نیرو ستانذ     وجذب چیزها می زو تواند
ونیرو ماسکه‌را از طحال است     بنیروی طحالش این فعال است
۱۷۱ جگر نیرو دهذ زی هاضمه زوذ     بذان قوّت طعام از معده پالوذ
وقوّت مبرزه‌را از عضل شوذ     عصب با این عضل هر دو یکی بوذ ۷پ
بر این اشکال باشذ روزگارا     پدیذ است اندر او طبع چهارا
...

[پند و نصیحت]

۱۷۴ تو یا شاگرد تا دانا نگردی     بهر نیك و بذی بینا نگردی ۲۱ب
بنشناسی کم وبیشی علّت     بهر دردی ندانی کرد حیلت

۱۵۸ حمله : جمله . اصل || ۱۶۰ (مصراع اول) . کذا در اصل || ۱۶۳ تازیان است : تازنانست . اصل || ۱۶۵ سیم : سیوم . اصل || ۱۶۶ غذی‌را : غدیرا . اصل || ۱۷۰ طحال است : طخالست . اصل || طحالش : طخالش . اصل || ۱۷۱ پالوذ : پالود . اصل || ۱۷۲ شوذ : بود . اصل || ۱۷٤ تا دانا : تا دا . اصل



وطبع دردمندان نبض وقوّت     ندانی بی‌گمان حرکت وشهوت
۱۷۷ وداروها همه یك یك ندانی     بسی نامه بر استاذان نخوانی
وبسیاری نگردی گرد استاذ     نداری هر چه میبینی همه یاذ
نبینی کو بپیشت دارو سازذ     ز یك دارو بدیگر در گذازذ
۱۸۰ نگردذ بر تو بسیار آزموذه     نگردی نزد استاذان ستوذه
نبایذ کردنت ترکیب دارو     از او بسیار عیب آیذ ابر تو
گزاین دانش که گفتم بر رسیذی     ودانا مردمان‌را نیز دیذی
۱۸۳ نصیحت بایذت با هوشیاری     وتدبیر نکو وبردباری
ودور از طبع وطبعی راست بایذ     که تا بر حکم جان حاکم بشایذ
که با تدبیر ورای وعلم گشتی     وطب‌نامه بسی اندر نوشتی
۱۸۶ پس آنگه گر بپیش آیذت بیمار     نصیحت کن مر اورا رنج بر دار آ۲۲
بر بیمار بنشین تو زمانی     مگر یابی ز درد وی نشانی
بپرسش از غذاها پیش از آن درد     بیك هفته‌چه کرد وتاش چون‌خورد
۱۸۹ نشان دردها جمله بجویش     نگه کن نیك اندر رنگ رویش
ز نبضش بر رس واز بول وقوّت     ز طبعش بررس واز ضعف وشهوت
گر اورا درد از پرّی رسیذست     نشانش خوذ در او اندر پدیذ است
۱۹۲ مر اورا داروی اسهال بایذ     وگر بینی بگو تا رگ گشایذ
گر استفراغش آوردست علّت     ببایذ بست اسهالش بحیلت
هر آن علّت که اصلش می ندانی     نگر بر بیهذه حکمی نرانی
۱۹۵ مر اورا احتما فرمای خوذ بس     نگردذ ز احتما بذ حال یك کس
نباشذ هیچ دارو ز احتما به     ز داروها بجمله احتما به

۱۷۹ نبینی : نبی . اصل || ۱۸۲ گز این : کرین . اصل || ۱۸٤ (مصراع اول) . کذا در اصل || ۱۸٦ رنج : ورنج . اصل || ۱۹۱ پری : بری . اصل || ۱۹۲ بینی : بنی . اصل

که خون بیماررا ز آن احتما درد   بر او غلبه بسی کمتر توان کرد
۱۹۸ وآن کس‌را که‌اوخون‌تن‌درست‌است   هنوز اندر تنش علّت نرستست
مر اورا احتما از دردمندان   موافق‌تر بوذ بنیوش برهان
نیارذ احتما اورا بسستی   وباقی دارذ اورا تن درستی

. . .

۲۰۱ کسی کو پیش تا استان گردذ   بجان خویش بر ناشان گردذ ۲۷آ
از این نامه کسی‌را دارو سازذ   ز یك دارو بدیگر در گذازذ
گر از داروش کس‌را غم فزایذ   درستی‌را ببیماری نمایذ
۲۰۴ من از مزد وبزه بیزار گشتم   ز خواب جهل من بیذار گشتم
من اورا خصم کردم روز محشر   ز جورش داذ خواهم پیش داور
گناهم بیش زآن کین یك گناهم   بیهونه بگردن بر بخواهم
۲۰۷ کرم یزدان بفرمایذ جزارا   نبینذ جز ز من کس ما فرارا
الهی بر تن من بر ببخشای   ز دل زنگار بیراهیم بزدای
مرا توفیق ده تا بر زبانم   بجز از راستی چیزی نرانم
۲۱۰ بگفتیم آنچه مارا سوذمند است   ونا گفته شذ آن کزوی گزند است
کنون از موی سر تا ناخن پای   بگویم درد با دارو بیك جای

. . .

[در صرع]

گر از بلغم کسی مصروع گردذ   که دندان بر لبانش بر ببندذ ۳۲آ
۲۱۳ علاجش زوذ معده پاك کردن   یکی شربت ز قاقایا بخوردن
وگر نه حبّ یاره بایذ اورا   مگر از قاقیا به شایذ اورا

۱۹۷ درد : کرد . اصل || ۲۰۵ کردم : کردم . اصل || ۲۰۶ بخواهم : نخواهم . اصل || ۲۰۷ مافرارا . کذا در اصل || ۲۰۸ بیراهیم : بی‌راهیم . اصل || ۲۱۰ ناگفته : یاگفته . اصل || ۲۱۱ درد با : دردرا . اصل



گر از سودا بوذ لختی فتیمون   بیارذ از تنش سودا بیرون
۲۱۶ وگر معجون صرع آری بوذ به   که وی مصروع‌را خوذ زین همه به
سداب ترّرا دایم بهر حال   بینبویانش ودر بینی همی مال
وگر نه غالیه گر مشك وعنبر   ببینی باز کن اندای بر سر
۲۱۹ گر ازخون باشذ این صافن گشایش   وگر نه گو حجامت کن ز پایش
ضمادی از نبیذ وعلك وسنبل   ز علك رومی واز لختکی گل
بیامیز وبمعده بر طلی کن   ز شیر وترّه‌ها گو احتما کن

[معجون الصرع]

۳۲ب ازاین معجون دیگر گو همی خور   که‌این مصروع‌را نیك‌است ودرخور ۲۲۲
ز غاریقون ووج وزنجبیل آر   سطوخودوس بایذ نیز بسیار
وسنبل جوی وپلپل لختکی خواه   واین با انگبین جویذ بر او راه
بکوب و بانگبین اندر بیامیز   شوذ معجون خوش نه تلخ ونه تیز ۲۲۵
از او هر بامداذی گو همی خور   بوزن یك درم گر نیز کمتر

. . .

[درخناق]

۵۵ب کسی کورا گلو بر هم ببندذ   چنان کآبی فرو رفتن نگنجذ
نه آواز از گلوی وی بر آیذ   خیورا خوذ فرو بردن نیارذ ۲۲۸
خناق است اندر این غفلت نبایذ   که غفلت کردنش علّت فزایذ
گر از خون باشذ و یابی نشانش   دو چشمش سرخ باشذ با رخانش
ز اوّل گو رگ قیفال بگشای   گلاب وسرکه آنگه بر سر اندای ۲۳۱

۲۱۵ لختی : بختی . اصل || ۲۱۷ بینبویانش : بنیمویانش . اصل || ۲۲۱ بیامیز : بیامیز . اصل || ترّه‌ها : تره‌ا . اصل || ۲۲۴ پلپل : بلبل . اصل || جویذ بر او : جوبد برد . اصل || ۲۲۸ وی بر آیذ . کذا در اصل : شاید «خوذ بر آرذ» یا در مصراع دوم «فرو بردن نشایذ»

ز آب توت اورا غرغره ساز    ونوشادر بذو در نیز بگذاز
گر از گشنیز تر آبی برون آر    بآبش غرغره فرمای بسیار
٢٣٤ طبیعت نرم دارش بآب آلو    بمغز لکور وخرمای هندو
وگر نه شیشه‌ای بر گردنش نه    گلو از هم برانگیزذ شوذ به
پس آنگه لختکی کشکاب بایذ    بکشکابش گلو از هم بر آیذ
٢٣٧ وگر نه تخم حرمل در گلو دم    ز تخم ترب این دردش شوذ کم
گر از بلغم بوذ وی‌را نشان است    لعابش از دهن دایم روان است ٥٦آ
علاجش غرغره بایذ بخردل    بآب انگوین هر روز ز اوّل
٢٤٠ ز هرلونی کش این علّت بیابی    ز نوشادر نگر تو بر نتابی
چه از خون وچه از صفرا چه بلغم    ز نوشادر نگر در حلق وی دم
. . .

[ خاتمهٔ کتاب ]

من این نامه بکام دل بگفتم    بسی علم اندر این نامه نهفتم ١٦١ب
٢٤٣ نشان دردهای گونه گونه    بگفتم من ترا چون وچگونه
علاج دردمندان نیز گفتم    بهر دردی علاجی چند جستم
ونام دارو وهم طبع دارو    در این نامه بگفتستیم هر دو ١٦٢آ
٢٤٦ زمطبوخ وحبوب وقرص ومعجون    گوارشهای پاك ونیك موزون
لعوق از چند گونه با طریفل    شراب از چند گونه با سفرجل
طلی وشافه‌های تیز و مرهم    ضماد وسرمه‌های نیك محکم
٢٤٩ سعوط از چند گونه چند روغن    سفوف از چند گونه چند سوذن

٢٣٣ آبی : آبی . اصل || ٢٣٤ بمغز : بمغر . اصل || لکور . کذا در اصل || ٢٣٩ زاول : راول . اصل || ٢٤٧ طریفل (؟) : طربنل . اصل || سفرجل : سفرحل . اصل || ٢٤٨ شافه‌های : شافهای . اصل || سرمه‌های : سزمهای . اصل || ٢٤٩ سعوط :سغوط . اصل



ز یاره چند گونه چند تریاك    سموم از چند گونه گفته‌ام پاك
سرشته چند گونه چند پخته    غذای دردمندان نیز گفته
نماند اندر جهان از دارو ودرد    ز ترّ وخشك نیز از گرم واز سرد ٢٥٢
که نه در نامه‌ام در یاذ کردم    بسی دلهای غمگین شاذ کردم
ولیکن مرگ‌را چاره ندانم    بجای مرگ بیچاره بمانم
طبیب ار مرگ‌را چاره توانیذ    نخستین خویشتن‌را زو رهانیذ ٢٥٥
بدارو گر کسی از مرگ رستی    همه گیتی مگر دارو پرستی
حکیمان جهان هرگز نمردی    نه پاکیزه تن اندر خاك بردی
نه بقراط حکیم ونه فلاطون    نکردی مرگ بر اهرن شبیخون ٢٥٨
نمردی ارسطاطالیس وهرمس    نه بقراطیس دانای مهندس
١٦٢ب نمردی نیز جالینوس فاضل    نگشتی دانش او پاك زایل
نمردی محمد زکری رازی    نکردی مرگ با او هیچ بازی ٢٦١
وگر پیغامبران‌را وحی وتنزیل    رهانیذی ز مرگ ونیز جبریل
نمردی آدم ونوح وسلیمان    نگشتندی بزیر خاك پنهان
نه ابراهیم پیغامبر نه موسی    نگشتی مرگ هرگز گرد عیسی ٢٦٤
محمّد خاتم پیغمبران بوذ    وهم نور زمین وآسمان بوذ
خذاوند این جهان وآن جهان‌را    زمین‌را گستریذ وآسمان‌را
وهرچ اندر زمین وآسمان است    وهرچ اندر میان دو جهان است ٢٦٧
همه از بهر اویش آفریذست    مر اورا دوستی‌را بر گزیذست
چو پیغمبر بهین مردمان مرد    همه گیتی بمرده بایذ اشمرد
گر از کس مرگ هرگز بازگشتی    مگر از مصطفا اندر گذشتی ٢٧٠
ندارد سوذ نزد مرگ دانش    ونه بسیار عقل وآزمایش

٢٥٠ پاك : ناك . اصل || ٢٥٤ بیچاره : بیحاره . اصل || ٢٦١ هیچ : هبح . اصل || ٢٦٧ هرچ اندر : هر چه اندر . اصل ( هر دو جا ) || ٢٦٩ بهین : نهین . اصل

نه ملك ونه سپاه وخیل بسیار   نه مال وگنج خانه پر ز دینار
۲۷۳ نه دهقانی نه مردی نه سواری   نه تندی نه بذی نه بردباری
بدان کز مرگ مارا نیست چاره   ونه از مرگ کس یابذ کناره
دلت بر مرگ بر نه یا خرذمند   بدرد ودردمندی باش خرسند ۱۶۳آ
۲۷۶ گر از دارو کسی بهتر نگردذ   ودرد از داروت کمتر نگردذ
منه زین بر طبیبان تو بهانه   مگیر از سوی دارو تو کرانه
بهر جائی طبیبان‌را نگه دار   مر ایشان‌را تو هرگز بر میازار
۲۷۹ مگر ز ایزد نباشذ امر وفرمان   که بهتر گردن از داروی ایشان
که با تدبیر تو تقدیر جبّار   نسازد به نگردذ هیچ بیمار
نه هر دردی ز دارو گشت بهتر   نه دارو هرکسی‌را هست درخور
۲۸۲ که درد مرگ باشذ هیچ دارو   ندارد سوذ با این دانش او
که مرگ آیذ ندارد سوذ تریاك   بوقت مرگ چه تریاك و چه خاك
شکسته پای ودرد سال فرسوذ   ندارد مومیائی نزد او سوذ
۲۸۵ خبر گفتست پیغمبر در این دو   بمرگ وهم بپیری نیست دارو
وباشذ دردهای آسمانی   که بی‌شك در علاج او بمانی
مگر کس‌را بی‌اندازه گناه است   که نزدش دردهارا بیش راه است
۲۸۸ وگر نه لعنتی زی او رسیذست   که ز آن‌لعنت مگر این‌درد دیذست
وگر نه بر کسی بیداد کردست   ز بیداذیش کس اندوه خوردست
دعا کردست بر وی زی خذاوند   که یا رب تو چنین بیداد مپسند ۱۶۳ب
۲۹۱ خذاوند این دعای او شنیذست   از اینش درد وبیماری رسیذست

۲۷۵ بدرد و : بدرد . اصل ‖ ۲۸۲ هیچ : هیح . اصل ‖ ۲۸۵ بپیری : بییری . اصل ‖ ۲۸۷ بی : می . اصل ‖ بیش : ببش . اصل ‖ ۲۸۸ لعنتی : بغیثی . اصل ‖ لعنت : بغیث . اصل ‖ ۲۸۹ بیداذیش : بیدادبش . اصل



ندارد سوذ وی‌را هیچ درمان   مگر کایزد فرستذ امر وفرمان
مگر کاین‌را دعا وصدقه بایذ   که دردش بی‌گمان صدقه زدایذ
به از صدقه نباشذ هیچ درمان   که با ایزد به‌آیذ عهد وپیمان ۲۹۴
الهی دردهارا پاك یك‌سان   بجمله از مسلمانان بگردان
مکن مارا نیازومند دارو   نیاز ما همیشه باذ زی تو
بینجامیذ دانش‌نامهٔ من   بر آمذ زو مراد وکامهٔ من ۲۹۷
بسال سیصد وهفتاد بوذیم   کز این نامه همی پردخته شوذیم
خذای آسمان‌را شکر بسیار   که مارا بهره داذ از عقل وگفتار
دروذش صذ هزاران بر پیمبر   خذاوند لوا وتاج ومنبر ۳۰۰
ابر بوبکر وعمّر نیز وعثمان   که کردش او بما بر جمع قرآن
ابر حیدر که باشذ او چهارم   که هست این دوستیشان یاذگارم
من از دوبیست ودو سه برگذشتم   ودیوان جوانی بر نوشتم ۳۰۳
در این مدّت بسی زحمت کشیذم   جهان از چند گونه نیز دیذم
۱۶٤آ بسی نامه نبشتستم بدستم   بسی نعمت ز هر گونه بُذستم
کنون آن نعمت دیرینه گم شذ   نه دیر این دستگاه وآب کم شذ ۳۰٦
مگر این نامهٔ من دیر مانذ   پس از من تا کسی این‌را بخوانذ
مرا یاذ آورد ز ایزد بخواهذ   ز درد ومحنت ورنجم بکاهذ
هر آن کز نامهٔ من شاذ گردذ   نبایذ کاین بر او چون باذ گردذ ۳۰۹
بر او واجب که مارا یاذ دارذ   روان ما زمانی شاذ دارذ

۲۹۲ هیچ : هبح . اصل ‖ کایزذ : کیرد . اصل ‖ ۲۹۳ کاین‌را : این کس‌را . اصل ‖ ۲۹٤ هیچ : هبح . اصل ‖ ۲۹۵ الهی : اللهی . اصل ‖ ۲۹۹ عقل و : عقل . اصل ‖ ۳۰۱ عمر : ظاهراً « سر » در اصل ‖ (مصراع اول بیت ۳۰۱) : از کاغذ ومرکب معلوم میشود که در اینجا متنی نوشته شده بود که بعداً محو شده ومتن حاضر بجای‌آن نوشته شده است ‖ ۳۰۵ بُذستم : بدستم . اصل ‖ ۳۰٦ کم شذ : کم شد . اصل ‖ ۳۱۰ شاذ دارذ : شاد کردد . اصل

نیاز آرذ بگویذ از دل پاك — که یا رب میسری بذ بوذ وناپاك
۳۱۲ الهی رحم تو بیش از گناهش — من اورا آمذم پیشت بخواهش
بیامرزی گناهش‌را برحمت — بر او بر گستران جاویذ نعمت
پذر با ماذر وبا دوذمانش — بیامرز وهمه اهل زمانش
۳۱۵ ونیز آن‌را که این نامه بخواند — دعائی زی نویسنده رساند
بطبّ اندر از این به من ندیذم — ازیرا گفتن این برگزیذم

---

۳۱۲ الهی : اللهی . اصل || ۳۱۵ دعائی : دعای . اصل

# فهرستها

رموزی که در فهرستها بکار رفته است :

| | |
|---|---|
| اش | ابوشکور بلخی |
| اشب | ابوشعیب هروی |
| اعع | ابوالعبّاس عبّاسی ربنجنی |
| اهگ | ابوالهیثم گرگانی |
| ح | حاشیه |
| دق | دقیقی |
| ش | شهید |
| ص | صفحه |
| فرا | فرالاوی |
| مبو | محمدبن وصیف |
| مص | مصعبی |
| معر | معروفی |
| میس | میسری |

## فهرست ۱

# نامهای کسان

### الف







### ب



### پ



### ت



### ج



### ح



### خ



### د



### ذ



### ر

فهرست۲

# نامهای اماکن واقوام

## فهرست ٣

# نامهای ستارگان وماهها وجشنها

## فهرست ۴

# نامهای کتب

(نامهای مآخذ متن در این فهرست ثبت نشده است)

# فهرست ۵
## لغات و اصطلاحات

ن



و







ه



ی

# ملحقات

چاپ این کتاب تقریباً بانجام رسیده بود که به فرهنگ صحاح الفرس تألیف محمد بن هندوشاه چاپ‌آقای دکتر عبدالعلی طاعتی (تهران ۱۳٤۱) دسترسی یافتیم . این فرهنگ که درقرن هشتم هجری تألیف شده است از لحاظ قدمت اهمیت دارد وشعرهای متعدد بمثال میآورد . از مطالعهٔ آن کتاب ومقایسهٔ شعرهائی که درآن نقل میشود با اشعاری که ما از مشایخ دیگر جمع‌آوری کرده بودیم معلوم شد که بیشتر بلکه کلیهٔ بیتهای شعراء قدیم که محمد بن هندوشاه درکتاب خودآورده است ازلغت فرس اسدی گرفته شده است . درذیل بنقل مهمترین نسخه‌بدلها وچند بیتی‌هم که درصحاح الفرس‌اضافه است میپردازیم(نشانهٔ اختصاری : صف = صحاح الفرس).

## شهید بلخی

۲۸ ترا : نزا . صف (در ذیل لغت «نزاء») .

۳٦ یفتنج : یفنیج (یفتج) ، صف (در ذیل لغت «یفتج ، یفنیج»).

٤۲ ر . ك . صف ص ۱۸۷ وپاورقیهای ۳ و ٤ .

٦۱ ( تمام بیت ) : چو زر ساو چکان ایزك چو بنشستی
شدی پشیزهٔ سیمین غیبهٔ جوشن . صف .

۷٤ لفت ولفج در ذیل لغت «پیچه بند» این بیت‌را بنام عسجدی میآورند :

بپیچد دلم چون ز پیچه بتم کشاید بر غم دلم پیچه بند .

در صف این بیت به شهید منسوب شده است .

۷٥ بدیدم : ندیدم . صف .

۹۰ روی : پای . صف .

صف (فقط نسخهٔ ك) در ذیل لغت «ماز» این بیت‌را بنام شهید میآورد :

بقربان زلف شبه رنگ پر ماز توان گشت دایم نه یکچند وقتی (کذا).

## فرالاوی

۱۰ (تمام بیت) : من عاملم وتوئی معامل وین کار مراست تا بود رخش . صف .

۱۸ بوذ سبز کهی : سبز کشت کهن . صف .



۳۰ آن دست : از دست . صف .

بیت ذیل در لغت بنام طیان مرغزی ودر صف بنام فرالاوی بمثال لغت « کیفر ، کیفر » آمده است :

شیر غاش است وپستان در جفرات شده است
چشم دارد که فرو ریزد در کیفر تو .

## ابوالعباس

٥ دردش : دودش . صف || یاذش : یادش . صف .

۱۱ (مصراع اول) : نامهٔ وصلت آخریش نبود . صف .

۲٦ (مصراع اول) : سیم بمنقار غلبه صبر بماندم (تصحیح : نماندم) . صف .

۳۰ ر . ك . صف ص ۱۰۷ وپاورقی ۲ .

۳۸ هم بده شعر بنده‌را : وبده شعر نوت‌را . صف .

٤۲ بپساو : میساو . صف .

٤۳ ورکاك : وزکاك . صف (در ذیل لغت «وزکاك»).

٤۹ نغنغکی : نفتغکی (نفتقکی) . صف (در ذیل لغت «تفتغ») .

٥۲ چون سندان : چو سندانا . صف .

٥٤ (تمام بیت) : این سلب من بین در ماه دی ژنده چو تشلیخ درکشیان . صف .

ر . ك . مقدمهٔ آقای طاعتی‌مصحح صحاح الفرس ص۱۰ . در نسخهٔ ك بجای این بیت ، بیت ذیل آمده است .

تشلیخ کشیشان بدریدند جوانان ناگاه بدیدند یکی کرد ستمگر .

٥٦ دو امنه : ده امنه . صف .

صف بیتهای زیررا بنام ابوالعباس اضافه دارد .

در ذیل لغت «تواره» :

شادان مرا بچشم چنان آمد چون بطرا نواره وکهدانا

در ذیل لغت «خشاوه» :

نه خود نشانم وخود پرورم چو زآب دهم
نه خود خشاوه کنم شان بنوك در سر رش

در ذیل لغت «منده» :

خوانی نهاده بر روی چون سیم پاك منده
بابرکان‌و وحلق او شفتالوی کفیده (کذا)

در ذیل لغت «میلاوه» :

ای مسلمانان میلاوه که دارد بازا
بجز آنکس که بود سفله دل وغمازا

در ذیل لغت «قرغوی» :

قرغوی‌را بکشت در آن وقتی    کز صحبتش گریغ همی جستم

در ذیل لغت «شغانه» صف مثال ندارد ولی بقول آقای طاعتی درفرهنگ وفائی این بیت بنام ابوالعباس آمده است :

یوز آهو گرفته دیدم وباز    بط شغانه گرفته باز شکار

## ابوشکور

۱۴ بدرد : ز رنج صفت || برنج : ز خنج . صف (در ذیل لغت «خنج»).

۲۹ جامهٔ من : جامه ولی . صف .

۴۴ بیابان دوان دوان : بیابانها دوان . صف .

۱۰۲ بخواند : بخوان . صف || زرگر : در کژی ؟ صف || همسایگانان : همسایگانش . صف

۱۲۸ همه : در آن . صف .

۱۵۶ بقول صف این بیت بدقیقی نیز منسوب شده است .

۱۹۲ انیسان : نیسان (انسیان) . صف (در ذیل لغت «نیسان») .

۲۰۱ نشاید درون : برود اندرون . صف .

۲۲۴ جور : خیر . صف || کوته‌کنی : کوتاه‌کن . صف || آگه‌کنی : آگاه کن . صف

۲۲۵ نیارم : نیاام . صف

در ذیل لغت «پرهوده» صفت این بیت‌را بنام ابوشکور آورده است :

جگر بخواهم پرهود من بباده جنانك    ترا روان ودل از عشق آن تکین پرهود

در ذیل لغت « فرخشه » این بیت در صف بنام ابوشکور ودر لغت ولفج بنام رودکی آمده است :

بساکسا که جوین نان همی نیابد سیر    وبس کسا که بره‌است وفرخشه برخوانش

در ذیل لغت « سترگ » این بیت در صف بنام ابوشکور ودر لغت ولفج بنام فردوسی آمده است :

ستوده بود نزد خرد وبزرگ    که رادمردی نبودن سترگ

بیت زیررا صف در ذیل لغت «ریدك» بنام ابوشکور میآورد ولی در ذیل لغت « کپیتا » لغت ولفج وخود صف آن‌را بطیان مرغزی منسوب کرده‌اند :



گر همه ریدکان ترینه شوند    تو کپیتای کنجدین منی

## ابوشعیب

۱ این بیت در متن صف بابوشکور ودر نسخهٔ ك بابوشعیب منسوب است .

## معروفی

۸ (مصراع اول) : بسته حزیروار دو دستی معمدا . صف (دو مصراع پیش و پس شده) .

۱۱ زونج : زویش . صف (در ذیل لغت «زوبج ، زویش») .

۲۲ (مصراع اول) : بیك انگشت بپرسید مرا گفتا دوست . صف .

صف بیتهای زیررا بنام معروفی اضافه دارد .

در ذیل لغت «پل» (فقط در نسخهٔ ك)

از بس‌که دویدم پل من چاك شده    اندر سر دشمنان من خاك شده

در ذیل لغت «بادرم» :

یار من کار او بادرم شد    چرخ در پیش پای او خم شد

در ذیل لغت «فلخم» (فقط در نسخهٔ ك) :

کارها جمله بکشتم فرجم    دشمنت‌جمله مثال فلخم (کذا)

در ذیل لغت « کنج» بیت زیر در نسخهٔ ك صحاح الفرس بنام معروفی ودر نسخه‌های دیگر ودر لغت ولفج بنام فرخی آمده است :

آیم چون کنج بگوشه‌ای بنشینم    خونت بخورم اگر ترا بد بینم

## دقیقی

۲۳ : در متن صف این بیت بنام دقیقی ودر نسخهٔ ك بنام عسجدی آمده است .

۲۴ (مصراع دوم) : مدح جز حضرت بیچون نکنم . صف (نسخهٔ ك) .

۱۳۱ آرزویست : آرزو خواست (تصحیح : خاست) . صف .

۱۵۲ (مصراع دوم) : که در دم بیاید نقامی بیام . صف (نسخهٔ ك) .

۱۵۹ بپیش لشکرش : بپیش موکبش . صف .

صف بیتهای زیررا بنام دقیقی اضافه دارد .

در ذیل لغت «آژیر» :

ترا نخوانم جزکافر وستمگر از آنك    بید نمودن من کرده کار آژیری

در ذیل لغت «شهریار» :

ای شهریار راستین ای پادشاه داد ودین
ای نیک فعل ونیک‌خواه ای ازهمه شاهان گزین

در ذیل لغت «فری» بیت زیر در صف بنام دقیقی ودر لغت بدون نام گوینده‌آمده‌است :

فری آن فریبنده زلفین دلکش    فری آن فروزنده رخسار دلبر

در ذیل لغت « پرندآور » این بیت در صف بنام دقیقی ودر لغت ولفچ بنام فردوسی نقل شده است :

بینداخت تیغ پرندآورش    همی‌خواست از تن بریدن سرش

در ذیل لغت « آسا » این بیت آمده است که در لغت به‌بهرامی منسوب شده است وصف می‌نویسد که دقیقی گفت وبروایتی دیگر بهرامی :

چنان نمود بما دوش ماه نو دیدار
چو یار من که کند گاه خواب خوش آسا

* * *

# مندرجات قسمت فارسی

**صفحه**

صفحه



# غلط‌نامه

صفحه

۱۸ پاورقی دوم حذف شود .
۲۲ پاورقی ، سطر اول ، غلط : عرتاسي ـ صحیح : عرتامی
٤۱ بیت ۱۰، غلط : رخش ـ صحیح : دخش
٤۲ پاورقی سطر دوم ، غلط : فر ـ صحیح : فُر
۹۳ بیتهای ۱۰۹و۱۱۰ بایستی از روی ترتیب قافیه بعد از بیت ۱۲۱ نقل شود .
۱۱۰ مصراع اول بیت ۲۳۷ چنین خوانده شود : درم مایه وروحِ دانائی است .
۱٤۳ بیت ۱۷، غلط : از مغز ـ صحیح : زمغز
۱۸٥ سطر ٦ ، غلط : ٦ پ ـ صحیح : ٦ ب
۱۸٦ سطر ۱٥ ، غلط : ۷ پ ـ صحیح : ۷ ب
۲۱۸ سطر ٥ ، غلط : مشایخ ـ صحیح : منابع
۲۱۸ سطر ۱۲ ، غلط : ص ۱۸۷ ـ صحیح : ص ۱۸۷ آن کتاب
۲۱۹ سطر ۱۰ ، غلط : ص ۱۰۷ ـ صحیح : ص ۱۰۷ آن کتاب

پایان چاپ
در چاپخانهٔ تابان
سوم آبان ماه ۱۳۴۲ ه ش